

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه علمی

# تاریخ روابط خارجی

مجله مطالعات تاریخی و سیاسی



مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه

سال بیست و ششم، شماره ۱۰۴ - پائیز ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

• مدیر مسئول: سعید خطیبزاده

• سردبیر: الهام ملکزاده

• مدیر داخلی: زینب حیائی

• هیئت تحریریه: داود آقائی استاد دانشگاه تهران، منصوره اتحادیه دانشیار بازنشسته دانشگاه تهران محسن خلیلی استاد

دانشگاه فردوسی مشهد، محمدباقر خرمشاد استاد دانشگاه علامه طباطبائی، محسن رحمتی دانشیار دانشگاه لرستان، سید

محمدکاظم سجادیپور استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، عباس قدیمی قیداری استاد دانشگاه تبریز

محمدعلی کاظم بیکی دانشیار دانشگاه تهران، الهامه مفتاح استادیار بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

احمد تقیبزاده استاد دانشگاه تهران، شهرام یوسفی فر استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

• ویراستار: زینب حیائی

• مترجم چکیده انگلیسی: مؤسسه ترجمه ایران فرتاک

• صفحه آراء، حروفچین و طراح جلد: سحر حسینی صنعتی

• بهای مجله: ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام و نیز ایران ژورنال نمایه شده و دارای ضریب تأثیر است.

دیدگاه‌های مؤلفین مقالات لزوماً به منزله دیدگاه فصلنامه تاریخ روابط خارجی نیست.

• طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

برای اشتراك سالانه، خواهشمندیم پرسش نامه اشتراك را تکمیل کنید و به نشانی فصلنامه ارسال نمایند.

● مشاوران این شماره: علی بحرانی پور، حمیدرضا بدافی، صفورا برومند، جهانبخش ثواقب، حمید حاجیان پور  
مهدی حسینی تقی آباد، علیرضا خداقلی پور، سعید خطیب زاده، محیا شعیمی عمرانی، زهرا علیزاده بیرجندی و الهام  
ملک زاده

آدرس: تهران - خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقائی، مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، اداره  
تاریخ شفاهی و مطالعات تاریخی

تلفن: ۲۲۸۰۲۶۴۱-۴۲

دورنگار: ۲۲۸۰۲۶۴۹

سایت: [info@hfrjournal.ir](mailto:info@hfrjournal.ir)

ایمیل: [journalhistory3@gmail.com](mailto:journalhistory3@gmail.com)

## راهنمای تدوین مقالات

### ○ مقاله‌های علمی با ضوابط و شرایط زیر جهت انتشار بررسی خواهند شد:

1. موضوع مقاله در چارچوب روابط تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران با کشورهای دیگر جهان از آغاز تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ش./۱۹۷۹ م. باشد. مسائل داخلی، رویدادهای مربوط به پس از انقلاب اسلامی و موضوع‌های بی‌ارتباط با تاریخ روابط خارجی ایران در چارچوب فعالیت این مجله نیست.
2. مقاله با استفاده از روش‌های نوین و صحیح تحقیق و مأخذشناسی به صورت علمی و پژوهشی تهیه و ویرایش شده باشد.
3. مقاله نباید قبلاً در مجله، کتاب، مجموعه مقالات، اینترنت و... به زبان فارسی منتشر شده باشد.
4. مقاله شامل نام، چکیده فارسی و انگلیسی، واژه‌های کلیدی، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه‌گیری، کتاب‌شناسی و پیوست‌ها (در صورت نیاز) باشد.
5. چکیده فارسی هر مقاله کامل، مختصر، گویا و در یک صفحه (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) تهیه شده باشد.
6. متن مقاله در محیط Word تایپ، ویرایش و به سامانه فصلنامه به آدرس [info@hfjournal.ir](mailto:info@hfjournal.ir) ارسال شود.
7. مشخصات کامل نویسنده (نام، نام‌خانوادگی، رتبه علمی، آخرین مدرک تحصیلی، تلفن و نشانی پست الکترونیک) نوشته شود.

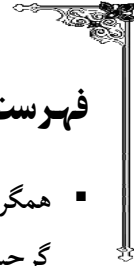
### ○ روش ارجاع به منابع در متن و پایان مقاله:

1. ارجاع به منابع در متن مقاله اینگونه باشد که پس از نقل مطلب و در داخل پرانتز نام خانوادگی مؤلف و تاریخ چاپ کتاب و شماره صفحه مورد نظر نوشته شود: (صفا، ۱۳۵۴: ۸)
2. فهرست منابع در آخر مقاله برحسب حروف الفبائی نام خانوادگی نویسنده به شکل زیر تنظیم شود:  
الف) برای کتاب: نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ انتشار، نام کتاب، شماره جلد، نوبت چاپ، نام مترجم، محل انتشار و نام ناشر.  
ب) برای مقاله: نام خانوادگی و نام نویسنده، "عنوان مقاله"، نام نشریه، سال انتشار، شماره مجله و شماره صفحه.  
ج) برای اسناد آرشیو وزارت امور خارجه ایران:  
۱: در متن: از چپ به راست: سال، کارتن، پوشه و شماره سند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: س ۳- پ ۵- ک ۷- ۱۳۲۴ ق).  
۲: در فهرست منابع و مأخذ: آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: سند ۳- پوشه ۵- کارتن ۷- سال ۱۳۲۴ ق.

\*\*\*

- استفاده از مطالب این فصلنامه با اشاره به نام مجله امکان‌پذیر است.
- فصلنامه در خلاصه کردن، اصلاح و ویرایش مقاله‌های پذیرفته شده آزاد است.
- فصلنامه در رد یا پذیرش مقاله‌ها آزاد است و مطالب دریافتی بازگردانده نخواهد شد.
- مسئولیت صحت مطالب مندرج در مقاله برعهده نویسندگان است و بیانگر دیدگاه‌های مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه نیست.





## فهرست مطالب

- همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در روابط خارجی ایران ساسانی با  
گرجستان (۵۳۱-۲۴۰ میلادی)  
احمد غلامی قازانکندی/ علی بابایی درمنی..... ۳
- واکاوی سیاست خارجی شاه عباس اول بر حسب واقع‌گرایی تهاجمی مرشایم  
امیرعلی مختاری مرز رود/ امیررضا بغتاق/ ابراهیم بزرگر..... ۲۱
- اهمیت منشآت وحید قزوینی در بررسی روابط خارجی صفویان در عصر شاه  
عباس دوم و شاه سلیمان  
امیرحسین داوودوندی..... ۴۵
- نخستین پرونده مورد رسیدگی در شورای امنیت شکایت ایران از اتحاد جماهیر  
شوروی (۱۹۴۶-۱۹۴۵ م.)  
محمدتقی حسینی..... ۷۳
- تحلیل نقش آمریکا و شوروی در بحران آب هیرمند دوره پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۲۰ ش.)  
سیده محمود سادات/ محمود سرخانزاده/ حمید نجار..... ۹۳
- روابط فرهنگی ایران و ایتالیای طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ ش. مطالعه‌ای بر پایه  
دیپلماسی فرهنگی و تبادلات علمی و آموزشی  
علی اصغر رجیبی/ نسا گنجی..... ۱۱۵



## همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی

### در روابط خارجی ایران ساسانی با گرجستان (۵۳۱-۲۴۰ میلادی)

احمد غلامی قازانکنندی<sup>۱</sup>

علی علی بابایی درمنی<sup>۲</sup>

#### چکیده

روابط ایران ساسانی و گرجستان از سده سوم تا میانه سده ششم میلادی در بستری شکل گرفت که هم‌زمان با گسترش اقتدار ساختاری دولت ساسانی، تحولات سیاسی و مذهبی گرجستان نیز روندی واگرایانه یافت. در این بازه تاریخی، تثبیت نفوذ دولت ساسانی در گرجستان، شکل‌گیری دودمان خسروی (۲۸۱ م.)، مسیحی شدن گرجستان (۳۳۷ م.) و رقابت ایران و روم زمینه‌ای فراهم کرد که در آن همگرایی اداری و نظامی میان دو قدرت با واگرایی سیاسی دربار گرجستان همراه شد. پرسش اصلی نوشتار حاضر آن است که چگونه همگرایی ساختاری دولت ساسانی با گرجستان، هم‌زمان با بروز واگرایی سیاسی در این سرزمین تداوم یافت؟ هدف اصلی جستار حاضر، تبیین سازوکارهای قدرت نرم دولت ساسانی و چرایی ناکامی آن در برابر تحولات سیاسی گرجستان است. این پژوهش با روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی بر پایه داده‌های کتابخانه‌ای و منابع روایی گرجی، ارمنی و رومی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تداوم سختگیری‌های مذهبی و همچنین رقابت ایران و روم سبب شد تا ساختارهای همگرا حفظ شود، اما همگرایی سیاسی پایدار نماند و به تعارضات آشکار در میانه سده پنجم میلادی منجر شد.

#### واژگان کلیدی:

ایران، ساسانیان، گرجستان، روابط خارجی، همگرایی ساختاری، واگرایی سیاسی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۱۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵

<sup>۱</sup> دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ارومیه، ارومیه- ایران (نویسنده مسئول)

st\_a.gholami@urmia.ac.ir

<sup>۲</sup> استادیار گروه جغرافیای بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، تهران- ایران ababae@rch.ac.ir



## مقدمه

روابط ایران و گرجستان پیشینه‌ای طولانی در بستر تاریخ باستان دارد و این مناسبات برخلاف تصور رایج تنها به دوره ساسانی محدود نمی‌شود. گرجستان از دوره مادها (۵۵۰-۷۰۰ ق.م.)، پس از فروپاشی اتحادیه طوایف گرجی، تحت نفوذ سیاسی و نظامی مادها قرار گرفت (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۸۳-۲۸۲) و نخستین تماس‌های پایدار میان دو حوزه فرهنگی ایران و قفقاز جنوبی در همین زمان شکل گرفت. در دوره هخامنشی (۳۳۰-۵۵۰ ق.م.) با لشکرکشی تنبیهی داریوش یکم (۴۸۶-۵۲۲ ق.م.) علیه سکا‌های شمال دریای سیاه در سال ۵۱۳ ق.م. گرجستان به طور دقیق‌تر در حوزه نفوذ شاهنشاهی هخامنشی جای گرفت. بخشی از گرجستان در قلمرو شهری چهاردهم (ارمنستان و نواحی قفقاز جنوبی) قرار گرفت (Schmitt, 1991: 49) و الگوهای وابستگی سیاسی، مالی و نظامی میان شاهنشاهی و نخبگان محلی تثبیت شد.

هرودت در فهرست خراج‌گذاران شاهنشاهی از کلخیس یاد می‌کند (Herodotus, 1960: 125-127)؛ منطقه‌ای که با غرب گرجستان امروزی و لازیکا در منابع عصر ساسانی قابل تطبیق است (Procopius, 1914: 385; Agathias, 1975: 52). وجود این نام در فهرست خراج‌ها و همچنین شواهد باستان‌شناختی از جمله کشف آتشکده‌های زردشتی در گرجستان (Knauss, 2006: 87-89; De Jong, 2015: 125) نشان می‌دهد که برخی بخش‌ها چه مستقیم و چه غیرمستقیم، تحت نفوذ پایدار ایران بوده‌اند. در دوره سلطه سلوکیان (۶۳-۳۱۲ ق.م.)، با تضعیف نفوذ آنها در قفقاز، حاکمیتی محلی به فرمانروایی فرنا باز/ پرنواز<sup>۱</sup> پادشاه نیمه‌افسانه‌ای گرجی پدید آمد که نقشی برجسته در انتقال و بازتولید عناصر فرهنگی و اداری ایران داشت (Mroveli, 1996: 28, 31-34). پرستش آرماز<sup>۲</sup>، ایزد ملی گرجستان که شکل تحول‌یافته و بومی‌شده نام اهورامزدا دانسته شده، در این دوره رواج یافت (De Jong, 2015: 124-125). افزون بر این، الگوهای اداری، نظامی و سلطنتی هخامنشی در ساختار حکومت پرنواز قابل مشاهده است و همچنین روایاتی هر چند احتمالاً ساختگی در باره تبار ایرانی پرنواز موجود است؛ امری که نشان از نفوذ عمیق سیاسی و نمادین ایران دارد. در دوره اشکانی (۲۴۷ ق.م. تا ۲۲۴ م.) با وجود تنش‌های آغازین و همکاری شاه گرجستان با رومی‌ها و آلان‌ها علیه منافع شاهنشاهی اشکانی در ارمنستان و ماد آتروپاتن<sup>۳</sup> روندی متفاوت شکل گرفت. اشکانیان به تدریج توانستند شاهان محلی را تحت نفوذ قرار دهند و حاکمیت گرجستان به یک

<sup>۱</sup>. Parnavaz.

<sup>۲</sup>. Armaz

<sup>۳</sup>. در این زمینه بنگرید به: Tacitus, 2008: 203-204; Braund, 1994: 219

## همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در روابط خارجی ایران ساسانی با گرجستان □ ۵

شاخه فرعی از دودمان اشکانی که هم‌زمان بر ارمنستان نیز نفوذ داشت ( Tacitus, 2008: 224; Braund, 1994: 352-353)، سپرده شد (Lang, 1983: 520; Mroveli, 1996: 67-68). این تحول پایه شکل‌گیری دودمان اشکانیان در گرجستان و آغاز مرحله‌ای از روابط پایدار میان ایران و گرجستان بود. شواهد باستان‌شناختی مرتبط با آتشکده‌های زردشتی در گرجستان که به دوره اشکانی نسبت داده می‌شود (De Jong, 2015: 125; Rapp, 2014: 158-159)، گواهی بر عمق و استمرار نفوذ فرهنگی و دینی ایران است. بر این اساس، روابط ایران و گرجستان تا سده سوم میلادی در چارچوبی شکل گرفته بود که از یک سو مبتنی بر الگوهای دیرپای همگرایی ساختاری در قالب مناسبات اداری، مشروعیت سیاسی و شبکه‌های آئینی و از سوی دیگر متأثر از رقابت‌های منطقه‌ای ایران و قدرت‌های غربی بود. همین پیشینه، بستر شکل‌گیری سیاست‌های دولت ساسانی در گرجستان شد؛ دوره‌ای که در آن همگرایی ساختاری با واگرایی سیاسی هم‌زمان بروز یافت و ماهیتی پیچیده به روابط خارجی ایران و گرجستان بخشید. بر این پایه، دو پرسش جستار حاضر این است که چگونه همگرایی ساختاری دولت ساسانی در گرجستان، علیرغم وجود واگرایی سیاسی فزاینده از سال ۲۴۰ تا ۵۳۱ م. تداوم یافت و چه عواملی سبب شد که سیاست‌های نرم دولت ساسانی در گرجستان نتواند از واگرایی سیاسی ناشی از تحولات مذهبی و رقابت ایران و روم جلوگیری کند؟ در راستای این پرسش‌ها، پژوهش حاضر دو هدف اصلی را دنبال می‌کند که عبارتند از: ۱. تبیین سازوکارهای همگرایی ساختاری دولت ساسانی در گرجستان و ارزیابی اثر آن بر ثبات روابط خارجی، ۲. تحلیل روندهای واگرایی سیاسی گرجستان و وااکاوی نقش هویت مذهبی، شکاف درباری و رقابت ژئوپولیتیک در شکل‌گیری این روند. روش انجام پژوهش، روشی تاریخی و مبتنی بر رویکرد توصیفی-تحلیلی است. بدین معنا که از داده‌های روایی و یافته‌های باستان‌شناختی برای بازسازی روندهای کلیدی و سپس تحلیل ساختاری-سیاسی آنها استفاده می‌شود. داده‌های نوشتار حاضر عمدتاً از منابع کتابخانه‌ای و متون روایی گرجی، ارمنی و رومی استخراج شده‌اند که همگی در شناخت روابط خارجی دولت ساسانی اهمیت دارند. ضرورت پژوهش در این نکته است که روابط ایران و گرجستان در دوره ساسانی اغلب با نگاه سیاسی یا نظامی مطالعه شده و پیوند هم‌زمان همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. جستار حاضر با بررسی این دو روند موازی می‌کوشد تا تصویری دقیق‌تر و واقع‌گرایانه‌تر از سازوکارهای روابط خارجی ایران ساسانی در قفقاز ارائه دهد؛ تصویری که می‌تواند درک ما از تحولات سال‌های ۵۳۱-۲۴۰ م. را بازتعریف کند.

## پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش حاضر نشان می‌دهد که مطالعات جامع، یکپارچه و تحلیلی در باره موضوع همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در روابط خارجی ایران ساسانی با گرجستان هنوز شکل نگرفته است. مهم‌ترین اثر موجود، کتاب استفن رپ (۲۰۱۴) با عنوان «بازنمایی جهان ساسانی در نگاه گرجیان: قفقاز و جامعه مشترک‌المنافع ایرانی در ادبیات گرجی عهد باستان پسین» است که با اتکاء به منابع گرجی کمتر به کار رفته، سهمی مهم در بازسازی روایت‌های قفقاز دارد. با این حال، رویکرد او روایت‌محور است و تنها به صورت پراکنده به ابعاد همگرایی نهادی، تنش‌های سیاسی و روابط خارجی ایران ساسانی در گرجستان اشاره می‌کند. دیگر اثر مهم موجود، کتاب دیوید برند (۱۹۹۴) با عنوان «گرجستان در دوران باستان: تاریخ کلخیس و ایبریای ماورای قفقاز از ۵۵۰ قبل از میلاد تا ۵۶۲ میلادی» است که دوره‌ای طولانی و پرفراز و نشیب را در برمی‌گیرد. با وجود ارزش بالای تاریخی، تمرکز اصلی او بر رویدادهای سیاسی و نظامی است و از تحلیل لایه‌های عمیق‌تر روابط ایران ساسانی و گرجستان از جمله سازوکارهای همگرایی ساختاری، پیوستار مذهبی- فرهنگی و فرآیندهای واگرایی سیاسی تا حد زیادی غفلت نموده است. استفن رپ (۱۴۰۲) در پژوهش خود با عنوان: «قفقاز در اواخر عهد باستان بین جهان بیزانس و ایران؟» کوشیده است تا جایگاه گرجستان را در رقابت ساختاری ایران ساسانی و امپراتوری بیزانس تبیین کند و به پرسش تعلق فرهنگی- سیاسی قفقاز به یکی از حوزه رومی یا ایرانی پاسخ دهد. با آنکه تمرکز اصلی کتاب بر اواخر عهد باستان است، رپ در بخش‌هایی به تحولات سده‌های سوم تا پنجم میلادی نیز اشاره می‌کند. با این حال، مباحث فوق به صورت پراکنده و بدون تحلیل پیوسته در باره الگوهای همگرایی و واگرایی روابط خارجی ایران ساسانی با گرجستان مطرح شده‌اند. اسماعیل سنگاری و احمد اسدی (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «تبیین و تحلیل تأثیر موقعیت جغرافیایی بر روابط خارجی و فعالیت‌های تجاری ساسانی» کوشیده‌اند با تمرکز بر مؤلفه‌های فضایی، نقش جغرافیای طبیعی و سیاسی را در جهت‌دهی به تعاملات برون‌مرزی دولت ساسانی شرح دهند. با وجود ارزش تحلیلی این دیدگاه، رویکرد آنها عمدتاً کلی‌نگر و کلان‌مقیاس است و به بررسی سازوکارهای واقعی مناسبات ایران ساسانی با واحدهای سیاسی مشخص از جمله گرجستان نمی‌پردازد. این اثر گرچه اهمیت بستر جغرافیایی را برجسته می‌سازد، اما فاقد واکاوی روابط دوسویه، پویایی‌های همگرایی و واگرایی و نقش نیروهای داخلی قفقاز در شکل‌دهی به سیاست خارجی دولت ساسانی است. علی‌علی‌بابایی درمنی (۱۳۹۸) در کتاب خود با عنوان

## همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در روابط خارجی ایران ساسانی با گرجستان □ ۷

«تبارشناسی فرمانروایی‌های قفقاز در دوران باستان: هخامنشی، اشکانی، ساسانی» به تحلیل ریشه‌های نفوذ ایران در منطقه قفقاز پرداخته و اما به موضوع پژوهش حاضر به صورت پراکنده و گذرا اشاره کرده است. نعمت‌الله علی‌محمدی (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «بهرام پنجم (گور) در قفقاز و آسیای مرکزی» تنها به طور محدود به مسئله قفقاز پرداخته است. بخش عمده تحلیل او بر براندازی دودمان آرشاکونی ارمنستان (۴۲۸ م.) متمرکز است و از بررسی بنیان‌های سیاست خارجی بهرام پنجم از جمله رویکرد او نسبت به گرجستان، جایگاه این سرزمین در راهبردهای روابط خارجی و تأثیر راهبردهای سیاسی و دینی یزدگرد یکم بر تصمیمات او غفلت شده است. افزون بر این، جستار مزبور فاقد بازسازی منسجم از پویایی‌های تعامل ایران و گرجستان در این دوره است. نوآوری اصلی این پژوهش بر تمرکز هم‌زمان بر همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی روابط ایران ساسانی و گرجستان است. برخلاف مطالعات پیشین که عمدتاً به قفقاز به صورت منطقه‌ای یکپارچه پرداخته شده یا بیشتر پژوهش‌ها بر ارمنستان متمرکز بوده، این نوشتار همه ابعاد سیاسی، مذهبی، اداری و دیپلماتیک تعامل دو سرزمین را یکپارچه بررسی می‌کند.

### ریشه‌های همگرایی ساختاری دولت ساسانی در گرجستان

قفقاز در آغاز سده سوم میلادی مجموعه‌ای از پادشاهی‌های خرد، اما راهبردی را در بر می‌گرفت که اغلب توسط شاخه‌هایی از خاندان اشکانی اداره می‌شدند که دودمان آرشاکونی ارمنستان (Gutschmid, 1888: 132-133; Wolski, 1993: 171-175) و شاخه اشکانی حاکم بر گرجستان از آن جمله بودند (Mroveli, 1996: 67-68; Lang, 1983: 520). پژوهشگران این آرایش قدرت را به گونه‌های متفاوت تفسیر کرده‌اند: برخی آن را شکل اولیه جامعه مشترک‌المنافع ایرانی دانسته‌اند (رپ، ۱۴۰۲: ۱۸۸)؛ شبکه‌ای از دولت‌های هم‌خون و هم‌ریشه که تحت رهبری نمادین اشکانیان عمل می‌کردند و برخی دیگر، این الگو را مصداقی از سیاست پان‌اشکانی در قفقاز می‌دانند (Daryaei, 2021: 59-61). فارغ از اختلاف دیدگاه‌ها، وجود سلسله‌های اشکانی در گرجستان و ارمنستان نشان می‌دهد که نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران اشکانی در این منطقه، ریشه‌دار و ساختاری بوده است. این پیش‌زمینه تاریخی بستری مهم برای درک تحولات بعدی در دوره ساسانی را فراهم می‌کند، زیرا فروپاشی دولت مرکزی اشکانی تنها محدود به ایران نبود و پیامدهای آن در قفقاز نیز آشکار شد. با قدرت‌گیری اردشیر یکم (۲۲۴-۲۴۰ م.)، بنیانگذار دولت ساسانی، ساختارهای سیاسی ایران و قلمروهای

پیرامونی آن وارد مرحله‌ای تازه شدند. اردشیر پس از تثبیت اقتدار خود در مناطق داخلی، میان‌رودان و شرق ایران (طبری، ۱۳۶۲: ۵۸۴/۲؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۸۸۵/۲-۸۸۳؛ لوکونین، ۱۳۵۰: ۷۹)، توجهش را به قفقاز معطوف کرد. نخستین محور این سیاست، ارمنستان بود؛ چرا که در زمان اردشیر، شاه ارمنی اشکانی تبار به نام خسرو به مقاومت در برابر سیاست‌های متمرکزکننده ساسانی دست زده بود. گزارش‌های ارمنی و پژوهش‌های نوین نشان می‌دهد که اردشیر در نبردهای خود در قفقاز کامیابی چشمگیری به دست نیورد (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۰؛ موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۲۰۰-۱۹۷؛ لوکونین، ۱۳۵۰: ۷۹؛ Syv anne and Maksymiuk, 2018: 38-43). به نظر می‌رسد گرجستان در این مرحله از عملیات مستقیم اردشیر مصون ماند و این امر احتمالاً ناشی از راهبرد کلان ساسانیان بود.

ایران برای اعمال نفوذ مؤثر در قفقاز نیاز داشت که ابتدا کنترل کامل ارمنستان را به دست آورد، زیرا ارمنستان جایگاه ژئوپولیتیک برای سازماندهی لشکرکشی‌های بعدی به گرجستان و آلبانیای قفقاز داشت. تحلیل این روند نشان می‌دهد که ساسانیان در نخستین دهه‌های شکل‌گیری، سیاست خارجی خود را در چارچوب اولویت‌بندی امنیتی پیش می‌بردند و از مداخله شتابزده در مناطقی که پایگاه مستحکم برای پشتیبانی نداشتند، پرهیز می‌کردند. در دوره شاپور یکم (۲۷۰-۲۴۰ م)، سیاست ساسانیان در قفقاز وارد مرحله فعال‌تری شد. شاپور پس از چندین نبرد موفق با امپراتوری روم، نفوذ خود را در قفقاز گسترش داد؛ چنانکه در سنگ‌نوشته کعبه زردشت فهرستی از شهرهای (ایالت‌هایی) را ذکر می‌کند که نام گرجستان نیز در زمره آنها دیده می‌شود (Huyse, 1999: 23). به نظر می‌رسد در این دوره، شاه اشکانی گرجستان نفوذ شاپور را پذیرفته و در ازای تداوم قدرت محلی خود، تابعیت اسمی و مالی نسبت به شاهنشاهی ساسانی داشته است. این الگو یکی از نمونه‌های آغازین شکل‌گیری روابط چندلایه ایران و گرجستان در عصر ساسانی بود؛ روابطی که نه مبتنی بر حذف کامل حاکمیت بومی، بلکه بر پذیرش ساختار دوگانه سلطنت محلی همراه با سیادت دولت ساسانی استوار بود. بلافاصله پس از درگذشت شاپور، شاهان ناتوانی به قدرت رسیدند و این امر موجب شد که کردیر، روحانی عالی‌رتبه زردشتی به یکی از متنفذترین شخصیت‌های سیاسی و مذهبی عصر تبدیل شود (Boyce, 1979: 109-110; Payne, 2015: 24-25). در سنگ‌نوشته‌های کردیر، نام گرجستان در کنار ارمنستان ذکر شده است (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۷۳)؛ اما دیدگاه این دو منبع؛ سنگ‌نوشته شاپور و سنگ‌نوشته کردیر برداشت‌های متفاوتی را ارائه می‌دهند. شاپور این سرزمین‌ها را بخشی از ایران‌شهر قلمداد می‌کرد (Huyse, 1999: 22-).

23)، در حالی که کردیر آنها را جزو انیرانشهر معرفی می‌کند (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۷۳). این تفاوت نشان می‌دهد که مفهوم مرزهای سیاسی و فرهنگی در دوره ساسانی هنوز در حال شکل‌گیری بود و تعریف ایران بسته به گفتمان حاکم شاهی یا دینی تغییر می‌کرد. این نکته از منظر مطالعات روابط خارجی اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا بیانگر آن است که سیاست دینی در حال گسترش می‌توانست برداشت متفاوتی از درون و برون مرزها خلق کند و مخاطراتی برای یکپارچگی سیاست خارجی ایجاد کند. کردیر همچنین مدعی است که آشکده‌های فراوانی در گرجستان و ارمنستان بنا کرده و روحانیانی را برای تبلیغ آئین زردشتی اعزام کرده است (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۷۵-۷۳). با آنکه برخی پژوهشگران رویکرد او را سیاستی ساختاری نمی‌دانند و آن را بیشتر اعمال فشار بر اقلیت‌های مذهبی تعبیر کرده‌اند (Payne, 2015: 25)، اما روشن است که دستگاه روحانیت در عصر شاپور و پس از او کوشید تا حضور فرهنگی ایران را در قفقاز نمایان‌تر کند

این روند از منظر تحلیلی نشان می‌دهد که در کنار ابزارهای سیاسی و اداری، ابزار مذهبی نیز تبدیل به مؤلفه‌ای مهم در روابط ایران و گرجستان شود؛ هر چند شدت و جهت آن بسته به موضع شاه وقت متفاوت بوده است. در دوره بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۴م)، تحولات قفقاز بار دیگر تحت تأثیر رقابت ایران و روم قرار گرفت. پس از شکست بهرام از امپراتور روم، نفوذ رومیان در قفقاز افزایش یافت و آنان توانستند بر گرجستان اعمال فشار کنند. در همین زمان، میریان<sup>۱</sup> ملقب به میریان سوم که منابع در باره تبار خانوادگی او اختلاف دارند،<sup>۲</sup> به عنوان فرمانروای گرجستان منصوب شد (Toumanoff, 1969: 22; Braund, 1994: 245). این انتصاب نه تنها تداوم نقش خاندان‌های ایرانی در قفقاز را نشان می‌دهد، بلکه بیانگر الگویی از مشروعیت‌یابی نیز هست. حاکمان گرجستان در فضایی کاملاً ایرانی‌زده خود را به خسرو نیای فرضی ساسانیان منتسب می‌کردند (رپ، ۱۴۰۲: ۲۰۶). این نوع مشروعیت‌سازی، حتی اگر صرفاً نمادین بوده باشد، نشان از نفوذ عمیق سیاسی و فرهنگی ایران دارد. در این دوره، مقامی با عنوان پتیاخش<sup>۳</sup> در گرجستان وجود داشت که صورت گرجی مقام مرزبان بوده است (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: ۲۹۲-۲۹۰؛ Khurshidian, 1998: 23). پتیاخش‌ها نه فقط مسئولیت‌های امنیتی مرزبانان متعارف را برعهده داشتند، بلکه در حکم نایب‌السلطنه نیز عمل

<sup>۱</sup>. Mirian

<sup>۲</sup>. برخی او را پسر کنیزک شاپور یکم (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: ۱۹۶-۱۹۴؛ Syvärne and Maksymiuk, 2018: 100-111) و برخی عضو خاندان مهران (Braund, 1994: 245; Rapp, 2014: 90) می‌دانند.

<sup>۳</sup>. Pitiash

می‌کردند (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: ۲۹۱-۲۹۰، ۳۹: ۲۳، ۳۱-۳۲، ۳۹، ۴۳: Khurshidian, 1998). تداوم این مقام از دوره اشکانی به دوره ساسانی نشان می‌دهد که ساختارهای اداری قفقاز دچار گسست بنیادین نشدند، بلکه بیشتر بازنگری شدند؛ الگویی مهم که مبنای همگرایی اداری میان ایران و گرجستان را شکل می‌دهد. از دوره اشکانی، گرجستان نقش اساسی در دفاع از مرزهای شمال غربی ایران داشته و حفاظت از گذرگاه‌های داریال و لازیکا از وظایف محوری آنان بوده است (Tacitus, 2008: 203-204; Braund, 1994: 233). این نقش امنیتی موجب شد ساسانیان همواره به گرجستان به عنوان نخستین خط دفاعی علیه مهاجمان شمالی بنگرند. این واقعیت، توضیح‌دهنده چرایی سرمایه‌گذاری دولت ساسانی بر تداوم نفوذ سیاسی و فرهنگی در این سرزمین است. تحلیل این روند نشان می‌دهد که وابستگی امنیتی متقابل، حتی بدون اجبار مستقیم می‌تواند نوعی همگرایی پایدار ایجاد کند. رقابت ژئوپولیتیک ایران و روم فضایی را پدید آورد که در آن شاهان گرجستان برای حفظ قدرت خود ناگزیر بودند به یکی از دو قدرت بزرگ تکیه کنند. انتخاب آنان در سده اول حکمرانی ساسانیان، اغلب موارد ایران بود؛ نه فقط به دلیل فشار سیاسی، بلکه به واسطه سابقه پیوستگی فرهنگی، حضور دیرینه ایران در قفقاز و احتمالاً تأثیرات تداوم دین زردشتی در میان نخبگان (Rapp, 2014: 158-159). اگر چه سند قطعی مبنی بر زردشتی بودن عموم مردم گرجستان در دست نیست، اما وجود آتشکده‌ها، پیوندهای تبارشناختی خاندان میریان سوم و جایگاه سیاسی ایران، همگی بر نوعی احساس تعلق سیاسی گرجیان نسبت به ایران دلالت می‌کند. این روند همگرایی اما با حادثه‌ای مهم دستخوش تغییر شد؛ شکست نرسه (۳۰۲-۲۹۳ م.) از دیوکلسین<sup>۱</sup> و تحمیل پیمان نامه نصیبین (۲۹۸ م.). طبق مفاد این پیمان، افزون بر بخشی از میان‌رودان، گرجستان نیز به رومی‌ها واگذار شد (Digans and Winter, 2007: 129; Maksymiuk, 2015: 99). سرزمینی که همانطور که نرسه در سنگ‌نوشته پایکلی یاد کرده است، در شورش علیه بهرام سوم او را یاری کرده بود (Humbach and Skjærvø, 1983: 3.1/71). اگر چه سلطنت طولانی میریان در گرجستان تداوم یافت و ساختارهای وابستگی به ایران تا حد زیادی محفوظ ماند، اما این گسست سیاسی، زمینه‌ساز شکل‌گیری واگرایی‌های بعدی در سده‌های چهارم و پنجم میلادی شد.

<sup>۱</sup>. Diocletian.

### عوامل واگرایی سیاسی گرجستان در دوره ساسانی

روند واگرایی سیاسی گرجستان از ایران ساسانی را باید در بستر سلسله‌ای از تحولات مذهبی، ژئوپولیتیک و ساختار قدرت در قفقاز بررسی کرد؛ تحولاتی که از سده‌های نخستین میلادی آغاز شده و تا نیمه سده ششم میلادی شدت گرفت. نخستین گام در این مسیر، پیامدهای واگذاری گرجستان به امپراتوری روم در روزگار نرسه بود. این اقدام که در منابع ایرانی کمتر مورد توجه قرار گرفته، نقطه عزمی برای تغییر جهت‌گیری سیاسی و فرهنگی گرجستان به سوی روم بود. از این دوره به بعد، تعامل گرجستان با جهان ایرانی نه بر پایه وابستگی دیرینه، بلکه در قالب رقابت ساختاری میان دو قدرت شکل گرفت. دو عامل اصلی در این فرآیند به تدریج اهمیت یافت: نفوذ سیاسی- فرهنگی روم به گسترش امپراتوری روم در قفقاز و ظهور و تثبیت مسیحیت به عنوان هویت فرهنگی- دینی جدید. پذیرش مسیحیت در ارمنستان توسط تیرداد سوم (۳۰۱ م.) نخستین تحول مؤثر بود (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۹۳؛ Russell, 1987: 15; Daryaei, 2009: 125). مسیحی شدن دولت همسایه که نقش پل ارتباطی میان ایران و گرجستان داشت، سبب شد تا گرجستان در معرض مستقیم تبلیغ و نفوذ این دین قرار گیرد. هم‌زمان با کنستانتین یکم و پیروزی او در جنگ‌های داخلی روم، مسیحیت در روم از یک دین اقلیتی به اصل هویتی دولت بدل شد (Christensen, 1944: 267; Dignas and Winter, 2007: 14). انتخاب مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراتوری، گرجستان که موقعیتی حساس میان دو قدرت داشت را در معرض دگرگونی هویتی قرار داد. در چنین شرایطی بود که میریان سوم در سال ۳۳۷ م. مسیحیت را دین رسمی گرجستان اعلام کرد (خورنی، ۱۳۸۰: ۲۰۸؛ Mroveli, 1996: 84-85). این رویداد نقطه اوج فرآیند واگرایی سیاسی گرجستان از ایران ساسانی بود؛ زیرا از این پس نه تنها جهت‌گیری مذهبی، بلکه دوگانگی هویتی و سیاسی در گرجستان تثبیت شد.

اعلان رسمی مسیحیت به عنوان دین دولتی گرجستان، برای دولت ساسانی پیامدهای عمیقی داشت. از دیدگاه ساسانیان که مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی خود را بر محور دین زردشتی استوار کرده بودند، گسترش مسیحیت در مناطق مرزی نه تنها تهدیدی فرهنگی، بلکه تهدیدی امنیتی محسوب می‌شد. طبیعی بود که شاهنشاهی ساسانی نسبت به پیوندهای عمیق گرجستان مسیحی با روم مسیحی احساس خطر کند. این نگرانی در دوره شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م.) به اوج رسید؛ دوره‌ای که هم‌زمان با احیای قدرت نظامی ایران در میان‌رودان و قفقاز بود. شاپور دوم تحت تأثیر روحانیان زردشتی، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تری نسبت به

مسیحیان اتخاذ کرد (Payne, 2015: 39). این شرایط نه تنها در گرجستان، بلکه در سراسر قلمرو دولت ساسانی برقرار بود. با وجود گزارش‌هایی در برخی منابع بعدی در باره کشتار گسترده (Christensen, 1944: 268)، روایت‌های سریانی هم‌زمان چنین ادعاهایی را تأیید نمی‌کنند (Ephrem the Syrian Hymn, 1989: 262-263; Chronicle of Arbela, 1985: 4). آنچه مسلم است، اینکه سیاست مذهبی شاپور دوم در راستای مهار نفوذ روم در قالب دین مسیحیت تعریف شده بود. هم‌زمان با استقرار سیاست مذهبی سخت‌گیرانه، صحنه سیاسی گرجستان نیز دچار دگرگونی شد. در طول جنگ‌های ایران و روم، دو جناح در گرجستان شکل گرفت: جناح ایران‌گرا به رهبری وراز باکور یکم<sup>۱</sup> و جناح روم‌گرا که مورد حمایت مستقیم امپراتوری روم بود (Ammianus Marcellinus, 1894: 461-463). این دوگانگی سیاسی گرجستان را به میدان رقابت تبدیل کرد و سرانجام زمینه تقسیم عملی این سرزمین به دو ناحیه نفوذ را فراهم آورد (Ammianus Marcellinus, 1894: 463). تقسیم گرجستان میان دو قدرت، نه تنها انسجام سیاسی آن را تضعیف کرد، بلکه به صورت ساختاری عاملی مهم در تعمیق واگرایی سیاسی آن از ایران ساسانی بود. پس از شاپور دوم دوره‌ای از ضعف و بی‌ثباتی در ساختار قدرت ساسانیان پدید آمد. بر اساس گزارش مورخان دوره اسلامی، سه پادشاه پی‌درپی؛ اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ م.)، شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸ م.) و بهرام چهارم (۳۹۹-۳۸۸ م.) با مرگ‌هایی مشکوک مواجه شدند (طبری، ۱۳۶۲: ۶۰۷/۲-۶۰۶؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۲۱/۲-۹۱۹؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۴۶۲/۲-۴۶۱). پژوهشگران معاصر با تحلیل زمینه‌های سیاسی عصر ساسانی احتمال می‌دهند که این مرگ‌ها معلول باور به مدارای مذهبی بیش از حد، اختلافات درباری و یا درگیری میان جناح‌های زردشتی و حامیان سیاست‌های معتدل‌تر نسبت به مسیحیت بوده باشد (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۰، ۴۱۸-۴۱۷) و این بی‌ثباتی سیاسی، توانایی مرکز ساسانی را برای اعمال نفوذ مؤثر در گرجستان کاهش داد. به قدرت رسیدن یزدگرد یکم (۴۲۰-۳۹۹ م.) مرحله جدیدی در روابط ایران و گرجستان رقم زد. وی در منابع اسلامی به عنوان پادشاهی گناهکار (طبری، ۱۳۶۲: ۶۰۸/۲؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۲۰/۲؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۳) و در منابع رومی به عنوان پادشاهی نیک‌نفس و دوستدار مسیحیان تصویر شده است (Procopius, 1914: 11; Agathias, 1975: 129-130)؛ دوگانگی‌ای که به‌خوبی بیانگر وضعیت پیچیده سیاست مذهبی او است. یزدگرد یکم سیاستی آشتی‌جویانه در پیش گرفت و کوشید از طریق جذب نخبگان مذهبی مسیحی و اصلاح روابط با کلیسا، از ظرفیت‌های

<sup>۱</sup>. Varaz-Bakur I.

سیاسی آنان بهره گیرد. از جمله اقدامات او تشکیل شورای سلوکیه- تیسفون در ۴۱۰ م. بود که با حضور رهبران مسیحی ایران، ارمنستان و گرجستان برگزار شد ( Zouberi, 2017: 127; Chikovani, 2023: 333-335). هدف اصلی این شورا ایجاد کلیسایی با ساختار واحد و تابع دولت ساسانی بود. این اقدام نشان از تلاش یزدگرد یکم برای تبدیل کلیسا به نهادی هم‌سو با ساختار سیاسی ایران داشت (Zouberi, 2017: 127-128; Chikovani, 2023: 335-336)، اما سیاست مذهبی او دیری نپائید. حادثه توهین یک مسیحی تازه‌کیش به آتش مقدس زمینه‌ساز بحران مذهبی شد (Christensen, 1944: 273) و حمایت طبقه موبدان از شاهنشاه را تضعیف کرد. پیامد این بحران، بازگشت تدریجی رویکرد سخت‌گیرانه در دوره‌های بعدی بود و به‌ویژه در زمان یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸ م.) به اوج رسید. یزدگرد دوم با همراهی وزیر پرنفوذ خود، مهر نرسه فرمانی صادر کرد که مسیحیان قفقاز را ملزم به بازگشت از آئین مسیحیت می‌کرد (Hewsen, 1987: 32)؛ این فرمان در واقع واکنشی آشکار به پیوند رو به گسترش کلیساهای قفقاز با روم بود و نشان می‌داد که مسئله مذهبی برای دولت ساسانی نه صرفاً یک موضوع اعتقادی، بلکه مسئله‌ای امنیتی است. فرمان یزدگرد دوم واکنش شدید ارمنستان و گرجستان را برانگیخت و ائتلافی از نیروهای مسیحی قفقاز شکل گرفت و نتیجه این تنش، نبرد آوارایر<sup>۱</sup> بود؛ نبردی که در آن ارمنیان و گرجیان به صورت مشترک در برابر ارتش ساسانی ایستادند. در این نبرد، فرماندهی سپاه ایران برعهده واساک سیونی<sup>۲</sup> بود و در برابر او وارتان مامیکونیان<sup>۳</sup> قرار داشت؛ همچنین شماری از بزرگان ارمنی زردشتی وفادار به ایران نیز در صف سپاهیان ساسانیان حضور داشتند. اگر چه نیروهای ساسانی در این کارزار پیروز شدند (Elishē, 1982: 521; Lang, 1983: 77-80)، اما پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن به سود دولت ساسانی نبود، زیرا از این پس شکاف مذهبی میان ایران و قفقاز به شکاف هویتی و سیاسی تبدیل شد. نبرد آوارایر نقطه‌ای تعیین‌کننده بود که نشان داد اصرار بر یکسان‌سازی مذهبی در مناطق مرزی نه تنها انسجام سیاسی ایجاد نمی‌کند، بلکه به واگرایی ساختاری می‌انجامد. در این میان، دوره بهرام پنجم (۴۳۸-۴۲۰ م.) نیز بخشی از این روند را تکمیل کرد. در زمان او، براندازی دودمان آرشاکونی ارمنستان صورت گرفت (علی‌محمدی، ۱۳۹۴: ۳۰؛ Daryaei, 2009: 22) و پیمان صلح میان ایران و روم امضاء شد؛ پیمانی که آزادی مذهبی زردشتیان و مسیحیان را در قلمرو هر دو دولت تصدیق می‌کرد (علی‌محمدی، ۱۳۹۴: ۲۲؛ Dignas and Winter, 2007: 36-37). همچنین

1. Avarair.

2. Vasak of Syunik.

3. Vardan Mamikonian.

در این دوره، کلیسای ملی شرق معروف به کلیسای نستوری که در چارچوب ساختارهای ساسانی فعالیت می‌کرد، تثبیت شد (Zouber, 2017: 127; Chikovani, 2023: 336-337)<sup>۱</sup>؛ پدیده‌ای که نتیجه مستقیم شورای مار اسحاق بود. با این حال، کلیساهای قفقاز همچنان پیوندهایی نزدیک با روم حفظ کردند و این موضوع سیاست مذهبی پادشاه ساسانی در منطقه را دشوار کرد. این پیوندها زمینه‌ساز تشدید تنش‌های مذهبی و در نتیجه زمینه‌ساز سیاست سخت‌گیرانه یزدگرد دوم شدند. در جمع‌بندی تحلیلی می‌توان گفت که عوامل اصلی واگرایی سیاسی گرجستان از ایران ساسانی را باید در سه حوزه بررسی کرد: ۱. پذیرش مسیحیت به عنوان دین رسمی گرجستان که هویتی متفاوت و ناهم‌سو با هویت دینی-سیاسی ساسانیان پدید آورد، ۲. شکل‌گیری دو جناح ایران‌گرا و روم‌گرا در ساختار قدرت گرجستان که این سرزمین را به میدان رقابت سیاسی تبدیل کرد، ۳. سیاست‌های مذهبی سخت‌گیرانه ایران در قفقاز به‌ویژه فرمان یزدگرد دوم و پیامدهای آن در نبرد آوارایر که شکاف مذهبی را به شکاف سیاسی و هویتی بدل کرد. این عوامل در کنار هم نه تنها مانع تثبیت سیطره سیاسی ایران در گرجستان شدند، بلکه سبب شدند روابط ایران و گرجستان در دوره ساسانی از همکاری دیرینه به رقابتی پیچیده و عمدتاً تنش‌آلود تبدیل شود.

### پیامدهای تلاقی همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در گرجستان دوره ساسانی

گسترش نفوذ دولت ساسانی در گرجستان از سده سوم میلادی به بعد بر بنیاد دو روند هم‌زمان و در ظاهر متعارض شکل گرفت؛ از یک‌سو، همگرایی ساختاری که هدف آن ادغام اداری، نظامی و فرهنگی گرجستان در چارچوب ایران‌شهر بود و از سوی دیگر، واگرایی سیاسی که در نتیجه رقابت ژئوپولیتیک ایران و روم شرقی و همچنین دگرگونی‌های عمیق دینی در قفقاز به طور پیوسته بازتولید می‌شد. مطالعه پیوند این دو روند نشان می‌دهد که گرجستان تنها صحنه رویارویی دو قدرت بزرگ نبود، بلکه به عرصه‌ای برای آزمودن ظرفیت درونی دولت ساسانی در مدیریت مناطق مرزی نیز تبدیل شد؛ عرصه‌ای که هم‌زمان زمینه تقویت اقتدار پادشاهی و آشکار شدن محدودیت‌های ساختاری آن را فراهم آورد.

<sup>۱</sup>. جامعه نستوری به عنوان شاخه‌ای از مسیحیت شرقی در تاریخ ایران نقش قابل توجهی ایفاء کرد. پژوهش‌های نوین نشان می‌دهند که نخستین جوامع مهاجرنشین در چین در سده هفتم میلادی عمدتاً متشکل از اعضای این جامعه دینی بوده‌اند (برای نمونه نک: برومند، ۱۳۹۵: ۹۶-۸۱). حضور نستوری‌ها در این مناطق نه تنها بیانگر تحرک مذهبی و فرهنگی ایرانیان خارج از مرزها بود، بلکه نقش آنها در انتقال اندیشه‌ها، زبان و شبکه‌های تجاری ایران به آسیای شرقی را نیز آشکار می‌سازد.

یکی از نقاط عطف این فرآیند، نبرد آوارایر در سال ۴۵۱ م. بود؛ رخدادی که در آن ائتلاف نیروهای مسیحی ارمنستان، گرجستان و آلبانیای قفقاز در برابر سپاه یزدگرد دوم صف‌آرایی کرد. شکست نیروهای ائتلاف موجب نشد که تنش‌های دینی و سیاسی فرونشینند، بلکه بالعکس، شاه ساسانی برای اعمال کنترل مؤثرتر بر گرجستان سیاستی جدید در پیش گرفت و مرزبانی بر این ناحیه گمارد (Iamanidze, 2019: 93). مرزبان در ساختار دولت ساسانی صرفاً مقام اداری نبود، بلکه مسئولیت امنیتی و نظامی داشت (Khurshudian, 1998: 19-52; Syvänne and Maksymiuk, 2018: 55-56). از این رو، انتصاب مرزبانی در گرجستان نشانه‌ای از تشدید اختلافات سیاسی و افزایش نیاز دولت ساسانی به نظارت مستقیم‌تر بر منطقه بود. این اقدام به نوعی ادامه روند همگرایی ساختاری به شمار می‌رفت، اما هم‌زمان بازتابی از شدت گرفتن واگرایی سیاسی نیز محسوب می‌شد، زیرا رشد مقاومت‌های محلی دولت را ناگزیر می‌ساخت که شکل سخت‌گیرانه‌تری از اداره را پیگیری کند. به دنبال این تحولات، سیاست‌های دینی دولت ساسانی نیز فعال‌تر شد. اعزام موبدان و گسترش فعالیت‌های تبلیغی برای تقویت آئین زردشتی در گرجستان (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: ۲۰۳) نشان‌دهنده تلاش دولت برای بازسازی پیوندهای ایدئولوژیک با منطقه بود. این درحالی بود که رسمیت یافتن دین مسیحیت در روم، ارمنستان و پذیرش آن توسط میریان سوم در گرجستان (۳۳۷ م.) هویت مذهبی جدیدی رقم زده بود که تعارضی بنیادین با هویت دینی دولت ساسانی داشت. از همین منظر، مسئله دین به مهم‌ترین عامل تولید واگرایی سیاسی تبدیل شد، زیرا هویت مسیحی جدید گرجستان آن را به طور طبیعی در مسیر نزدیکی به روم شرقی قرار می‌داد؛ حتی اگر در سطح ساختاری همچنان در چارچوب ایران‌شهر گنجانده شده باشد.

در کنار این تحول دینی، موقعیت ژئوپولیتیک گرجستان نقشی مهم در برهم‌کنش این روند داشت. همانگونه که سنگاری و اسدی نیز تأکید کرده‌اند، جغرافیا یکی از عناصر شکل‌دهنده سیاست خارجی دولت ساسانی بود (سنگاری و اسدی، ۱۴۰۱: ۲۶-۳). گرجستان به دلیل قرار گرفتن در مسیر گذرگاه‌های دفاعی شمال‌غربی ایران به‌ویژه و همچنین نقش آن در حفاظت از مسیرهای منتهی به داربال، اهمیت امنیتی بالایی داشت (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۵۳۳؛ Braund, 1994: 233). افزون بر این، وجود مسیر دیرینه تجاری و بازرگانی لازیکا-کاسپی که از سواحل دریای سیاه تا دریای کاسپی امتداد می‌یافت (Rapp, 2014: 182-183)، بُعد اقتصادی مهم به این منطقه می‌داد. بدین ترتیب، گرجستان هم‌زمان در سه سطح امنیتی، اقتصادی و فرهنگی در تعامل ساختاری با دولت ساسانی قرار داشت. اما در سطح سیاسی،

رقابت شدید روم و ایران و دگرگونی دینی مانع از تثبیت کامل این همگرایی می‌شد. نشانه‌های این گسست ساختاری-سیاسی در سده پنجم و ششم میلادی آشکارتر شد. در این دوره، دولت ساسانی با وجود تلاش برای استقرار نظم اداری و نهادهای ایرانی با مقاومت نخبگان مسیحی و نیروهای وابسته به روم مواجه بود. گرجستان در این زمان به دو جناح ایران‌گرا و روم‌گرا تقسیم شد و این شکاف داخلی بنیانی‌ترین جلوه واگرایی سیاسی بود؛ شکافی که نه تنها مانع مشروعیت‌یابی ساختارهای اداری ایران در منطقه می‌شد، بلکه گرجستان را به کانون بحران دائمی تبدیل می‌کرد. از منظر تاریخی، این دوگانگی وفاداری سبب شد که دولت ساسانی نه بتواند گرجستان را کاملاً در قالب ایران‌شهر ادغام کند و نه قادر باشد از نفوذ فرهنگی دیرینه خود در این منطقه صرف نظر نماید. اوج این روند در دوره پادشاهی وختانگ یکم<sup>۱</sup> (۵۳۱-۴۴۷م.) دیده می‌شود؛ پادشاهی که روایات گرجی او را چهره‌ای اسطوره‌ای تصویر کرده‌اند. از جمله اینکه مادر وی شاهدختی ایرانی و خود وختانگ نیز به دودمان خسروی منسوب بوده است،<sup>۲</sup> اما نقش تاریخی او عمدتاً در واکنش به اقتدار دولت ساسانی معنا پیدا می‌کند. وختانگ یکم که تحت فشارهای داخلی و خارجی قرار داشت، چندین بار علیه حاکمیت ساسانی شورش کرد. شورش‌های او در دوره پیروز یکم (۴۸۴-۴۵۹م.) و قباد یکم (۴۹۶-۴۸۸، ۵۳۱-۴۹۸م.) روند واگرایی سیاسی را تشدید کرد (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: Lang, 1983: 521; Greatrex and Lieu and 2002: 58-59, 82; Dignas and Winter, ۲۰۰۹: 38) و در عین حال نشان داد که سیاست همگرایی ساختاری دولت ساسانی در قفقاز تا چه اندازه شکننده بوده است. هر چند شورش‌های وختانگ یکم به نتیجه مطلوب او نرسید و در پی جراحی ناشی از نبردها در لازیکا درگذشت (Lang, 1983: 521)، اما این اعتراضات سیاسی-نظامی اهمیت ویژه‌ای در تحلیل راهبردهای دولت ساسانی دارد، زیرا نشان می‌دهد که ساختارهای اداری و نظامی ایران هر چند در حفظ نظم منطقه مؤثر بودند، اما در سطح سیاسی توانایی خنثی‌سازی نیروهای گریز از مرکز را نداشتند. می‌توان گفت که گرجستان در دوره ساسانی نه به‌طور کامل جذب ایران‌شهر شد و نه توانست از سایه نفوذ ایران خارج شود. این وضعیت دوگانه محصول تعامل ناموزون همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی بود؛ تعاملی که در هر مرحله از تاریخ قفقاز بازتابی از کشاکش قدرت‌های منطقه‌ای، دگرگونی‌های مذهبی و محدودیت‌های ساختار اداری دولت ساسانی به‌شمار می‌رفت. به بیان دیگر، پیوند این دو روند بیش از آنکه به هم‌افزایی

<sup>۱</sup>. Vakhtang I.

<sup>۲</sup>. برای آگاهی بیشتر نک: Juanšer Juanšeriani, 1996: 153-250.

برسد، غالباً تنش‌های جدیدی می‌آفرید، زیرا هر گام ایران ساسانی برای تقویت همگرایی ساختاری، واکنشی سیاسی در جهت واگرایی برمی‌انگیخت. بررسی برهم کنش همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در گرجستان عصر ساسانی نشان می‌دهد که این منطقه در عین قرار گرفتن در مدار اداری و فرهنگی ایران‌شهر به واسطه دگرگونی‌های مذهبی و رقابت ژئوپولیتیک ایران و روم همواره دچار ناپایداری سیاسی بود. دولت ساسانی در گرجستان توانست دستگاه اداری، شبکه مرزبانی و پیوندهای فرهنگی گسترده‌ای برقرار کند، اما این دستاوردها به دلیل ظهور هویت مسیحی و مداخله قدرت‌های رقیب هرگز به ادغام کامل منجر نشد. بنا بر این، گرجستان نمونه‌ای گویا از محدودیت‌های ساختاری دولت ساسانی در مدیریت مناطق مرزی و چندهویتی است.

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که گرجستان در ساختار ژئوپولیتیک و ایدئولوژیک دولت ساسانی نه یک حاشیه جغرافیایی، بلکه فضای میانی بود؛ فضایی که در آن رقابت‌های کلان، سیاست‌های اداری، تحولات دینی و ساخت‌های هویتی به گونه‌ای فشرده و درهم‌تنیده بروز می‌یافت. این جستار روشن کرد که گرجستان در دوره ساسانی واجد الگویی تحلیلی ویژه‌ای است؛ الگویی که نه با مدل‌های کلاسیک یعنی حاکمیت مستقیم قابل تبیین است و نه با الگوهای استقلال پیرامونی. آنچه در این منطقه رخ داد، نوعی مدیریت انعطاف‌مند مرزی بود که بر پایه ترکیبی از کنترل نظامی، تعامل اداری، وابستگی اقتصادی و مداخله هویتی عمل می‌کرد. بررسی منابع و پژوهش‌های نوین نشان داد که دولت ساسانی برای حفظ گرجستان، بیش از هر چیز به کارکرد امنیتی این سرزمین توجه داشت؛ اما این کارکرد تنها در چارچوب نظامی قابل درک نیست. گرجستان محل اتصال جهان ایرانی، رومی و نظام قفقازی بود و همین چندساحتی بودن، دولت ساسانی را واداشت تا در سیاست‌ورزی خود از الگوهای چندگانه استفاده کند؛ در یک مرحله با تثبیت مرزبان و اقتدار اداری و در مرحله‌ای دیگر با تکیه بر مشروعیت دینی و گاه با پذیرش نوعی خودمختاری محدود برای نخبگان محلی. با این حال، نوشتار حاضر نشان داد که نقطه‌ضعف این سیاست در ناهماهنگی زمانی ابزارها بود؛ یعنی هنگامی که ساختار اداری در جهت ادغام حرکت می‌کرد، تحولات دینی یا فشارهای سیاسی روم نوعی گسست هویتی ایجاد می‌کرد که ظرفیت ادغام را فرسوده می‌ساخت. همین شکاف در بلندمدت باعث شد که گرجستان به عرصه رقابت فعال باقی بماند و از تبدیل شدن به یک ایالت کامل ایرانی بازماند. فرجام سخن اینکه موفقیت دولت ساسانی در گرجستان نه مطلقاً شکست خورده و نه کاملاً پیروز بوده است،

بلکه باید آن را نمونه‌ای از ثبات متزلزل دانست؛ ثباتی که پیوسته نیازمند بازتولید بود و با هر تغییر ژئوپولیتیک یا دینی در معرض آسیب قرار می‌گرفت. فهم این الگو برای تحلیل سیاست مرزی و روابط خارجی دولت ساسانی و نیز تاریخ اداری قفقاز اهمیت بنیادین دارد.

## منابع و مأخذ

### فارسی:

- آگانانگوس، ۱۳۸۰، *تاریخ ارمنیان*. ترجمه: گارون سارکسیان. تهران: نائیری.
- ابن اثیر، عزالدین علی، ۱۳۷۰، *تاریخ الکامل*، جلد ۲، ترجمه: سید محمدحسین روحانی، تهران: اساطیر.
- اکبرزاده، داریوش، ۱۳۸۵، *سنگ‌نیشته‌های کرتیر موبد موبدان (شامل متن پهلوی، حرف‌نویسی، برگردان فارسی و یادداشت)*، تهران: پازینه.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، ۱۳۵۳، *تاریخ بلعمی*، جلد ۲، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران: چاپخانه تابش.
- برومند، صفورا، «جامعه نستوری: نخستین مهاجرنشین ایرانی در چین (سده هفتم میلادی)»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۹۵، سال هفدهم و هجدهم، شماره ۶۹ و ۶۸، صص. ۸۱-۹۶.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، ۱۳۶۸، *غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه: محمد فضائی، تهران: نقره.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، ۱۳۴۵، *تاریخ ماد*، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رپ، استفن، ۱۴۰۲، «قفقاز در اواخر عهد باستان: بین جهان بیزانس و ایران؟»، ویراستاران: تورج دریایی و متنو کومپارتی، *ایران ساسانی و پیوندش با تمدن‌های همسایه*، ترجمه: مهناز بابایی، تهران: مروارید.
- شاپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۸۹، *تاریخ ساسانیان ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سنگاری، اسماعیل و احمد اسدی، «تبیین و تحلیل تأثیر موقعیت جغرافیایی بر روابط خارجی و فعالیت‌های تجاری ساسانی»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۴۰۱، سال بیست و چهارم، شماره ۹۳، صص. ۳-۲۶.
- طبری، محمد ابن جریر، ۱۳۶۲، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، جلد دوم، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- علی‌بابایی درمنی، علی، ۱۳۹۸، *تبارشناسی فرمانروایی‌های قفقاز در دوران باستان: هخامنشی، اشکانی، ساسانی*، تهران: هزار کرمان.
- علی‌محمدی، نعمت‌الله، «بهرام پنجم (گور) در قفقاز و آسیای مرکزی»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۴، سال هفدهم، شماره ۶۵، صص. ۹-۳۶.
- موسی خورنی، ۱۳۸۰، *تاریخ ارمنیان*، ترجمه، مقدمه، حواشی و پیوست‌ها: ادیک باغداساریان (ا). گرمانیک، تهران: مؤلف.

لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ، ۱۳۵۰، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه: عنایت‌الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

### لاتین:

- Aghathias, 1976, *The Histories*, Translated by Joseph. D Frendo, Berlin: Walter De Gruyter.
- Ammianus, Marcellinus, 1894, *The Roman History*, Translated by C.D. Yonge, London: George Bell & Sons.
- Boyce, Mary, 1979, *Zoroastrianism: Their Religious Beliefs Practices*, London, Boston and Henley: Routledge & Kegan Paul.
- Braund, David, 1994, *Georgia in Antiquity, A History of Colchis and Transcaucasian Iberia 550 BC- 562 AD*, Oxford: Clarendon Press Oxford.
- Chikovani, Davit, "The Religious Policies of the Sassanids (226-420 A. D.)", *The Near East and Georgia*, 2023, No. 15, pp 314-341.
- Christensen, Arthur, 1944, *L'Iran Sous Les Sassanides*, 2nd ed., Copenhagen: Ejnar Munksgaard.
- The Chronicle of Arbela*, 1985, Translated to English by Timothy Kroll, Louvain.
- Daryaei, Touraj, 2009, *Sasanian Persia, the Rise and Fall of an Empire*, London and New York: I.B. Tauris.
- Daryaei, Touraj, "Iran and Armenia: The Birth Two Nation in Antiquity", *Electrum* 28, 2021, pp. 59-67.
- De Jong, Albert, 2015, "Armenian and Georgian Zoroastrianism", In: Michael Stausberg and Yuhan Sohrab-Dinshaw (eds), *The Wiley Blackwell Companion to Zoroastrianism*, John Wiley & Sons, pp 119-128.
- Dignas, Beate, Winter, Englebert, 2007, *Rome and Persian in Late Antiquity: Neighbours and Rivals*, Cambridge: Cambridge University.
- Elishē, 1982, *The History of Vardan and the Armenian War*, Translated and Commentary by Robert W. Thomson, Cambridge and Massachusetts: Harvard University Press.
- Ephrem The Syrian Hymn*, 1989, Introduced and Translated by Kathleen E. Mcvey, New York: Mahwah: Paulist Press.
- Greatrex, Geoffery, Lieu, Samuel N.C., 2002, *The Roman Eastern Frontier and the Persian War. Part II: AD 363-630*, London & New York: Routledge.
- Gutschmid, A. V. 1888, *Geschichte Irans und seiner nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum untergang der Arsaciden*, Tübingen: Verlag Der H. Laupp'schen Buchhandlung.
- Herodotus, 1960, *Histories*, Translated by A. D. Godley, Vol. 2, London and Cambridge: Mass, Harvard University Press.
- Hewsen, Robert, 1987, "Avarayr", In: *Encyclopaedia Iranica*, Vol. III, Fasc. 1, p. 32.
- Humbach, H, Skjærø, P.O, 1978-1983, *The Sasanian Inscription of Paikuli*, Wiesbaden; part 1: Supplement to Herzfelds Paikuli, by H. Humbach, 1978; part 2: Synoptic Tables, 1980; part 3.1: Restored Text and Translation: part 3.2: Commentary, by P.O Skjærø, 1983.
- Huyse, Philip, 1999, *Die Dresiprächige Inschrift Šābuhrs I, an der Kaba-i zardust (ŠKZ)*, Corpus Inscriptionnm Iranicarum, Pt III, 2 vols, London.
- Iamanidze, N., 2019, "Georgian Reception of Sasanian Art", In: N. Asutay-Effenberger and F. Dim (eds), *Sasanian Elements in Byzantine, Caucasian and Islamic Art and Culture*, Mainz: Verlag des Römisch-Germanischen Zentralmuseums, pp. 93-106.

- Juanšer Juanšeriani, 1996, "History of King Vakhtang Gorgasali", In: Translated with Introduction and Commentary by Robert W. Thomson (ed), *Rewriting Caucasian History, The Original Georgian Text and Armenian Adaptation*, Oxford: Clarendon Press, pp 153-250.
- Knauss, Florian, 2006, "Ancient Persia and Caucasus", *Iranica Antiqua*, Vol. XLI, pp. 79-118.
- Khurshidian, E, 1998. *Die Parthischen und Sasanidischen Verwaltungsinstitutionen*. Jerewan: Tigran Mets Publishing House.
- Lang, David M., 1983, "Iran, Armenia and Georgia", In: Ehsan Yarsharter (ed), *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3.1, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 505-536.
- Leontli Mroveli, 1996, "Conversion of Kartli by Nino", In: Translated with Introduction and Commentary by Robert W. Thomson (ed), *Rewriting Caucasian History, The Original Georgian Text and Armenian Adaptation*, Oxford: Clarendon Press, pp. 84-152.
- Maksymiuk, Katarzyna, 2015, *Geography Of Roman-Iranian Wars Military operations of Rome and Sasanian Iran*, Siedlce.
- Payne, Richard, 2015, *A State of Mixture: Christians, Zoroastrians, and Iranian Political Culture in Late Antiquity*, Berkeley: University of California Press.
- Procopius, 1914, *The History of the Wars, Vol. 1-2*, Translated by H. W. Dewing, London: Loeb.
- Rapp Jr, Stephen H, 2014, *The Sasanian World Through Georgian Eyes Caucasasia and the Iranian Commonwealth in Late Antique Georgian Literature*, London & New York: Routledge.
- Russell, James, 1987, *Zoroastrianism in Armenia*, Harvard University Press.
- Syvänne, Ikka, Maksymiuk, Katarzyna 2018, *The Military History of the Third Century Iran*. Siedlce: Siedlce University Press.
- Schmitt, Rüdiger, 1991, *The Bistun Inscriptions of Darius the Great Old Persian Text*, London: School of Oriental and African Studies.
- Tacitus 2008, *The Annals (The Reigns of Tiberius, Cladius, and Nero)*. Translated by J. C. Yardley. Oxford: Oxford University Press.
- Toumanoff, Cyril, "Chronology of the early kings of Iberia". *Traditio*, 1969, Vol. 25. Pp. 1-33.
- Wolski, Józef, 1993, *L'Empire Des Arsacides*, Acta Iranica 32, Lovanii : Aedibus Peetres.
- Zouberi, Joan, "The role of religion in the foreign affairs of Sasanian Iran and the Later Roman Empire (330-630 A. D.)", *Historia i Świat*, nr 6, 2017, pp. 121-132.

## واکاوی سیاست خارجی شاه عباس اول بر حسب واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر

امیرعلی مختاری مرزروود<sup>۱</sup>

امیررضا بغتاق<sup>۲</sup>

ابراهیم بزرگر<sup>۳</sup>

### چکیده

این نوشتار تلاش دارد تا تبیین نو از سیاست خارجی حکومت شاه عباس اول صفوی (۱۰۳۸-۹۹۶ق.) از منظر نظریه واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر را ارائه دهد. پرسش پژوهش حاضر این است که چرا شاه عباس اول صفوی چنین سیاستی را در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی اتخاذ کرد؟ این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از داده‌های اسنادی-کتابخانه‌ای نشان می‌دهد که شاه عباس با اصلاحات نظامی و اقتصادی، تمرکز قدرت و کاهش وابستگی به قزلباشان، قدرت نسبی ایران را افزایش داد تا از این طریق بقاء و امنیت حکومت خود و ایران را حفظ نماید. او با صلح تاکتیکی استانبول، بازپس‌گیری سرزمین‌های ازدست‌رفته و دیپلماسی چندجانبه با اروپا، موازنه قوا را در برابر عثمانی به نفع صفویه تغییر داد. رفتار پیش‌دستانه در اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس همراه با ائتلاف‌سازی با قدرت‌هایی نظیر بریتانیا و فتح بخش عظیمی از عراق نشان‌دهنده عقلانیت راهبردی و تلاش برای بقاء و برتری منطقه‌ای است. یافته‌ها تأیید می‌کنند که سیاست خارجی شاه عباس با مؤلفه‌های واقع‌گرایی تهاجمی از جمله آنارشی نظام بین‌الملل، کسب حداکثری قدرت نسبی و رفتار پیش‌دستانه انطباق نسبی داشته و علل اصلی شکل‌دهنده سیاست خارجی حکومت شاه عباس، آنارشی منطقه‌ای، حفظ بقاء و تبدیل ایران به قدرت منطقه‌ای بوده است. این پژوهش با ارائه الگویی میان‌رشته‌ای سعی دارد خلأ نظری در تحلیل سیاست خارجی دوره صفویه را پر کرده و افق‌هایی برای مطالعات تطبیقی تاریخی-نظری بگشاید.

### واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، شاه عباس اول، سیاست خارجی، نظریه مرشایمر، واقع‌گرایی تهاجمی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران-ایران (نویسنده

مسئول) amirali\_mokhtari@atu.ac.ir

<sup>۲</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران-ایران

amirreza\_baghtag@atu.ac.ir

<sup>۳</sup> استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران-ایران barzegar@atu.ac.ir



## مقدمه

تحلیل سیاست خارجی حکومت‌ها در دوره‌های مختلف تاریخ ایران به‌ویژه دوره حکمرانی‌های قدرتمند و تحول‌آفرین، همواره از اهمیت فراوانی در مطالعات تاریخ سیاسی و روابط بین‌الملل برخوردار بوده است. در این میان، دوره صفویه و از جمله دوره حکمرانی شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ق.) جایگاه برجسته‌ای دارد؛ زیرا در این مقطع، ایران نه تنها از بحران‌های داخلی و تهدیدهای مرزی عبور کرد، بلکه به یکی از قدرت‌های تعیین‌کننده در نظام منطقه‌ای قرن هفدهم میلادی تبدیل شد (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۷۴؛ موسوی‌نیا، ۱۳۹۴: ۶۶). درک چرایی این جهش، تنها با خوانش تاریخی ساده از حوادث ممکن نیست؛ بلکه نیازمند تبیین نظری است تا منطق تصمیم‌گیری شاه عباس و الگوی رفتاری حکومت وی در عرصه سیاست خارجی آشکار شود.

شاه عباس اول وارث حکومتی بود که از درون دچار گسست سیاسی، از هم‌پاشیدگی نظامی و بحران اقتصادی شده بود. در سطح خارجی نیز تهدید عثمانی‌ها در غرب، تهاجم ازبکان در شرق و رقابت قدرت‌های اروپایی در خلیج فارس، بقای دولت صفوی را به خطر انداخت. در واکنش به این وضعیت، شاه عباس مجموعه‌ای از اصلاحات بنیادین در ارتش، دیوان‌سالاری و سیاست خارجی اعمال نمود (کوئین، ۱۴۰۱: ۴۲). او با ایجاد تمرکز قدرت در دست خویش، ایجاد سپاه دائمی و کاهش وابستگی به قزلباشان، بنیان اقتدار نوینی را نهاد که امکان کنش فعال در محیط بین‌المللی را فراهم آورد. در حوزه سیاست خارجی، شاه عباس ضمن اتخاذ دیپلماسی چندلایه، هم‌زمان سیاست صلح تاکتیکی با عثمانی، رقابت فعال با ازبکان و تعامل حساب‌شده با قدرت‌های اروپایی را پی گرفت.

مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که روابط شاه عباس با حکومت‌های دیگر همچون اسپانیا، انگلیس و هلند، نه صرفاً از سر کنجکاوی فرهنگی، بلکه تلاشی برای شکستن تهدید انحصار تجاری پرتغال (نوابی و غفاری‌فرد، ۱۳۸۷: ۲۰۲) و یافتن متحد علیه عثمانی (دل‌واله، ۱۳۸۴: ۱۹۴) در منطقه بود. به همین ترتیب، سیاست‌های نظامی شاه عباس در بازپس‌گیری و تسلط بر خلیج فارس و اخراج پرتغالی‌ها از بنادر جنوبی ایران را می‌توان مصداق سیاست خارجی فعال و عمل‌گرایانه دانست. با وجود این، در ادبیات پژوهشی موجود کمتر تلاشی برای تبیین نظری چنین رفتارهایی بر اساس مکاتب و نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی معاصر انجام شده است.

پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از چارچوب نظری واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر<sup>۱</sup> به این پرسش اصلی پژوهش که «چرا شاه عباس اول صفوی چنین سیاست خارجه‌ای در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی اتخاذ کرد؟»، پاسخی مناسب ارائه دهد. فرضیه این پژوهش که متأثر از مؤلفه‌های نظریه مرشایمر نظیر بقامحوری، امنیت‌محوری، موازنه قوا و بیشینه‌سازی قدرت نسبی است، بیان می‌دارد که هدف اصلی حکومت شاه عباس، حفظ بقای سلطنت در برابر تهدیدهای خارجی و رفع این تهدیدات با بیشینه‌سازی قدرت و موازنه‌سازی قوا در منطقه بود؛ لذا می‌توان اولویت اساسی حکمرانی خارجی وی را حفظ بقا و امنیت در برابر آشفستگی و تهدید دائمی توصیف کرد که با راهبرد واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر تطابق دارد. از نظر روش‌شناسی، پژوهش حاضر به شیوه نظری-تحلیلی است؛ به این معنا که داده‌های تاریخی و شواهد مربوط به سیاست خارجی شاه عباس در پرتو مفروضات اصلی واقع‌گرایی تهاجمی بازتیین می‌شوند. در این چارچوب، متغیرهای کلیدی نظریه مانند «آنارشی نظام بین‌الملل»، «قدرت نسبی»، «تلاش برای بقاء»، «افزایش نفوذ منطقه‌ای» و «رفتار پیش‌دستانه برای مهار تهدید» با رویدادها و تصمیمات شاه عباس تطبیق داده می‌شوند تا منطق رفتار خارجی حکومت وی تحلیل گردد. این بررسی بر حسب رجوع، جمع‌آوری و استخراج داده‌ها از منابع دست‌اول و دست‌دوم به روش کتابخانه‌ای-اسنادی انجام می‌شود.

### پیشینه پژوهش

دوران شاه عباس اول یکی از برجسته‌ترین دوره‌های تاریخ ایران از نظر سیاست خارجی و تعامل با نظام بین‌الملل به شمار می‌رود. پژوهش‌های متعددی کوشیده‌اند با رویکردهای متنوعی سیاست خارجی این پادشاه را از منظرهای مختلف تبیین کنند. در مجموع، پیشینه علمی این حوزه را می‌توان در دو محور کلی «مطالب عمومی دوره صفوی» و «مطالب مربوط به سیاست خارجی شاه عباس» بررسی کرد.

الف) مطالب عمومی دوره صفوی: تا به امروز ادبیات پژوهشی غنی نسبت به دوره و حکمرانی شاه عباس با رویکردها و رهیافت‌های مختلف به رشته تحریر درآمده‌اند. برخی از این پژوهش‌ها نظیر پژوهش‌های نصرالله فلسفی (۱۳۷۵)، منوچهر پارسادوست (۱۳۸۸)، دیوید بلو (۱۳۹۶) و شعله کوئین (۱۴۰۱) به صورت کلی به حکومت و شخص شاه پرداخته‌اند. در این پژوهش‌ها، مسئله تحقیق نه سیاست خارجی شاه عباس به طور اخص،

<sup>۱</sup>. John J. Mearsheimer

بلکه خود شاه عباس و سیاستش به طور اعم است. برخی دیگر از ادبیات موجود، مربوط به پژوهش‌های صورت‌یافته در باب تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی در دوران صفویه همانند پژوهش‌های موسی نجفی و موسی فقیه‌حقانی (۱۳۹۱) و عبدالحسین نوایی و عباسقلی غفاری‌فرد (۱۳۸۶) و یا تاریخ ایران در این دوره نظیر کارهای احمد تاج‌بخش (۱۳۴۰)، سرپرسی سایکس (۱۳۴۳) و رودی متی (۱۳۹۳) با اشاراتی به سلطنت شاه عباس هستند. همانطور که از عنوان این پژوهش‌ها پیداست، مرجعیت بحث اینها نیز نه سیاست خارجی شاه عباس، بلکه تاریخ تحولات این دوره است.

ب. مطالب مربوط به سیاست خارجی شاه عباس: برخی دیگر از این پژوهش‌ها با مسائل مربوط به سیاست خارجی ایران در دوره معاصر به تحریر درآمده‌اند، برای نمونه پژوهش‌های روح‌الله رضانی (۱۴۰۲) و محمدحسن کاووسی‌عراقی (۱۳۷۹) از این نوع پژوهش‌ها هستند. این پژوهش‌ها به بررسی رویدادها و سیاست خارجی ایران در دوره شاه عباس نیز پرداخته‌اند و اطلاعات مفیدی از چیستی و چرایی این سیاست خارجی ارائه داده‌اند. اما برخی دیگر نظیر کارهای منوچهر پارسادوست (۱۳۴۵)، نصرالله فلسفی (۱۳۹۶) و علی اکبر ولایتی (۱۳۷۴) به طور اخص به روابط خارجی دوره شاه عباس اول اشاره دارند. این نوشتارها، اما با روش تاریخ‌نگاری سنتی بدون چارچوب نظری مشخص و مسئله پژوهشی معین، صرفاً به بیان روابط و شرح مواقع این روابط پرداخته‌اند؛ لذا با اینکه این پژوهش‌ها اطلاعات قابل توجهی به ما ارائه می‌دهند، اما بنا به ایرادات مذکور نمی‌توان آنها را پژوهشی روش‌مند و مسئله‌مند در باب روابط خارجی شاه عباس دانست.

پژوهش سید رضا موسوی‌نیا (۱۳۹۴) یکی از اصلی‌ترین پژوهش‌هایی است که در این باب و با رهیافت واقع‌گرایی به تحریر درآمده است. در بخش نخست این پژوهش، موسوی‌نیا به حکمرانی خارجی حکومت شاه عباس می‌پردازد و ضمن طرح مسئله خویش با عنوان «رنالیسم ایرانی»، مدعی است که واقع‌گرایی که در ایران پیگیری می‌شد، با واقع‌گرایی امروزی تفاوت‌هایی دارد. از جمله تفاوت‌هایی که او مطرح می‌کند، افزودن مؤلفه اهمیت بقای شاه و حکومت در کنار بقای دولت است که در نظریات واقع‌گرایی مهم قلمداد می‌شوند. این پژوهش از چند جهت با کار حاضر تفاوت دارد. پژوهش ما نه به دنبال تحلیل صرف نظری از حکمرانی خارجی شاه عباس، بلکه سعی در بازتبیین رفتار خارجی و یافتن علل و دلایل وقوع حوادث خارجی حکومت وی را دارد. افزون بر این، رهیافت موسوی‌نیا با واقع‌گرایی کلاسیک و بازخوانی ایرانی این رهیافت با افزودن برخی مؤلفه‌ها انجام پذیرفته است که تعریفی متفاوت از بسیاری اقدامات شاه عباس نسبت به تعریف برآمده از رهیافت واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمیری دارد.

در سوی دیگر، سید هاشم آقاجری و ابراهیم مشفق‌فر (۱۳۸۹) با رویکرد تاریخی-تحلیلی نشان می‌دهند که شاه عباس با اصلاح ساختار قزلباشان، تمرکز قدرت نظامی و استفاده از جغرافیای دفاعی ایران موفق شد تا تهدیدات ازبک، عثمانی و پرتغالی را مهار کند. پژوهش هادی ابراهیمی کیایی (۱۳۹۸) با روش توصیفی-تحلیلی استدلال می‌کند که گرایش به حفظ کرامت ملی و استقلال در برابر قدرتهای خارجی ریشه در سیاست خارجی شاه عباس اول دارد. وی بیان می‌کند که شاه عباس ضمن گسترش روابط خارجی با حفظ شأن و اقتدار ملی به‌ویژه در تعامل با اروپا و عثمانی بر سه مؤلفه «محدودیت خودخواسته در منازعات»، «ولویت هویت» و «منزلت‌جویی» تأکید داشت. محمد جعفر بیگلر و بدرالسادات عزیززاده‌مقدم (۱۴۰۲) نیز با روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع تاریخی و آثار حافظ فرهانی‌فر به استخراج اصول بنیادین سیاست خارجی شاه عباس اول پرداخته‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست خارجی صفویان بر سه اصل «استقلال و حفظ تمامیت ارضی»، «توازن قوا در برابر عثمانی و ازبک» و «گسترش تجارت و روابط فرهنگی با غرب» استوار بود. اما برخلاف برداشت‌های رایج از روابط خصمانه میان ایران و عثمانی، مقاله جهانبخش ثواقب و همکارانش (۱۳۹۹) با رویکرد توصیفی-تحلیلی، سیاست خارجی شاه عباس اول در برابر امپراتوری عثمانی را اصل «تقدم صلح بر جنگ» می‌نامد. نویسنده مدعی است که شاه عباس با دیپلماسی فعال و پایبندی به قراردادهای رسمی توانست ثبات مرزی، رونق تجارت و حفظ موجودیت دولت صفوی را تضمین کند. یافته‌ها بیانگر آن است که صلح‌گرایی شاه عباس نه نشانه ضعف، بلکه نماد عقلانیت سیاسی و درک عمیق از توازن قوا بود؛ الگویی که بنیان تعامل واقع‌گرایانه ایران با همسایگان غربی را در تاریخ سیاست خارجی کشور نهادینه کرد.

پژوهش حاضر از دیدگاه نظری با وارد کردن مفاهیم واقع‌گرایی تهاجمی در تحلیل سیاست خارجی یک دولت پیشامدرن، نوآوری روش‌شناختی و مفهومی دارد و یک کار میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود. این رویکرد نه تنها به درک تازه‌ای از منطق قدرت در سیاست صفوی می‌انجامد، بلکه امکان مقایسه تاریخی رفتار دولت‌های ایرانی با مدل‌های مدرن روابط بین‌الملل را فراهم می‌کند. از این حیث، پژوهش فوق خلاً نظری موجود در مطالعات تاریخی سیاست خارجی ایران را پر می‌کند و الگویی میان‌رشته‌ای از تلفیق نظریه و تاریخ ارائه می‌دهد.

### چارچوب نظری

برای فهم واقع‌گرایی تهاجمی، لاجرم باید به ریشه‌های این نظریه بپردازیم. واقع‌گرایی یکی از کهن‌ترین و تأثیرگذارترین پارادایم‌ها در روابط بین‌الملل است. ریشه‌های فلسفی آن را می‌توان

در آثار افرادی نظیر توسیدید<sup>۱</sup>، ماکیاولی<sup>۲</sup> و هابز<sup>۳</sup> یافت. توسیدید در "تاریخ جنگ پلوپونزی"، روابط میان دولت‌شهرهای یونان را بر اساس منطق زور و منافع تبیین کرد. ماکیاولی در "شهریار"، مکرراً بر اهمیت زور و قدرت در عملی‌سازی فعالیت‌ها و برقراری امنیت تأکید نمود. هابز نیز در "لویاتان"، وضعیت طبیعی انسان را «جنگ همه علیه همه» دانست که تنها با قدرت برتر قابل مهار است. این بنیان فلسفی (جهانی‌آнарشیک، قدرت به عنوان معیار نهایی امنیت و بقاء بازیگرانی خودیاری‌گر) بعدها مبنای تفکر رئالیستی در روابط بین‌الملل شد. در یک نگاه کلی ۶ موج واقع‌گرایی را می‌توان چنین نام برد؛ ۱. واقع‌گرایی کلاسیک مورگنتا<sup>۴</sup>، ۲. نئوواقع‌گرایی ساختاری والتز<sup>۵</sup>، ۳. واقع‌گرایی سقوط و ظهور گیلپین<sup>۶</sup>، ۴. واقع‌گرایی تدافعی والت<sup>۷</sup>، ۵. واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر و ۶. واقع‌گرایی نئوکلاسیک اندیشمندانی همچون جرویس<sup>۸</sup> و راندال شوئلر<sup>۹</sup> است (چگنی‌زاده و عسگری کرمانی، ۱۳۹۶: ۷۰-۵۹).

با گذر زمان و در قرن بیستم میلادی به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، واقع‌گرایی در قالب «واقع‌گرایی کلاسیک» توسط نظریه‌پردازانی چون هانس مورگنتا<sup>۱۰</sup> و ای. اچ. کار<sup>۱۱</sup> نظام‌مند و منسجم گشت. ای. اچ. کار کتاب "بحران بیست ساله" را نگاشت و در آن رویکرد آرمان‌گرا به روابط بین‌الملل را به سبب آنچه انفکاک از واقعیت‌ها و اولویت «آرزو» بر «تفکر» می‌نامید، سرزنش کرد (Carr, 1964: 8). اثر مورگنتا با نام "سیاست میان ملت‌ها" یکی دیگر از آثار مهم این دوره است. مورگنتا در این کتاب با رد جایگاه اخلاق و ارزش‌های ایدئولوژیک در سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل با رویکردی عینی «منافع ملی» را چراغ راهنمای کشورها دانست. وی قدرت را حاصل ویژگی‌های ذاتی انسان می‌دانست و معتقد بود که انسان ذاتاً میل به سلطه دارد و این میل به عرصه سیاست میان‌دولتی نیز سرایت می‌کند. در اندیشه مورگنتا به سبب سرشت قدرت‌طلبی و غیرفرمانبر انسان، کشورها بازیگران منفرد خودخواهی هستند که صرفاً در فکر بیشینه‌سازی قدرت هستند (مورگنتا، ۱۳۸۹: ۲۶-۵). با گذشت زمان و به‌ویژه پس از مطرح‌شدن انتقادات گسترده به بنیان‌های نظری واقع‌گرایی و

1. Thucydides

2. Niccolo Machiavelli

3. Thomas Hobbes

4. Hans Morgenthau

5. Kenneth Neal Waltz

6. Robert Gilpin

7. Stephen Walt

8. Robert Jervis

9. Randall Schweller

10. Hans Morgenthau

11. Edward Hallett Carr

شکست واقع‌گرایی در توضیح تغییرات سریع جنگ سرد، نوعی بازخوانی ساختاری در آن شکل گرفت.

در این راستا، والتز در "نظریه سیاست بین‌الملل" کوشید واقع‌گرایی را از سطح فردی و روان‌شناختی مورگنتا به سطح ساختار نظام بین‌الملل ارتقاء دهد. والتز با تقلیل‌گرا دانستن رویکردهای خرد، سطح تحلیل سیستمیک را به عنوان سطح تحلیل مناسب تحلیل مسائل بین‌المللی قلمداد می‌نمود و از این‌رو ویژگی‌های داخلی و ایدئولوژیک کشورها را فاقد اهمیت می‌دانست (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۱۰۹). او استدلال می‌کرد که آنا‌رشی منبع اصلی منازعه میان دولت‌ها است. از نظر والتز نظام بین‌الملل ذاتاً آنا‌رشیک بوده و کشورها در صدد افزایش قدرت خود جهت تأمین امنیت هستند؛ بنابراین، کشورها توپ‌های بیلیاردی هستند که فارغ از ویژگی‌های فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک، کارکردی مشترک دارند و همگی به دنبال «تأمین امنیت» هستند (والتز، ۱۳۹۷: ۱۵۱). این امنیت‌طلبی توسط کشورها در این نظام خودیاری به معمای امنیت<sup>۱</sup> منجر می‌شود. در نظریه والتز برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک، قدرت نه هدف بلکه ابزاری جهت تأمین امنیت قلمداد می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۹۲)؛ بر این اساس، نوعی محافظه‌کاری و تمایل به حفظ وضع موجود در آن به چشم می‌خورد.

سه شاخه واقع‌گرایی تدافعی، واقع‌گرایی تهاجمی و واقع‌گرایی نئوکلاسیک در پاسخ به ضعف‌های نئوواقع‌گرایی والتز و دفاع از سنت واقع‌گرایی در مقابل مخالفان لیبرال و سازه‌انگار آن مطرح شدند. مرشایمر با انتشار کتاب "تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ"، نظریه واقع‌گرایی تهاجمی را به عنوان شاخه‌ای از نئوواقع‌گرایی مطرح کرد. او در این کتاب برخی از مفروضات والتز در خصوص نظام بین‌الملل را می‌پذیرد، اما رویکرد وی به موازنه قوا را رد می‌کند.

اصول اندیشه مرشایمر که چارچوب نظری ما در این پژوهش را شکل می‌دهند، عبارتند از: «۱. نظام بین‌الملل آنا‌رشیک است. کشورها به عنوان بازیگران اصلی در نظامی آنا‌رشیک زیست می‌کنند که استلزام آن خودیاری است؛ بنابراین، کشورها جهت تأمین امنیت صرفاً به خود متکی هستند.

۲. همه کشورها سطحی از توان تهاجمی برای آسیب به دیگران را دارا هستند، بنابراین، تهدید حتی از سوی کشورهایی با درجه پائین از توانمندی نظامی نیز وجود دارد.

---

<sup>۱</sup>. security dilemma

۳. کشورها نمی‌توانند از نیات یکدیگر مطلع و آگاه گردند، چرا که نمی‌توانند از آنچه که در اذهان رهبران می‌گذرد باخبر شوند؛ از این رو نمی‌توان نقشی برای نیات رهبران کشورها در برآورد مسائل راهبردی قائل شد.

۴. هدف نهایی کشورها تأمین بقاء به معنای صیانت از تمامیت ارضی و استقلال است و اهداف دیگر از جمله رفاه و ایدئولوژی صرفاً در صورتی معنا دارند که یک کشور قادر به حفظ بقای خود باشد.

۵. کشورها بازیگرانی عقلانی هستند؛ بنابراین، تصمیمات خود را در فرایند هزینه-فایده و بر اساس اصل بیشینه‌سازی قدرت اتخاذ می‌کنند. در این فرایند، دولت‌ها از چارچوب‌های نظری عقلانی و غیرتقلیل‌گرا و مشاوره متخصصان جهت نیل به تصمیم درست بهره می‌برند» (Mearsheimer, 2001: 3, 31؛ مرشایمر و روزاتو، ۱۴۰۲: ۲۵۰).

۶. کشورها به دنبال تبدیل شدن به هژمون هستند. در اندیشه مرشایمر، کشورها در چنین نظام آنارشیک به دنبال کسب سطحی از قدرت برای تأمین امنیت خود نیستند، بلکه آنها مترصد کسب حداکثر قدرت و به عبارت بهتر بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود هستند» (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۱۳۰).

چنین کنشی نتیجه تلفیق الزامات ساختار آنارشیک و خودیاری نظام بین‌الملل و امنیت‌طلبی بازیگران است، چرا که بازیگران به‌خوبی می‌دانند که در صورتی می‌توانند از امنیت خود در نظام بین‌الملل آنارشیک اطمینان حاصل نمایند که قدرت خود را تا سطح بسیار زیادی افزایش داده و به هژمون بدل گردند که از نظر وی هژمونی در دسترس، هژمونی منطقی‌ای است (Mearsheimer, 2001: 40). واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر دولت‌ها را راضی به وضع موجود نمی‌داند و معتقد است که آنها در صورت امکان در صدد برهم زدن موازنه قوا و ایجاد نوعی از موازنه خواهند بود که خود در آن قدرتمندترین بازیگر باشند (Mearsheimer, 2001: 3) و فرضیه موازنه قوا بر این مفروضه استوار است که هر گونه نابرابری قدرت میان دولت‌ها (به‌خصوص به لحاظ نظامی)، پندار از تهدید را بالا برده و این امر به همراه کمبود اطلاعات و عدم اطمینان میان دولت‌ها در محیط آنارشیک نظام بین‌الملل، باعث بروز جنگ و درگیری خواهد شد (Mersheimer, 1995).

۱. تبیین سیاست خارجی شاه عباس بر اساس منطق ساختاری (آنارشی و بقاء)  
واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر در تبیین کنش‌های استراتژیک یک دولت بر این اصل تأکید دارد که ریشه اصلی و تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها، نه ویژگی‌های رهبران و خاستگاه

ایدئولوژیک آنها، بلکه ساختار نظام بین‌الملل است. از منظر مرشایمر ساختار نظام بر سه اصل محوری آنارشی، لزوم بقاء و عدم اطمینان به نیات دیگر بازیگران استوار است که دولت‌ها را وادار به اتخاذ سیاست‌هایی خاص می‌کند. این بخش با تمرکز بر این سه مؤلفه ساختاری سعی در تبیین این موضوع دارد که چگونه سیاست‌های شاه عباس اول بر مبنای الزامات محیطی و ساختاری، ماهیتی بقاء‌محور و قدرت‌طلب پیدا کرد.

#### ۱-۱. شرایط آنارشیکی و تهدیدات چندجانبه (عثمانی، ازبکان و پرتغالی‌ها)

##### الف) امپراتوری عثمانی و فشار ساختاری در جبهه غرب

در دوره صفویه (قرون شانزدهم و هفدهم میلادی) آنارشی منطقه‌ای به‌وضوح بر ایران سایه افکنده بود. ایران در زمان به قدرت رسیدن شاه عباس (۹۹۶ق.) در یک پیچیدگی امنیتی چندجانبه گرفتار بود که به مثابه تجلی عملی آنارشی عمل می‌کرد. در غرب ایران، عثمانی به عنوان یک قدرت هژمونیک منطقه‌ای، مهم‌ترین و وجودی‌ترین تهدید در ساختار آنارشیکی آن دوره برای ایران، بخش‌هایی مهم از اراضی ایران (آذربایجان، قفقاز و عراق) را تصرف کرده بود و با تهاجمات گاه و بیگاه خود به سرحدات ایران، تهدیدی وجودی<sup>۱</sup> برای بقای حکومت صفوی و شاه عباس محسوب می‌شد. پس از جنگ چالدران و صلح آماسیه، اگر چه دوره‌هایی از آرامش نسبی حاکم شد، اما ضعف ساختار قدرت داخلی ایران در دوران شاه محمد خدابنده و شاه اسماعیل دوم موازنه قوا را به شدت به نفع عثمانی تغییر داد. عثمانی‌ها با بهره‌گیری از خلأ قدرت در ایران با نقض حریم سرزمینی بارها به ایران حمله کردند و اوج این تهاجمات نیز به اواخر دوران شاه محمد خدابنده برمی‌گشت که «عثمانی‌ها سراسر آذربایجان را به تصرف خود درآوردند و تبریز را غارت کردند» (راوندی، ۱۳۵۶، ۳۹۵/۲) و «جمع خانه‌ها ... خراب شده، درها و پنجره‌ها ... کنده شده و به جای همیشه سوخته شده بود ... و از چندین هزار خانه دلنشین یک خانه ... سالم نمانده بود» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷، ۳۶۱/۱). از منظر ساختاری تهدید عثمانی تنها یک منازعه مرزی نبود، بلکه تهدیدی علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت صفوی محسوب می‌شد که دو رکن اصلی بقاء محسوب می‌شوند. حضور یک قدرت هژمونیک در همسایگی غربی که دارای برتری نظامی (به‌ویژه در توپخانه و پیاده‌نظام ینی‌چری) بود، محیط امنیتی ایران را به شدت ناامن کرده بود.

<sup>۱</sup>. Existential Threat

### ب) ازبکان و معضل امنیت در جبهه شرقی ایران

در شرق نیز قبایل ازبک و خانان ماوراءالنهر به طور مداوم و به‌ویژه با انگیزه غارت، شهرها و بلاد شرقی ایران را ناامن کرده و مناطق راهبردی خراسان را تهدید می‌کردند، به طوری که هم‌زمان با نخستین سال سلطنت شاه عباس، هرات پس از ۹ ماه محاصره در اواخر ربیع‌الاول ۹۹۶ق. به دست عبدالله خان دوم شیبانی فتح گردید (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۰۰). این تهدید و ناامنی از جانب ازبکان، حکومت شاه عباس را وادار به حفظ توان نظامی قابل توجه در جبهه شرق می‌کرد و این وضعیت مصداق بارز آن چیزی است که در مطالعات راهبردی امروزی از آن با عنوان «جنگ در دو جبهه» یاد می‌شود. فشار هم‌زمان عثمانی و ازبک‌ها که اولی تهدید وجودی و دومی تهدیدی برای منافع ایران دوره صفوی محسوب می‌شدند، منابع محدود دولت صفوی را تجزیه می‌کرد. ضعف قزلباشان در انسجام داخلی و نیز خودسری‌های مکرر آنان از دستورات شاه که موجب گردید ازبکان راهبرد تهاجمی‌تری نسبت به خراسان داشته باشند، تهدید ازبکان را بیش از پیش ساخت که این امر خود نشان‌دهنده ماهیت فرصت‌طلبانه دولت‌ها در نظام خودیار است.

### ج) حضور پرتغال در جنوب ایران

ضلع سوم مثلث تهدیدات در محیط آنارشیک دوران شاه عباس، حضور فعال پرتغالی‌ها در خلیج فارس بود. پرتغالی‌ها با اشغال جزیره هرمز در ۹۹۰ق. و برقراری انحصار تجاری بر خلیج فارس، نه تنها مسیرهای اقتصادی ایران (مانند تجارت ابریشم و ادویه) را به مخاطره افکنده بودند (آقاجری و مشفق‌فر، ۱۳۸۹)، همچنین موجب افزایش تراکم تهدید و آنارشی منطقه‌ای شده بودند. اشغال جزیره هرمز و برقراری انحصار تجاری در مناطق اشغالی، اگر چه در نگاه اول تهدیدی اقتصادی به نظر می‌رسید، اما در عمق استراتژیک خود، حاکمیت ملی ایران را نقض کرده و منافع ایران صفوی را تهدید می‌کرد. در واقع‌گرایی تهاجمی، قدرت اقتصادی زیربنای قدرت نظامی است؛ بنابراین، کنترل پرتغال بر شریان‌های تجاری ابریشم و ادویه، توانایی دولت صفوی برای تولید ثروت و تبدیل آن به قدرت نظامی را محدود می‌ساخت. شرایط آنارشیک حاکم بر محیط پیرامونی ایران در آغاز قرن هفدهم میلادی وضعیتی را پدید آورد که در آن شاه عباس با سه تهدید هم‌زمان مواجه بود. شاه عباس ناچار بود مطابق با منطق آنارشی بر خودیاری در وهله نخست و ائتلاف‌سازی در وهله بعدی تکیه کند. این وضعیت ساختاری، سیاست خارجی او را از ابتداء به سمت یک راهبرد تدافعی-تهاجمی سوق داد و برای افزایش قدرت نسبی مجبور به صلح ابتدایی کرد.

## ۱-۲. بقاء به عنوان اولویت راهبردی شاه عباس

بر اساس اصل چهارم نظریه مرشایمر که پیش‌تر بدان اشاره شد، "بقاء" هدف نهایی و بنیادین دولت‌هاست. در نظام آنارشیک، دولت‌ها همواره در سایه ترس زندگی می‌کنند و از آنجا که نمی‌توانند از نیت واقعی سایر بازیگران آگاه شوند، بدبینانه‌ترین سناریوها را مبنای محاسبات خود قرار می‌دهند. حکومت شاه عباس به عنوان یک بازیگر خردورز<sup>۱</sup>، اولین اولویت خویش را حفظ بقاء سلطنت و در قبال آن، حفظ بقای ایران قلمداد کرده و درک اولویت بقاء، کلید فهم تصمیمات دشوار و گاهی متناقض شاه عباس است. برجسته‌ترین نمود این رویکرد، پذیرش صلح استانبول (۹۹۸ق.) با امپراتوری عثمانی بود. در این معاهده، شاه عباس واگذاری بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های ایران را پذیرفت. در نظر نخست این اقدام ممکن است نشانه‌ای از ضعف یا تسلیم تلقی شود؛ اما در چارچوب واقع‌گرایی تهاجمی، این یک عقب‌نشینی استراتژیک برای خرید زمان و حفظ هسته مرکزی قدرت (بقاء) بود. شاه عباس به‌خوبی دریافت که جنگ هم‌زمان در دو جبهه (با عثمانی و ازبک) در شرایطی که ارتش قزلباش دچار تشنگی و نافرمانی است و تمرکز قدرت در دست شاه نیست، قطعاً به نابودی کامل دولت صفوی و سلطنت خود منجر خواهد شد. او با قربانی کردن بخشی از سرزمین (به‌صورت موقت)، اصل نظام سیاسی و سلطنت خود را نجات داد.

این رفتار منطبق با گزاره مرشایمر است که دولت‌ها برای بقاء دست به محاسبات هزینه-فایده می‌زنند. شاه عباس هیئت دیپلماتیک صد نفره (قاضی احمد بن الحسینی قمی، ۱۳۸۳، ۸۹۳/۲) با سفارت مهدی‌قلی خان چاوشلو استاجلو را به همراه برادرزاده خود سلطان حیدر میرزا راهی استانبول کرد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۸). سرانجام در چهاردهم جمادی‌الاول ۹۹۸ عهده‌نامه صلح استانبول توسط نمایندگان سیاسی دو کشور به تأیید رسید (جی. شاو، ۱۳۷۰، ۳۱۶/۱). با این حال، این صلح موقت با ایجاد تمرکز قدرت در دست شاه و دفع شورش‌های داخلی و خطرات خارجی از جمله بازپس‌گیری خراسان و مرکز آن هرات از دست ازبکان ماوراءالنهر در نبرد رباط پریان در پانزدهم محرم ۱۰۰۷ ق. به سردی گرایش یافت. صلح استانبول به شاه عباس اجازه داد تا تمرکز خود را بر سرکوب شورش‌های داخلی و دفع خطر ازبکان معطوف کند و منابع لازم برای بازسازی قدرت نظامی را فراهم آورد.

باید گفت که سیاست خارجی شاه عباس اول در آغاز سلطنت بر پایه یک «راهبرد بقای محاسبه‌گرانه» در محیطی آنارشیک شکل گرفت. او با خوانشی صحیح از توزیع قدرت در

<sup>۱</sup>. Rational Actor

نظام منطقه‌ای، ابتداء با پذیرش صلحی تاکتیکی از احتمال نابودی حتمی دولت جلوگیری کرد و سپس اقدام به موازنه‌سازی با عثمانی و سایر تهدیدات حکومت خود کرد که ذکر آن خواهد آمد.

## ۲. راهبرد حداکثرسازی قدرت نسبی: گذار از قدرت بالقوه به قدرت بالفعل

در پارادایم واقع‌گرایی تهاجمی، "بقاء" گرچه هدف غایی است، اما وسیله دستیابی به آن "قدرت" است. مرشایمر استدلال می‌کند که در یک نظام آنارشیک، دولت‌ها به وضع موجود راضی نیستند و همواره می‌کوشند تا سهم خود را از قدرت جهانی یا منطقه‌ای افزایش دهند. منطق حکم می‌کند که بهترین راه برای تضمین امنیت، تبدیل‌شدن به هژمون است؛ چرا که هر چه فاصله قدرت یک دولت با رقبایش بیشتر باشد، احتمال مورد تهاجم قرارگرفتن آن کمتر است، از این‌رو قدرت نه یک هدف نهایی بلکه یک مفهوم ابزاری بوده که برای تضمین بقاء و ایجاد برتری منطقه‌ای ضروری تلقی می‌شود. همانطور که پیش‌تر گفته شد، شاه عباس اول با درک این پویایی، برای تغییر موازنه قوا که پس از جنگ چالدران و دوران فترت صفوی به نفع عثمانی تغییر کرده بود، اقدام به عملیاتی‌کردن چند راهبرد نمود. این راهبردها در دو سطح داخلی (اصلاحات نظامی، اقتصادی و سیاسی) و خارجی (ائتلاف‌سازی با اروپائیان و اصلاحات فرهنگی) پیگیری شد. در ادبیات واقع‌گرایی، این اقدامات شاه عباس مصداق بارزی از "موازنه درون‌گرا"<sup>۱</sup> در یک سو و "موازنه برون‌گرا"<sup>۲</sup> در سوی دیگر است؛ فرایندی که طی آن دولت‌ها با بسیج منابع داخلی و ارتقای کارایی نظامی، همچنین ایجاد اعتماد و ائتلاف با کشورهای خارجی، قدرت خود را افزایش می‌دهند تا توانایی مقابله با تهدیدات را بازیابند.

### ۲-۱. اصلاحات نظامی و تمرکز قدرت

سنگ بنای استراتژی تهاجمی شاه عباس، نوسازی ارتش و گذار از شیوه‌های سنتی رزم به شیوه‌های مدرن مبتنی بر سلاح گرم به میزان وسیع آن در سطح ارتش بود. تا پیش از شاه عباس، ساختار نظامی صفویه عمدتاً بر نیروی سواره‌نظام قزلباش استوار بود که گرچه در جنگ‌های چریکی و تن‌به‌تن مهارت داشتند، اما فاقد انضباط کلاسیک و تجهیزات مدرن بودند؛ از این‌رو محققان و تاریخ‌نویسان، اصلی‌ترین دلیل شکست ایران شاه اسماعیل اول از

<sup>۱</sup>. Internal Balance

<sup>۲</sup>. External Balance

عثمانیان در جنگ چالدران را ضعف فناوری نظامی ایرانیان می‌دانند. قزلباش‌ها از ابتدا و از زمان شاه اسماعیل اول «استفاده از تفنگ را خلاف مردانگی می‌دانستند» (فلسفی، ۱۳۷۵، ۲۲۹/۱). شاه عباس برای رهایی از این عقیده، دست به اقدام خلاقانه‌ای زد و آن منصوب کردن برادران شرلی به عنوان مستشار نظامی بود. در سایه تلاش‌های این دو برادر و نیز سختگیری‌های شاه عباس نسبت به نوسازی ارتش، سرانجام ارتش ایران به شکل وسیعی به توپ و تفنگ مسلح شد و تعداد نیروهای مسلح شاه عباس به ادعای ژان شاردن به ۱۲۰ هزار نفر رسید (متی، ۱۳۹۳: ۱۲۴). ابتکار دیگر شاه عباس علاوه بر مسلح کردن سربازان، تشکیل سازمان جدید ارتش و ایجاد صنف توپخانه (تاج‌بخش، ۱۳۴۰: ۵۶) به شکل وسیع‌تر آن نسبت به گذشته بود. او که سربازان خود را به تفنگ مجهز کرده بود (فلسفی، ۱۳۷۵، ۲۲۹/۱)، با درس گرفتن از خطرات تلخ جمعی-ملی و سرشکستگی حاصل از نبرد چالدران، به اهمیت توپ و توپخانه در نبرد تأکید کرده و این موضوع را در نوسازی ارتش خود پیگیری می‌کرد. شاه عباس برای نوسازی ارتش دو اقدام اساسی انجام داد: نخست: مستشار خارجی استخدام کرد تا از تجربیات دیگران در کار نظامی استفاده کند، دوم: از شکست‌های پیشین پدر و عموی خویش در برابر عثمانی‌ها و ازبکان درس گرفته و ارتش خود را به شکل وسیعی به توپ و تفنگ مجهز کرد. اما سومین اقدام مهم شاه عباس در راستای خودیاری در برابر آنارشی منطقه‌ای، تشکیل لشکر جدیدی از غلامان بود که اصالت آنان به سرزمین‌های قفقاز برمی‌گشت و در دوران سلطنت پدربزرگ وی، شاه طهماسب به ایران آمده بودند (کوئین، ۱۴۰۱: ۴۲). با این اقدام، شاه عباس اوضاع را تغییر داد و «توانست گام‌های بزرگی به سوی اتحاد ملی بردارد» (لوئی بلان، ۱۳۷۵: ۴۰).

در سوی دیگر، شاه عباس برای ائتلاف‌سازی و جذب یاری اروپائیان بر علیه دشمن مشترک (عثمانی)، اقدامات متعددی کرد که مهم‌ترین آنها ارسال سفیر به کشورهای اروپایی بود. او از طریق دو سفیر اعزامی خود به اروپا به نام‌های سر آنتونی شرلی<sup>۱</sup> و حسینعلی بیگ بیات که در پانزدهم ذی‌الحجه ۱۰۰۷ ق. از اصفهان راهی شدند (فلسفی، ۱۳۹۶: ۱۶)، طی ۹ نامه به ۹ پادشاه مختلف اروپائی خواسته و هدف خویش که در پی ایجاد ائتلافی شیعی-مسیحی علیه عثمانی بود را با آنان مطرح ساخت (شرلی، ۱۳۷۸: ۱۷۰؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۸۲۲). شاید بتوان گفت که یکی از دلایل اصلی شاه عباس در خوش‌رفتاری با مسیحیان و ارمنیان ساکن ایران که دلاواله در باب آن چنین می‌گوید که مسیحیان در ایران بهتر از خود

مسلمانان زندگی می‌کنند (آقاجری، ۱۳۸۹: ۲۳۳)، تلاش برای جلب نظر مثبت پاپ و کشورهای مسیحی به منظور اعتمادسازی جهت اتحاد با ایران علیه عثمانی است. این چندجانبه‌گرایی وی در جذب متفق علیه عثمانی و دعوت هم‌زمان و جداگانه از ۹ کشور اروپایی، مؤلفه‌ای مهم در تبیین سیاست خارجی حکومت شاه عباس است. او زمانی که سیاست خارجی ایران در بحران به سر می‌برد، با پیگیری چندجانبه‌گرایی به جای اتکاء به تنها یک هم‌پیمان، به سمت اتحاد با چندین کشور در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی رفت. این رفتار سبب شد که ایران بتواند با کسب متحدان متعدد، انزوای گذشته خود را بشکند و با واقع‌گرایی شبکه‌ای و ائتلاف چندگانه حاصل از دیپلماسی فعال، همراه با ارتشی چندگانه مجهز به توپ و تفنگ به یک قدرت و هژمون منطقه‌ای تبدیل شود.

راهبرد حداکثرسازی قدرت نسبی شاه عباس، ترکیبی پیچیده از اصلاحات فنی (ورود سلاح گرم) و مهندسی اجتماعی-سیاسی (تمرکز قدرت قزلباش در دست خویش و برکشیدن غلامان) در امر داخلی و ایجاد ائتلاف‌ها و اتحادهای متعدد و چندجانبه در امر خارجی بود. شاه عباس با این موازنه‌سازی‌ها، زیرساخت‌های لازم را فراهم آورد تا حکومتش از لاک دفاعی خارج شده و با اتخاذ رویکردی تهاجمی، قدرت نهفته<sup>۱</sup> خود را آشکار ساخته و در صدد بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست‌رفته و تغییر نظم منطقه‌ای برآید.

### ۳. رفتار تهاجمی و پیش‌دستانه در راستای هژمونی منطقه‌ای

مرشایمر تأکید می‌کند که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیت دیگر دولت‌ها به طور کامل مطمئن باشند؛ حتی اگر امروز رقیبی صلح‌طلب باشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که در آینده نیاتش تغییر نکند. این عدم اطمینان به نیت، دولت‌ها را وادار می‌کند که همیشه فرض را بر بدترین حالت بگذارند. افزون بر این، مرشایمر استدلال می‌کند که دولت‌ها تنها به حفظ وضع موجود راضی نیستند، بلکه هدف نهایی آنها دستیابی به هژمونی است؛ چرا که در یک نظام آنارشیک، تنها زمانی می‌توان از امنیت کامل اطمینان یافت که هیچ قدرت دیگری توانایی به چالش کشیدن قدرت مسلط را نداشته باشد. بر این اساس، دولت‌ها به محض اینکه توانمندی‌های نظامی و اقتصادی لازم را کسب کنند، رفتار خود را از لاک دفاعی به رویکردی تهاجمی تغییر می‌دهند تا موازنه قوا را به نفع خود برهم بزنند. سیاست خارجی شاه عباس با عثمانی، ازبکان و پرتغالی‌ها بعد از موازنه‌سازی‌های مطرح‌شده، بهترین نمونه از

<sup>۱</sup>. Latent Power

اعمال سیاست پیش‌دستانه<sup>۱</sup> و رفتار مبتنی بر به چالش کشیدن قدرت منطقه‌ای است؛ زمانی که او پس از تثبیت قدرت، راهبرد صبر استراتژیک را کنار نهاد و وارد فاز کنش تهاجمی شد.

### ۱-۳. تهاجم به ازبک‌ها

زمانی که صفویه درگیر صلح استانبول بود، ازبک‌ها ابتدا نیشابور و سپس مشهد را به تصرف خود درآوردند (قاضی احمد بن الحسینی القمی، ۱۳۸۳: ۸۹۸/۲). پس از این رویداد، شاه عباس تصمیم گرفت که رویه مدارا با ازبکان به دلیل وجود ضعف داخلی را کنار گذاشته و به نبرد با آنها بپردازد. از آن پس، نبردهای متعددی میان این دو حکومت رخ داد که نتیجه بسیاری از این نبردها به برتری صفویه منتهی شد. در این میان، ما شاهد ردوبدل مکرر نامه‌های تهدیدآمیز بین شاه عباس و عبدالؤمن خان ازبک هستیم که شاه عباس در یکی از این نامه‌ها، خان ازبک را به ترس از روبرویی با شخص خویش متهم کرده است (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۵۶۰-۵۵۸). پس از پیروزی‌های متعدد قزلباشان بر ازبک‌ها، شاه عباس و ارتش او مشغول نبرد با عثمانی شدند که شرح آن خواهد گذشت. ازبک‌ها اما این فرصت را غنیمت شمرده و به قصد غارت، بارها به هرات، مشهد و نیشابور حمله کرده و این مناطق را به تسخیر خود درآوردند. شاه عباس که از عدم روبرویی ازبک‌ها با وی و فرار خان آنان از جنگ مستقیم با قزلباشان به ستوه آمده بود، در نامه‌ای خان ازبک را «نمک‌به‌حرام» خوانده و وی را با این سخن که «آماده رزم باشید که رسیدیم» تهدید کرد (فلسفی، ۱۳۷۵: ۱۶۶۲/۴-۱۶۶۰) و جنگ نهایی که موازنه قدرت را به صورت جدی به نفع ایران تغییر داد و طی آن سران ازبک کشته شدند، در روز ۱۵ محرم ۱۰۰۷ق. در رباط پریان نزدیک شهر هرات رخ داد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۹۱۴/۲) و سپاه قزلباش پیروز و قدرت صفویه بر ازبک‌ها تحمیل گشت. پس از این جنگ، موازنه قدرت به نفع ایران برقرار گشته و نبرد جدی میان این دو حکومت شکل نگرفت. در نتیجه، روابط ازبکان و حکومت شاه عباس با تجاوز، جنگ و دشمنی ازبکان آغاز و سرانجام به دلیل قدرت برتر صفویه، با تفاهم، صلح و دوستی به پایان رسید (ولایتی، ۱۳۷۴: ۳۵).

افزون بر اقدامات نظامی، دیپلماسی چندجانبه شاه عباس علیه ازبک‌ها بر پایه اصل عقلانیت ابزاری، عاملی برجسته در تبیین سیاست خارجی شاه عباس است. یادگارسلطان

<sup>۱</sup>. Preemptive Policy

روملو به عنوان اولین سفیر شاه عباس در ۹۹۹ق. (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۶۷۱/۲) با هدف دعوت اکبر شاه به جنگ با عبدالله خان دوم ازبک شیبانی (فلسفی، ۱۳۷۵: ۳۷۶/۱) رهسپار هند گورکانی شد. از آن زمان به بعد سفرا و ایلچی‌های متعدد بین طرفین همراه با نامه‌ها و هدایای گران‌بهاء و نفیس ردوبدل شد که حتی یکی از این هیئت‌ها که در ۱۰۲۷ق. با شاه عباس دیدار کرد را باشکوه‌ترین هیئت سفارتی می‌نامند که از آغاز سلسله صفویه تا آن روز به ایران آمده بود (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۵۷۱/۳). شاه عباس در دوره‌های متعددی سعی نمود که هندی‌ها را تحریک به حمله به ازبک‌ها کند، اما در این راه سود چندانی نبرد. از این رو با حفظ روابط دوستانه با هند، با استدلال اینکه قندهار تعلق تاریخی به ایران دارد، شاه عباس در ربیع‌الاول ۱۰۳۱ق. عزم تسخیر قندهار کرد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۵۹۲/۳-۱۵۹۱) و در پی آن، قندهار به صورت مسالمت‌آمیز تسلیم شاه عباس شد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۶۰۴/۳-۱۶۰۳).

### ۲-۳. تهاجم به عثمانی

در نتیجه اصلاحات، رفع شورش‌های داخلی و دفع خطراتی که از جانب ازبکان امنیت ایران را تهدید می‌کرد، کم‌کم قدرت حکومت شاه عباس افزایش می‌یافت. در سال ۱۰۰۸-۱۰۰۷ق. حکومت عثمانی با اعزام یک هیئت، درخواست‌هایی به حضور شاه عباس مطرح نمود که اهم این خواسته‌ها عبارت بودند از ۱. تجدید معاهده استانبول، ۲. بازگرداندن خراسان به ازبکان، ۳. بازگرداندن ۲۰ هزار خانواده کرد پناه آورده به صفویه و ۴. فرستادن پسر ارشد خود به عنوان گروگان به دربار عثمانی. شاه عباس با رد این درخواست‌ها در پاسخ گفت که پسر من ولیعهد من است و روزی شاه خواهد شد و من حق ندارم پادشاهی را به گروگان برای پادشاهی دیگر بفرستم (Anonymous, 1939: 79-80). این رویداد نخستین گام جدی شاه عباس برای مقابله با عثمانی بود. پس از این مخالفت با شروط چهارگانه که ذکر گردید، رویداد دیگری که باعث مقابله شاه عباس با عثمانی شد، اقدامات علی پاشا (بیگلربیگی عثمانی در تبریز) بود. حمله علی پاشا به اکراد سلماس (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۰۲۹/۲-۱۰۲۸) فرصت لازم را به دست شاه عباس برای آغاز جنگ و نقض پیمان با عثمانی داد و شاه علیه علی پاشا قشون کشید. شاه عباس پس از شکست علی پاشا در ربیع‌الثانی - جمادی‌الاول ۱۰۱۲ق. توانست تبریز را از تسخیر عثمانی‌ها خارج سازد (ملا جلال‌الدین منجم، ۱۳۶۶: ۲۴۹). پس از این اقدام بود که قشون قزلباش نسبت به عثمانیان رویه تهاجمی در پیش گرفت و این اقدامات و عملکرد بعدی شاه عباس مصادیق بارز تلاش

وی برای افزایش قدرت نسبی، ایجاد توازن قوا و تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای در برابر عثمانی هستند.

شاه عباس که عثمانیان را درگیر مشکلات داخلی، جنگ خارجی و ضعف اقتصادی می‌دید، طی فرمانی سپاه قزلباش را به دو دسته تقسیم کرد و در دو جبهه به نبرد عثمانی فرستاد. بخشی از این قشون به فرماندهی الله‌وردی خان به نواحی عادلجوزا و بخشی دیگر به فرماندهی قرچقای بیگ به ناحیه قارص تاختند (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۰۶۶/۲-۱۰۶۵)؛ سرانجام این نبردها، پیروزی قزلباشان بر ینی‌چری‌ها بود. پس از این پیروزی و برقراری موازنه نسبی قوا بین طرفین، شاه عباس همچنان از تهدید عثمانی غافل نماند، چنانکه در پی افزایش تهدیدات چغال اوغلی، شاه عباس جهت ضربه زنی به سپاه عثمانی پیش‌دستی نموده و الله‌وردی خان را برای جنگ با عثمانی‌ها به وان فرستاد (ملا جلال‌الدین منجم، ۱۳۶۶: ۲۷۴-۲۷۳) و طی این نبرد، وان و مناطق همجوار به تسخیر قزلباشان درآمد. رویداد دیگری که می‌توان آن را عاملی مهم در چرخش موازنه قدرت به سمت صفویه و چیرگی قدرت شاه عباس بر سلطان عثمانی شرح داد، پناهندگی ۱۲ هزار جلالی از عثمانی به دربار صفویه (بایبوردی، ۱۳۴۹: ۳۶-۳۵) بود. جلالیان که از قدرت‌های محلی عثمانی به‌شمار می‌آمدند، با به ستوه آمدن از ظلم ینی‌چری‌ها با کوچ دسته‌جمعی به دربار صفوی پناه آورده و ترکیب قدرت مناطق مرزی را به نفع ایران تغییر وضعیت دادند.

با این رویداد پیش‌آمده و شکست ارتش عثمانی، شاه عباس از اوضاع آشفته عثمانی و درگیری‌های داخلی این کشور اطلاع یافت و این اوضاع را بهترین فرصت برای بازپس‌گیری عراق عرب که در زمان شاه تهماسب اول از ایران جدا شده بود، دانست و طی نبردی بغداد را از عثمانی پس گرفت (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۸۶۱/۱۲). پس از تصرف بغداد، وی برای تسخیر تمامی عراق عرب طی فرمانی به امامقلی خان دستور داد در رأس سپاه قزلباش فارس، خوزستان و کوه‌گیلویه جهت تصرف بصره اقدام نمایند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۱۹). پس از این نبرد، بخش اعظم عراق عجم به تسخیر ارتش صفویه درآمد که موجب اعتراض سلطان عثمانی شد. طی این اعتراض، سلطان عثمانی نامه‌ای به شاه عباس فرستاد که شاه در پاسخ به سفیر ارسالی عثمانی چنین گفت که آنچه متعلق به ترک هاست، مال آنان است و آنچه متعلق به ایران است، در اختیار ایران باقی خواهد ماند (دل‌واله، ۱۳۸۴: ۲۴۳-۲۴۲). سرانجام با بازپس‌گیری مناطقی که در دوره‌های پیشین از ایران جدا شده بودند، موازنه قدرت در منطقه به نفع ایران تغییر یافت.

## ۳-۳. اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس پیش از ایجاد خطر جدی

حضور پرتغالی‌ها در هرمز و کنترل آنها بر تجارت خلیج فارس به طور مستقیم بر پایه‌های اقتصادی قدرت صفویه تأثیر می‌گذاشت. پرتغالی‌ها با حضور خود، همواره یک قدرت بیگانه در نزدیکی شاهراه تجارت ابریشم ایران بودند که می‌توانستند در شرایط بحرانی (مانند جنگ با عثمانی)، با ایجاد اختلال در تجارت ایران، تمرکز و امنیت حکومت را برهم زنند. اخراج آنها یک اقدام پیش‌دستانه بود که به تثبیت کامل قلمرو سرزمینی و افزایش حاکمیت ملی در یک محیط آنارشیک کمک می‌کرد. نیروی دریایی صفویه صاحب توان مقابله‌جویی با این مخاطرات پرتغالی‌ها نبود و به همین سبب، شاه عباس با درک صحیح شرایط و بهره‌گیری از اختلاف‌های سیاسی و تجاری اسپانیا و انگلستان در صدد اتحاد با انگلیسی‌ها برای اخراج پرتغالی‌ها از منطقه خلیج فارس و خلیج عمان برآمد (وثوقی، ۱۳۸۴: ۲۴۷). از این رو شاه عباس برای جلب دوستی انگلیسی‌ها و برقراری توازن قوا در منطقه خلیج فارس و بنادر جنوبی ایران و تقابل با پرتغالی‌ها در ۱۲ رمضان ۱۰۲۴ ق. فرمانی مبنی بر آزادی تجارت با بازرگانان انگلیسی در خلیج فارس و بنادر جنوبی ایران صادر کرد (پارسادوست، ۱۳۴۵: ۲۳۷-۲۳۶). افزون بر بحث تجاری، شاه عباس که از بدقولی‌های اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها در حمله به عثمانی رنجیده‌خاطر شده بود (نوائی، ۱۳۸۶: ۹۷-۹۶)، می‌ترسید که با بهبود روابط میان عثمانی با آنان، به یکباره دوست پیشین به دشمن کنونی در بیاید و جریان تجارت ابریشم ایران را با مشکل همراه کند، بنابراین، در سال ۱۰۳۱ ق. شاه عباس بر علیه پرتغالی‌ها با انگلیسی‌ها متحد شد (شاردن، ۱۳۴۰: ۸۱/۳-۸۰) و اول قشم، بعد هم در ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۰۳۱ ق. هرمز تسخیر شد (فلسفی، ۱۳۱۶: ۸۲).

رفتار سیاست خارجی حکومت شاه عباس را می‌توان بر حسب تعریف مفاهیم نظری واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر به شرح جدول ۱ توضیح داد.

جدول ۱. یافته‌های تطبیقی مفاهیم واقع‌گرایی تهاجمی و رفتار حکومت شاه عباس

| مؤلفه‌های نظری واقع‌گرایی تهاجمی | تعریف نظری  | نمود در سیاست خارجی شاه عباس   |
|----------------------------------|---|--|
| آارشی نظام بین‌الملل             | فقدان اقتدار مرکزی در نظام جهانی که دولت‌ها را به خودیاری وادار می‌کند.   | محیط منطقه‌ای قرن هفدهم میلادی (رقابت عثمانی، ازبک، هند و اروپا) که شاه عباس را به بقاءمحوری سوق داد.  |
| بقای دولت                        | هدف نهایی هر دولت در نظام آارشی بقاء است.                                 | اصلاح ساختار نظامی، تمرکز قدرت در دربار، جابه‌جایی پایتخت، تثبیت مرزها (موازنه درون‌گرا) و ائتلاف و اتحادسازی با کشورهای متعدد اروپایی (موازنه برون‌گرا) برای تضمین بقای حکومت صفوی صورت پذیرفت. |
| کسب حداکثری قدرت نسبی            | دولت‌ها برای تضمین بقاء در پی افزایش قدرت نسبی خود نسبت به رقبا هستند.    | توسعه ارتش دائمی، کنترل منابع اقتصادی (ابریشم و تجارت خلیج فارس) و ایجاد برتری در مقابل عثمانی و ازبکان.   |
| رفتار پیش‌دستانه                 | گسترش نفوذ به منظور پیشگیری از تهدیدهای آتی.                              | بیرون‌راندن پرتغالی‌ها از خلیج فارس و تصرف اراضی راهبردی عراق.   |
| توازن قوا                        | ائتلاف یا همکاری موقت برای مهار قدرت رقیب یا دشمن مشترک و سازماندهی ارتش. | استفاده از روابط با اروپا (ونیز، انگلیس، هلند) برای ایجاد موازنه در برابر عثمانی و استفاده از مستشارانی نظیر برادران شرلی برای نوسازی ارتش.  |
| عقلانیت راهبردی                  | تصمیم‌گیری‌های واقع‌گرایانه مبتنی بر هزینه-فایده.                         | انعقاد پیمان‌های صلح با عثمانی در کنار سیاست توسعه اقتصادی و تمرکزگرایی داخلی.   |

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین چرایی و دلایل اتخاذ سیاست خارجی شاه عباس اول صفوی یک بازخوانی ساختارمند از اقدامات وی را بر اساس چارچوب نظری واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر ارائه داد. برخلاف روایت‌های سنتی که اغلب تاریخ این دوره را بر اساس خصایص فردی شاه، رقابت‌های مذهبی شیعه و سنی و یا صرفاً توالی رویدادهای جنگ و صلح تفسیر

می‌کنند، این نوشتار استدلال کرد که منطق رفتاری دولت صفوی در این مقطع، پاسخی عقلانی و ساختاری به نظام آنارشیک حاکم بر غرب آسیا در قرن هفدهم میلادی بوده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که الگوی رفتاری شاه عباس در سه سطح "بقاء"، "موازنه‌سازی داخلی" و "توسعه‌طلبی تهاجمی" انطباق قابل توجهی با مفروضات پنج‌گانه مرشایمر دارد و می‌توان دوران او را گذار ایران از یک "دولت در آستانه فروپاشی" به یک "هژمون منطقه‌ای" دانست.

نخستین و بنیادی‌ترین یافته این پژوهش، تأیید وجود یک محیط امنیتی آنارشیک در پیرامون ایران عصر صفوی است. مرشایمر استدلال می‌کند که در فقدان یک اقتدار مرکزی جهانی، دولت‌ها همواره در سایه ترس و عدم قطعیت زیست می‌کنند و بقاء به اصلی‌ترین دغدغه آنان بدل می‌شود. وضعیت ایران در آغاز سلطنت شاه عباس تجلی عینی این موضوع بود. تحلیل رفتار شاه صفوی در سال‌های نخستین سلطنت به‌ویژه پذیرش صلح استانبول (۹۹۸ق.)، از دریچه اولویت‌بخشی به بقاء قابل تبیین است. حکومت شاه عباس به عنوان یک بازیگر خردورز دریافت که اصرار بر حفظ تمامیت ارضی در شرایط عدم توازن قوا به نابودی کامل حاکمیت منجر خواهد شد. بنابراین، پژوهش حاضر نتیجه می‌گیرد که صلح‌جویی اولیه شاه عباس، نه ناشی از ماهیت صلح‌طلبانه حکومت صفوی، بلکه یک عقب‌نشینی تاکتیکی در چارچوب واقع‌گرایی بود تا زمان لازم برای بازسازی قدرت فراهم شود.

افزون بر این، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گذار از ارتش قبیله‌محور و نامنظم قزلباش به یک ارتش دائمی، حرفه‌ای و مجهز به سلاح آتشین (تفنگچیان و توپخانه) به دستور شاه عباس، مصداق بارز استراتژی "موازنه‌سازی درونی" است. این اصلاحات تنها محدود به ابزار جنگ نبود، بلکه تغییر در ساختار سیاسی و اقتصادی را نیز شامل می‌شد. تمرکز قدرت در نهاد سلطنت، حذف واسطه‌های ایلیاتی (قزلباشان) و جایگزینی آنان با نیروهای وابسته به شاه (غلامان)، کارایی دولت را در استخراج منابع و بسیج نیرو افزایش داد. این پژوهش استدلال می‌کند که شاه عباس با این اقدامات، معمای امنیت داخلی را حل کرد تا بتواند با دستی باز به مصاف تهدیدات خارجی برود. همچنین شاه عباس در مواجهه با فرصت‌ها، کاملاً فرصت‌طلبانه<sup>۱</sup> عمل کرده و هر گاه رقیب را ضعیف می‌یافت، بلادرنگ برای کسب دستاوردهای حداکثری به جنگ متوسل می‌شد.

<sup>۱</sup>. Opportunistic

فرجام سخن اینکه می‌توان گفت: ساختار نظام منطقه‌ای، سیاست خارجی شاه عباس اول را به نمونه‌ای تاریخی از نظریه واقع‌گرایی تهاجمی در بستری پیشامدرن تبدیل کرد. این پژوهش با تطبیق داده‌های تاریخی بر مدل مرشایمر به این نتیجه می‌رسد که الف) محرک اصلی رفتار خارجی شاه عباس نه جاه‌طلبی شخصی و نه تعصب مذهبی، بلکه "ترس ساختاری" ناشی از آنارشی منطقه‌ای و عدم توازن قوا بود؛ ب) مکانیسم عمل وی را ترکیب هوشمندانه‌ای از "صبر استراتژیک" (در زمان ضعف) و "تهاجم فرصت‌طلبانه" (در زمان قدرت) شکل می‌داد.

## منابع و مأخذ

### فارسی:

- آقاجری، سید هاشم و ابراهیم مشفق‌فر، "تحلیل استراتژی نظامی ایران و مؤلفه‌های آن در عصر شاه عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸ق.)"، *پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ*، ۱۳۸۹، سال ۱، شماره ۴، صص. ۲۴-۱.
- ابراهیمی کیایی، هادی، "پیشینه تاریخی فرهنگ استراتژیک «عزت‌طلبی» در سیاست خارجی شاه عباس صفوی"، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، ۱۳۹۸، سال ۹، شماره ۲، صص. ۱۸۱-۱۵۹.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، ۱۳۷۳، *نقاوه‌الآثار فی ذکر الاخیار*، به کوشش: احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- الحسینی قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین، ۱۳۸۳، *خلاصه‌التاریخ*، ۲ جلد، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- بایبوردی، حسین، ۱۳۴۹، *تاریخ پناهندگان ایران (از عصر صفویه تا اواخر قاجاریه)*، تهران: وحید.
- بلو، دیوید، ۱۳۹۶، *پادشاه بی‌رحمی که به اسطوره مبدل گشت*، ترجمه: خسرو خواجه‌نوری، تهران: امیرکبیر.
- پارسادوست، منوچهر، ۱۳۴۵، *روابط شاه عباس اول با اسپانیا و پرتغال*، تهران: سهیل.
- ، ۱۳۸۸، *شاه عباس اول؛ پادشاهی با درس‌هایی که باید فرا گرفت*، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- تاج‌بخش، احمد، ۱۳۴۰، *ایران در زمان صفویه*، تبریز: انتشارات کتابفروشی چهر.
- تاورنیه، ژان باپتیست، ۱۳۳۶، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: ابوتراب نوری، اصفهان: تأیید.
- ترکمان، اسکندر بیگ، ۱۳۷۷، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، جلد ۲ و ۳، به کوشش: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

ثواقب، جهانبخش، شهاب شهیدانی و پروین رستمی، "سیاست صلح‌طلبی شاه عباس اول نسبت به دولت عثمانی (با استناد به مکاتبات و معاهدات)"، *فصلنامه علمی تاریخ اسلام ایران*، ۱۳۹۹، سال ۳۰، شماره ۴۵، صص. ۳۳-۹.

جعفریگلو، محمد و بدرالسادات علیزاده‌مقدم، «اصول حاکم بر سیاست خارجی ایران در عصر شاه عباس اول بر پایه دیدگاه حافظ فرهنگی فر»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۴۰۲، سال ۲۴، شماره ۹۶، صص. ۱۸-۳. چگنی‌زاده، غلامرضا و حامد عسگری کرمانی، ۱۳۹۶، زبان، کنش، امنیت: مطالعات امنیتی و مکتب کپنهاگ، تهران: وزارت امور خارجه.

دلاواله، پیتر، ۱۳۸۴، *سفرنامه پیترودلاواله*، ترجمه: شعاع‌الدین شفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، ۱۳۹۴، *نظریه‌ها و فرا نظریه‌ها در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر مخاطب. رضانی، روح‌الله، ۱۴۰۲، *تاریخ سیاست خارجی ایران*، ترجمه: روح‌الله اسلامی و زینب پزشکیان، تهران: نشر نی. سایکس، سر پرسی، ۱۳۴۳، *تاریخ ایران*، ترجمه: سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، جلد ۲، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران (علمی).

شاردن، ژان، ۱۳۴۰، *سیاحتنامه شاردن*، جلد ۳، ترجمه: محمد عباسی، تهران: امیرکبیر. غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۷۶، *روابط صفویه و اوزبکان (۱۰۳۱-۹۱۳ ه. ق.)*، تهران: وزارت امور خارجه. فلسفی، نصرالله، ۱۳۱۶، *تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه*، تهران: [بی‌نا].

-----، ۱۳۷۵، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران: انتشارات علمی.

-----، ۱۳۹۶، *سیاست خارجی ایران در دوران صفویه*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

کاووسی عراقی، محمدحسن، ۱۳۷۹، *اسناد روابط دولت صفوی با حکومت‌های ایتالیا*، تهران: وزارت امور خارجه. کوئین، شعله، ۱۴۰۱، *شاه عباس؛ پادشاهی که ایران را از نو ساخت*، ترجمه: مانی صالحی علامه، تهران: نامک. لوئی بلان، لوسین، ۱۳۷۵، *زندگی شاه عباس*، ترجمه: ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر.

متی، رودی، ۱۳۹۳، *ایران در بحران: زوال صفویه و سقوط اصفهان*، ترجمه: حسن افشار، تهران: نشر مرکز. مرشایمر، جان. جی. و سباستین روزاتو، ۱۴۰۲، *دولت‌ها چگونه فکر می‌کنند*، ترجمه: ابوالفضل بازرگان، تهران: نشر کتابستان معرفت.

مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۹۳، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

منجم، ملا جلال‌الدین، ۱۳۶۶، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال*، به کوشش: سیفالله وحیدنیا، تهران: وحید. مورگنتا، هانس، ۱۳۸۹، *سیاست میان ملت‌ها، تلاش در راه قدرت و صلح*، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.

موسوی‌نیا، سید رضا، ۱۳۹۴، *رنالیسم ایرانی؛ تحلیل نظری روابط خارجی از دولت صفوی تا سقوط پهلوی*، تهران: مخاطب.

نجفی، موسی و موسی فقیه‌حقانی، ۱۳۹۱، *تاریخ تحولات سیاسی ایران: بررسی مؤلفه‌های دین، تجدد و مدنیت در تأسیس دولت-ملت در گستره هویت ملی ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. نوایی، عبدالحسین، ۱۳۷۲، *روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی*، تهران: ویسمن.

نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری فرد، ۱۳۸۶، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*، تهران: سمت.

والتز، کنت، ۱۳۹۷، *نظریه سیاست بین‌الملل*، ترجمه: غلامرضا چگنی‌زاده و یوسفی، تهران: وزارت امور خارجه.  
وثوقی، محمدباقر، ۱۳۸۴، *تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار*، تهران: سمت.  
وحید قزوینی، محمدطاهر، ۱۳۸۳، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح: سید سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی.  
ولایتی، علی‌اکبر، ۱۳۷۴، *تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه عباس اول صفوی*، تهران: وزارت امور خارجه.  
هدایت، رضاقلی خان، ۱۳۸۰، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، جلد ۱۲، به کوشش: جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.

### لاتین:

Anonymous, 1939, *A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the 17<sup>th</sup> and 18<sup>th</sup> Centuries*, Vol. 1, Fyre and Spoties Woode.  
Carr, E. H., 1964, *The twenty years' crisis, 1919-1939: An introduction to the study of international relations*. Harper & Row. (Original work published 1939).  
Mearsheimer, J. J., "The False Promise of International Institution", *International Security*, 1995, Vol 19, No 3.  
Mearsheimer, J. J., 2001. *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton.



## اهمیت منشآت وحید قزوینی در بررسی روابط خارجی صفویان در عصر شاه عباس دوم و شاه سلیمان

امیرحسین داوودندی<sup>۱</sup>

### چکیده

منشآت وحید قزوینی یکی از متون برجسته عصر صفوی در حوزه مکاتبات دیوانی است که هم ارزش ادبی و هم ارزش تاریخی و سیاسی دارد. این پژوهش با تحلیل کمی و کیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای با تکیه بر نسخه خطی شماره ۲۲۶۰ کتابخانه مجلس، نقش این اثر را در بازسازی سیاست خارجی ایران در عصر شاه عباس دوم و شاه سلیمان بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که مکاتبات دیپلماتیک منشآت حاوی چهل‌وهشت نامه ارسالی صفویان، سه فتح‌نامه و یک صلح‌نامه است. بخش عمده‌ای از این مکاتبات به روابط صفویان با دولت‌های شرقی به‌ویژه گورکانیان هند، خوانین ترکستان و سلاطین دکن اختصاص دارد که بازتابی از چرخش دیپلماسی صفوی به سوی شرق پس از عهدنامه ذهاب در سال ۱۰۴۹ق. و تثبیت مرزهای غربی با عثمانی است. این نامه‌ها بیانگر دخالت صفویان در تحولات داخلی هند و تلاش برای ایجاد روابطی فراتر از مناسبات دیپلماتیک با خوانین ترکستان است. مکاتبات با قفقاز و چرکس‌ها نیز بخشی از سیاست موازنه‌ای صفوی در برابر عثمانی و تأمین مسیرهای تجاری جایگزین از طریق دریای سیاه بوده است. فتح‌نامه‌ها و صلح‌نامه‌ها نیز موفقیت‌ها و مذاکرات رسمی صفویه با همسایگان را نشان می‌دهد. همچنین غلبه زبان فارسی در این مکاتبات حاکی از استمرار یک فضای فرهنگی مشترک در روابط منطقه‌ای است.

### واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، شاه عباس دوم، شاه سلیمان، روابط خارجی، منشآت، وحید قزوینی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۸/۰۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری تاریخ ایران پس از اسلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران- ایران

amir.davoodvandi@ut.ac.ir



## مقدمه

ترسّل یا نامه‌نگاری از کهن‌ترین شیوه‌های نگارش در سنت ادبی و دیوانی ایران به‌شمار می‌آید؛ هنری که در متون فارسی گاه به صورت نثر، گاه در قالب منظوم و گاه در ترکیبی از هر دو جلوه‌گر شده است. این هنر نوشتاری در دو عرصه اصلی ادبی و دیوانی رواج داشت. ترسّل دیوانی به مکاتبات رسمی میان سلاطین، امراء و کارگزاران حکومت اختصاص داشت و موضوعاتی چون تبریک پیروزی، گزارش اوضاع، صدور فرمان و اعلام وفاداری را در بر می‌گرفت (فسایی، ۱۳۹۵: ۱۹۷). در میان این مکتوبات، «سلطانیات» جایگاهی ویژه داشت؛ نامه‌هایی رسمی و فنی که میان پادشاهان یا میان سلطان و کارگزاران ردوبدل می‌شد و معمولاً با نثری فصیح و آراسته نگارش می‌یافت (واحد، ۱۳۸۳: ۴۶). منشورها، فرمان‌ها و رسائل سلطنتی در این حوزه نه‌تنها از حیث ادبی و زبانی ارزشمندند، بلکه منابعی مهم برای شناخت تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به‌شمار می‌روند؛ چرا که هم زبان رسمی حکومت را بازتاب می‌دهند و هم اطلاعاتی سودمند در باره ساختار تشکیلات کشوری و لشکری، آئین‌های کشورداری و روابط داخلی و خارجی در دوره‌های مختلف در اختیار پژوهشگر می‌گذارند (ایرانی، ۱۳۹۵: ۱۹).

در بستر تاریخ ایران صفوی که دولتی متمرکز با تکیه بر نهادهای دیوانی، نظامی و مذهبی در پی تثبیت اقتدار خود در منظومه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی بود، مطالعه مکاتیب رسمی به‌ویژه در حوزه روابط خارجی، اهمیتی دوچندان می‌یابد. منشآت و مجموعه‌های نامه‌نگاری دیوانی از جمله منابعی هستند که نه‌تنها زبان دستگاه دیوانی را باز می‌نمایانند، بلکه گویای چگونگی تعامل دیپلماتیک و فرهنگی ایران صفوی با دیگر سرزمین‌ها نیز هستند. در این زمینه، منشآت وحید قزوینی جایگاهی ممتاز دارد. وحید قزوینی از منشیان برجسته و آگاه به سازوکار دیوانی در اواخر عصر صفوی در این اثر، مجموعه‌ای از مکاتبات رسمی، پاسخ‌ها و گزارش‌های درباری را گرد آورده است. این اثر گرچه موضوعات متنوعی را شامل می‌شود، اما بخشی مهم از آن به روابط خارجی و تعاملات دیپلماتیک اختصاص یافته است. اسناد و نوشته‌های این بخش نه‌تنها بیانگر ساختار اداری و کارکردهای دیوانی آن روزگارند، بلکه بازتاب‌دهنده فضای دیپلماتیک، دغدغه‌های سیاسی و شیوه‌های ارتباطی ایران با قدرت‌های همسایه در واپسین سال‌های حکومت صفوی نیز به‌شمار می‌آیند. تنوع موضوعی، دقت نگارشی و سطح بالای سبک ادبی این نامه‌ها، منشآت او

را به منبعی ارزشمند در بازسازی نگرش نخبگان صفوی به مفاهیمی چون قدرت، تهدید، و دیپلماسی در سده‌های یازدهم و دوازدهم هجری قمری تبدیل کرده است.

بنا به نظر منصور صفت‌گل تاکنون پژوهش بسنده‌ای در باره روابط خارجی ایران به‌ویژه در خصوص ساختار تشکیلات مرتبط با روابط خارجی در دوره صفویه صورت نگرفته است (صفت‌گل، ۲۰۲۳: ۴). هر چند شماری از اسناد دیپلماتیک این دوره، چه به صورت اصل و چه به صورت سواد، منتشر یا فهرست‌نویسی و معرفی شده‌اند، اما همچنان اطلاعات ما از این اسناد اندک است. یکی از عوامل اصلی این کمبود، نابودی و پراکندگی بایگانی دیوانی دولت صفوی بود؛ روندی که در جریان سقوط اصفهان و تحولات پس از آن به اوج رسید و سپس در دوره افشاری نیز با چپاول و نابودی گسترده ادامه یافت. از این‌رو، منابع دیپلماتیک ایران که در دفترخانه همایونی نگهداری می‌شد، اکنون در دسترس نیست و این امر خسارتی جدی برای پژوهش‌های مربوط به روابط خارجی این دوره به‌شمار می‌آید.

از طرفی از مجموعه‌های گوناگون منشآت دوره صفوی، شمار قابل‌توجهی نامه‌های دیپلماتیک به‌جا مانده است که بخشی از این نامه‌ها تاکنون تصحیح و منتشر شده و توجه پژوهشگران را برانگیخته است (میرزا محمدشفیع: ۱۴۰۰)، اما بخش دیگری همچنان ناشناخته مانده و در پژوهش‌های مربوط به روابط خارجی ایران کمتر مورد استفاده قرار گرفته است. ناشناخته بودن و فقدان بازشناسی منسجم منابع ایرانی باعث شده است که پژوهش‌ها در زمینه روابط خارجی صفویان بیشتر متکی بر منابع اروپایی و خارجی باشند و اهمیت منابع داخلی ایران به طور نسبی نادیده گرفته شود. مقاله حاضر می‌کوشد با تمرکز بر منشآت وحید قزوینی، جایگاه این اثر را در بازسازی و تحلیل نظام دیپلماسی اواخر عصر صفوی روشن سازد و به این پرسش پاسخ دهد که منشآت وحید به منزله منبعی ایرانی در حوزه روابط خارجی، چه زوایا و ابعادی از مناسبات دیپلماتیک صفویان را در سطح منطقه ای آشکار می‌سازد.

لازم به ذکر است با توجه به فقدان تصحیحی منتشره از منشآت وحید قزوینی، بررسی مستقیم نسخه‌های خطی آن ضرورت داشت. نگارنده شش نسخه از این اثر را در کتابخانه‌های داخلی و خارجی شناسایی کرد که در میان آنها، نسخه شماره ۲۲۶۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابت ۱۱۲۵ق. به سبب کامل بودن و نظم کتابت مبنای پژوهش قرار گرفت. چکیده اطلاعات نسخه‌شناختی نسخه‌های یافت‌شده منشآت وحید قزوینی در جدول شماره ۱ آمده است.

## جدول شماره ۱. چکیده اطلاعات نسخه‌شناختی نسخه‌های یافت‌شده منشآت وحید قزوینی

| ردیف | محل نگهداری            | شماره ثبت         | تاریخ کتابت | کاتب      | خط                 | نوع کاغذ      | نوع جلد                |
|------|------------------------|-------------------|-------------|-----------|--------------------|---------------|------------------------|
| ۱    | مجلس                   | ۲۲۶۰              | ۱۱۲۵ق.      | محمدحسین  | نسخ تعلیق جلی      | امیری<br>شکری | میشن خرمایی<br>بازرکوب |
| ۲    | ملک                    | ۲۳۶۱              | نامشخص      | نامشخص    | شکسته نستعلیق      | ترمه          | میشن یشمی              |
| ۳    | دانشگاه تهران          | ۹۷۳۳              | قرن ۱۳ق.    | جواهر علی | نستعلیق و<br>شکسته | سپاهانی       | تیماج قرمز<br>یک‌لایی  |
| ۴    | دانشگاه تهران          | ۱۱۶۰۵             | ۱۲۵۳ق.      | نامشخص    | نامشخص             | نامشخص        | نامشخص                 |
| ۵    | ملی                    | ۲۵۱۳۴             | نامشخص      | نامشخص    | نامشخص             | نامشخص        | نامشخص                 |
| ۶    | دانشگاه علیگر<br>(هند) | میکروفیلم<br>۲/۶۷ | ۱۲۱۷ق.      | منا رام   | شکسته نستعلیق      | نامشخص        | نامشخص                 |

## پیشینه پژوهش

آثار مربوط به منشآت و نامه‌نگاری‌های دیوانی در دوره صفوی به‌رغم اهمیت آنها در بازتاب ساختار اداری، گفتمان سیاسی و نظام دیپلماتیسی آن عصر کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته‌اند. در این میان، منشآت محمدطاهر وحید قزوینی از جمله متون مهم، اما کم‌مطالعه‌شده‌ای است که هم از منظر ادبی و سبک‌شناسی و هم از حیث تاریخی و دیوانی ظرفیت‌های فراوانی برای تحقیق دارد. وحید رزاقی و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «بررسی ویژگی‌های سبکی منشآت وحید قزوینی» بر جنبه‌های زبانی، بلاغی و سبک ادبی منشآت تمرکز کرده و کوشیده‌اند تا ساختار زبانی و سبک بیانی وحید قزوینی را تحلیل کنند؛ اما به محتوای تاریخی و به‌ویژه جنبه‌های دیپلماتیک و سیاسی اثر نپرداخته‌اند. مهدی صیدی (۱۳۹۷) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «بررسی جایگاه محمدطاهر وحید قزوینی در تاریخ‌نگاری ایران عصر صفوی در دانشگاه ایلام» کوشیده است تا جایگاه این منشی برجسته را در سنت تاریخ‌نگاری ایران بررسی کند. با این حال، تمرکز اصلی پژوهش او نیز بر نقش وحید قزوینی به‌عنوان یک تاریخ‌نگار است و منشآت وی بیشتر به‌عنوان منبعی مکمل در حاشیه تحلیل قرار گرفته است. به‌طور کلی، تاکنون پژوهشی مستقل و نظام‌مند که به تحلیل محتوای منشآت وحید قزوینی از منظر روابط خارجی، سیاست‌نامه‌نگاری دیپلماتیک یا گفتمان قدرت در عرصه بین‌الملل صفوی بپردازد، انجام نگرفته است. این خلاء پژوهشی، اهمیت و ضرورت مقاله حاضر را دوچندان می‌سازد؛ زیرا منشآت به‌واسطه جایگاه

دیوانی مؤلف و موضوعات گوناگون نامه‌ها، ظرفیت آن را دارد که به عنوان منبعی اصیل در بازسازی نظام دیپلماسی و شیوه‌های تعامل حکومت صفوی با قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای مورد تحلیل قرار گیرد.

### شرح حال اختصاری وحید قزوینی

عمادالدوله میرزا محمدطاهر وحید قزوینی از رجال برجسته و خوش قلم دوره صفوی در خاندانی دیوان سالار و اهل ادب در قزوین پرورش یافت؛ خاندانی که از عصر شاه طهماسب اول (حک: ۹۸۴-۹۳۰ق.)، هم‌زمان با انتقال پایتخت به قزوین، در دستگاه صفویه به خدمت اشتغال یافتند (صفا، ۱۳۷۳: ۱۳۴۶). اعضای این خاندان عموماً در زمره دبیران و نویسندگان دیوانی بودند، اما در میان آنان، نام محمدطاهر وحید بیش از دیگران در منابع تاریخی و ادبی برجای مانده است. وحید در سال ۱۰۱۵ق. در قزوین دیده به جهان گشود. بنا بر گفته نصرآبادی، تحصیلات منظم و استادمحوری نداشت، اما با پشتکار شخصی در علم سیاق، خوشنویسی و ترسل به مهارتی شایسته دست یافت (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۱۸). او خط نستعلیق را از شاگردان بلافصل میرعماد قزوینی آموخت و در خوشنویسی، ادب فارسی، فن تحریر و دبیری مهارتی کم‌نظیر کسب کرد (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵: ۱۴۱؛ بیانی، ۱۳۶۳: ۷۸۴). بدین‌سان، با اتکاء به ذوق و هنر خود راهی دربار صفوی شد و به تدریج به‌عنوان یکی از دبیران ممتاز دستگاه دیوانی شناخته شد (صفا، ۱۳۷۳: ۱۳۴۷).

وحید در فنون دبیری و نگارش به چنان درجه‌ای رسید که او را در علم استیفاء و حسن انشاء، بی‌همتا دانسته‌اند. حزین لاهیجی او را یگانه در دقت و ظرافت تحریر می‌نامد (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵: ۱۴۱). آغاز فعالیت رسمی او در دستگاه دیوانی به دوره سلطنت شاه صفی (حک: ۱۰۵۲-۱۰۳۸ق.) بازمی‌گردد؛ زمانی که در خدمت میرزا تقی اعتمادالدوله مشهور به ساروتقی، وزیر مقتدر دربار بود و با نشان دادن شایستگی به سمت دبیری و معاونت او رسید (صفا، ۱۳۷۳: ۱۳۴۷). اعتماد و حسن ظن ساروتقی به حدی بود که بسیاری از امور کلی و جزئی را با مشورت وحید سامان می‌داد (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۱۷؛ صبا، ۱۳۴۳: ۹۰۱). اغلب منابع تذکره‌نویسی، ترقی وحید را مرهون پشتیبانی و اعتماد همین وزیر دانسته‌اند (آذر بیگدلی، ۱۳۳۷: ۲۳۴).

صاحب "تذکره روز روشن" تصریح می‌کند که انتصاب رسمی وحید به سمت منشی اعتمادالدوله در دوره شاه عباس دوم (حک: ۱۰۷۷-۱۰۵۲ق.) انجام شد (صبا، ۱۳۴۳: ۹۰۱).

نخستین وظیفه رسمی او، تحریر جلدی از دفاتر توجیه بود؛ اسنادی مالیاتی که ذیل نظارت مستوفی‌الممالک تنظیم می‌شدند (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۴۲). با این حال، نقش اصلی وی تحریر مکاتبات و فرمان‌های اعتمادالدوله بود؛ کاری که بعدها با ارتقای مقام، در سطح وزارت نیز پی گرفته شد. در عرف آن دوره، منشی‌گری مقامی فراگیر و قابل ارتقاء بود و بسیاری از منشیان به واسطه لیاقت به مقامات عالی‌تر چون وزارت نیز دست می‌یافتند. در مورد وحید نیز منشی‌گری با مقام مشاورت و وزارت درآمیخته بود، چنانکه نصرآبادی از او با عنوان «وزیر ساروتقی» یاد می‌کند (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۱۷).

وحید خود می‌نویسد که همواره در آرزوی وابستگی به دولت مقتدری بود تا از طریق خدمتگزاری به آن، عزت و شأن خویش را تثبیت کند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶). پس از قتل ساروتقی در ۱۰۵۵ق. سید علاءالدین حسین ملقب به خلیفه‌سلطان به صدارت رسید و وحید را در منصب واقعه‌نویسی ابقاء کرد (صبا، ۱۳۴۳: ۹۰۱). به گفته ولی‌قلی خان شاملو، وظایف وحید در آغاز صدارت خلیفه‌سلطان همان بود که در دوره پیشین انجام می‌داد، اما با توجه به توانایی‌هایش، اختیارات بیشتری یافت (شاملو، ۱۳۷۱: ۷۱؛ نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۱۷). وحید در وصف رابطه خویش با خلیفه‌سلطان از تعلق خاطر و خدمتگزاری بی‌وقفه سخن گفته است (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۱).

در دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی (حک. ۱۱۰۵-۱۰۷۷ق.)، وحید همچنان سمت مجلس‌نویسی را برعهده داشت. اما نفوذ و اعتبار او نزد این شاه به اندازه اعتبارش در عهد شاه عباس دوم نبود. گزارش‌ها از مخالفت وزیر جدید (شیخعلی خان زنگنه) با سبک مغلق‌نویسی حکایت دارد؛ امری که با سبک نگارشی وحید در تعارض بود و سرانجام در سال ۱۰۸۵ق. به برکناری او انجامید (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۳۳). وحید پس از این عزل، حدود شانزده سال خانه‌نشین شد و دوران انزوا را در قزوین گذراند. با وجود این، او از معدود چهره‌های دیوانی بود که هم در اواخر حکومت شاه سلیمان و هم در آغاز سلطنت شاه سلطان حسین (حک: ۱۱۳۵-۱۰۵۱ق.) همچنان در دستگاه صفوی حضور داشت. گرچه در این دوره، قدرت رسمی عمدتاً در دست حرم‌سرا و علماء بود، اما اداره امور مالی و دیوانی، انتصابات حکام و تنظیم سیاست خارجی عملاً در حوزه اختیارات وزیر اعظم قرار داشت (سانسون، ۱۳۴۶: ۴۴۴-۴۴۳). به گفته حزین لاهیجی، حتی چند سال پس از آغاز سلطنت شاه سلطان حسین، وحید همچنان در مصدر امور بود (حزین، ۱۳۷۵: ۱۴۲).

بنا بر روایات، وحید تا حدود سال ۱۱۱۰ ق. در مقام وزارت باقی بود، اما در این سال، به سبب کهولت سن و ضعف قوای جسمی از کار کناره گرفت. "تذکره روز روشن" علت استعفای او را رسیدن به آستانه صدسالگی و افت توانایی جسمی دانسته است (صبا، ۱۳۴۳: ۹۰۱). هر چند سال وفات او در منابع، متفاوت ذکر شده است، اما با قراین موجود، سال ۱۱۱۰ ق. محتمل تر می‌نماید (صفا، ۱۳۷۳: ۱۳۵۰). میراث قلمی او به‌ویژه منشآت، نشان‌دهنده نثر فنی، ذهن وقایع‌نگار و سبک خاص نگارشی اوست؛ سبکی که بین سنت دبیرانه و تمایلات ادبی عصر صفوی پیوندی استوار برقرار کرده است.

### ارزش و اهمیت تاریخی منشآت وحید قزوینی

بررسی مجموعه مکاتبات وحید قزوینی نشان می‌دهد که این اسناد، افزون بر ارزش ادبی و زبانی، از حیث تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز اهمیت فراوانی دارند و بازتابی روشن از سیاست خارجی و دیپلماسی پادشاهان صفوی در تعامل با دولت‌های همجوار آن عصر از جمله عثمانی‌ها و گورکانیان هند به‌دست می‌دهند. درون‌مایه بسیاری از این نامه‌ها حاکی از آن است که صفویان در تلاش بودند تا ضمن حفظ روابط دوستانه با حکومت عثمانی، اقتدار نظامی خود را نیز به رخ کشند،<sup>۱</sup> به‌ویژه در مواردی که فتح قندهار و پیروزی بر قوای هند در میان بوددستگاه صفوی با بهره‌گیری از زبان دیوانی و آرایه‌های فاخر، قدرت لشکر ایران و شکوه سپاه صفوی را برجسته می‌ساخت.

از سوی دیگر، اشاراتی دقیق به وضعیت داخلی گورکانیان هند نیز در این نامه‌ها آمده است. برای نمونه در جریان کشمکش‌های خونین میان شاهزادگان گورکانی و نبردهای داخلی میان داراشکوه فرزند ارشد شاه‌جهان و اورنگ‌زیب پسر سوم او، به روایت اسناد مندرج در منشآت، داراشکوه پس از شکست و فرار با ارسال نامه‌ای به دربار ایران خواستار پناهندگی و یاری شد تا به قدرت پیشین خود بازگردد (وحید قزوینی، کتابخانه مجلس، ش ۲۲۶۰: ۵-۸). این امر، از یک سو بیانگر ضعف ساختار سیاسی هند در آن مقطع است و از سوی دیگر، نشانگر جایگاه رفیع دولت صفوی در معادلات منطقه‌ای به عنوان پناهگاه شاهزادگان مغلوب و قدرتی تعیین‌کننده در سرنوشت همسایگان به‌شمار می‌رود.

تحلیل مضامین سیاسی این مکتوبات روشن می‌سازد که پادشاهان صفوی به دقت تحولات سیاسی ممالک اطراف به‌ویژه شبه‌قاره هند را رصد می‌کردند و در تنش‌ها و

<sup>۱</sup> در این زمینه بنگرید به: وحید قزوینی، کتابخانه مجلس، ش ۲۲۶۰: ۵-۱.

رقابت‌های درونی میان فرزندان شاه‌جهان فرصت‌هایی برای بهره‌برداری سیاسی و تقویت نفوذ خود در شرق می‌جستند. همچنین از خلال برخی نامه‌ها می‌توان به وحدت و انسجام ساختار سیاسی و نظامی ایران در عهد صفوی پی برد (وحید قزوینی، کتابخانه مجلس، ش ۲۲۶۰: ۵۶-۵۴)؛ چنانکه ولایات مختلف کشور و امرای محلی در انقیاد کامل سلطنت مرکزی بوده‌اند و صفویان نه تنها در مدیریت داخلی، بلکه در گماشتن یاران و هم‌پیمانان خود در رأس حکومت‌های مجاور نیز نقش مؤثری ایفاء می‌کردند.

از دیگر نکات مهم که در این مکاتبات بازتاب یافته، گستردگی قلمرو صفویان از مرزهای روم شرقی تا سرزمین‌های هند است. اشارات مکرر به ثروت انبوه خزانه، دارایی‌های نقدی و جنسی، وفور سلاح و تجهیزات جنگی، اسب و سرباز فراوان، شکوفایی کشاورزی و دامداری و فراوانی نعمت جملگی نشانگر اقتدار اقتصادی و نظامی است که این منشآت برای دولت صفوی در آن عصر برشمرده است. افزون بر این، روحیه بالای سپاهیان و اطمینان آنان از پیروزی بر دشمنان به عنوان عنصری راهبردی در ادبیات سیاسی آن عصر، جایگاه درخوری در منشآت وحید قزوینی یافته است.

اما باید دانست که منشآت بازتاب‌دهنده دیدگاه‌های رسمی و گفتمان حاکمیت‌اند و به همین سبب، در توصیف اوضاع سیاسی و اداری کشور اغلب آمیخته به نوعی اغراق و تصویرسازی آرمانی از درون دستگاه قدرت هستند؛ تصویری که همه واقعیت‌های درونی حکومت را بازنمایی نمی‌کند. چنانکه در سفرنامه‌های عصر مورد بحث، اوضاع دربار و پادشاهان صفوی چندان رضایت‌بخش توصیف نشده و نشانه‌هایی از ضعف، بی‌نظمی و افول اقتدار سیاسی به چشم می‌خورد. برخی از سیاحان اروپایی در گزارش‌های خود از دوران پایانی صفویه، از نارضایتی عمومی، فساد درباری و سستی ساختار اداری و نظامی سخن گفته‌اند؛ مسائلی که در منشآت رسمی به ندرت بازتاب یافته است. برای نمونه، شاردن از ضعف روحی و اخلاقی ارتش صفوی سخن گفته است؛ ضعفی که به گفته او موجب نگرانی شاه عباس دوم شده بود (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۱۷/۸). انحلال توپخانه در عهد شاه عباس دوم و ناکامی در احیای آن در دوران شاهان بعدی (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۱۶/۸؛ کمپفر، ۱۳۶۰: ۵۹؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۱۴۳)، فقدان نیروی بحریه کارآمد (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۲۷/۸؛ کمپفر، ۱۳۶۰: ۹۰؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۵۶ و ۱۶۹) و بی‌میلی به جنگ در روزگار شاه سلیمان که از بی‌نظمی و بی‌نظارتی او بر سپاه ناشی می‌شد (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۴۵/۴-۱۴۴)، همگی نشان از فرسایش ساختار نظامی در اواخر عهد صفوی دارد. در چنین فضایی، حکام ایالتی نیز در رسیدگی به

امور نظامیان سستی می‌کردند و هنگام سان دیدن سپاهیان، اغلب به جای حاکم، داروغه یا کلانتر در مراسم حضور می‌یافت، اما او نیز با گرفتن رشوه از گزارش تخلفات و سوءرفتار حکام به دربار خودداری می‌کرد. دربار چنان از مسائل نظامی دور مانده بود که حتی فرار سپاهیان را به سود خود می‌دانست، زیرا باور داشت کشور در صلح به سر می‌برد و نیازی به صرف هزینه‌های نظامی ندارد. چنانکه شاردن می‌نویسد: «تقریباً واهمه ندارند که دیگر سربازی نداشته باشند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۱۸/۸).

فساد اداری و گسترش رشوه‌خواری نیز از دیگر نمودهای ضعف دستگاه حکومتی بود. کاری در سفرنامه خود به صراحت از این آفت یاد کرده و حتی محمدطاهر وحید قزوینی، مورخ و منشی معروف دربار صفوی را نیز از آن میرا نمی‌داند: «میرزا طاهر از دزدان بزرگ روی زمین است، هشتاد سال دارد، با نشاط تمام به سر می‌برد و هنوز بر سر کار خود است و تا یک سکه طلا رشوه می‌پذیرد» (کاری، ۱۳۴۸: ۹۱).

از سوی دیگر، رکود اقتصادی، کاهش ارزش پول، بی‌میلی اروپائیان به تجارت با ایران، کاهش درآمدهای گمرکی، ناامنی راه‌ها و نیز قحطی‌ها و خشکسالی‌های پی‌درپی به‌ویژه در فقدان مدیریت کارآمد منابع آبی سبب افول کشاورزی و کمبود محصولات به‌ویژه ابریشم شد (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۳۷/۳ و ۲۸۲/۸، ۲۲۵، ۱۹۴؛ کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۱۵-۱۱۴؛ تاورنیه، ۱۳۳۶: ۳۶۴ و ۶۰۱؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۳۳-۳۴؛ مشیزی، ۱۳۶۹: ۴۶۳ و ۴۸۱؛ کاری، ۱۳۴۸: ۶۹).

بر این اساس می‌توان گفت: آنچه در منشآت رسمی بازرتاب یافته که اغلب بازرتاب‌دهنده دیدگاه و گفتمان حاکمیت است، با آنچه در سفرنامه‌های اروپایی و گزارش‌های ناظران بیرونی آمده، هم‌پوشانی کامل ندارد. منشآت بیشتر در پی القای نظم، اقتدار و کارآمدی حکومت‌اند، در حالی که سفرنامه‌ها از زوال تدریجی ساختارهای نظامی، اداری و اقتصادی سخن می‌گویند. این دوگانگی خود نشان‌دهنده فاصله میان تصویر رسمی قدرت و واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی درون جامعه صفوی است؛ فاصله‌ای که در اواخر این سلسله به بحران مشروعیت، ضعف نهادهای حکومتی و در نهایت فروپاشی اقتدار مرکزی انجامید.

### ویژگی‌های سبکی نوشتار وحید قزوینی

سبک نثر وحید قزوینی را می‌توان نمونه‌ای برجسته از نثر متکلف و مصنوع دوره صفوی دانست. مراد از «سبک مصنوع» آن است که نویسنده، آگاهانه و به قصد تمایز از واژگان و اصطلاحاتی استفاده می‌کند که در زبان رایج مردمان کوچه و بازار کمتر رواج دارد و فهم آن برای عموم دشوار است. این تکلف منحصر به واژگان نیست، بلکه در به‌کارگیری صنایع

بلاغی، اصطلاحات علمی و ساختارهای نحوی پیچیده نیز جلوه گر می‌شود. نگارش متکلف و آمیخته به مغلط‌گویی در روزگار صفوی نه تنها رواج داشت، بلکه به‌منزله نوعی امتیاز و نشانه تبحر ادبی منشیان به‌شمار می‌رفت؛ هر چند ریشه این سبک را باید در دوره‌های پیشین به‌ویژه در نثر عهد مغول و تیموری جست. وحید قزوینی نیز در ادامه همان سنت، نثری پدید آورد که شاید بتوان آن را یکی از مصنوع‌ترین آثار منثور این دوره قلمداد کرد.

وحید قزوینی ذاتاً دبیری مغلط‌نویس بود و در میان معاصران خود از جایگاهی ممتاز برخوردار بود. ولی قلی خان شاملو از معاصران و تحسین‌کنندگان او، استعداد ادبی وحید را در حد یک استاد مسلم انشاء می‌داند و در وصف وی چنین می‌نویسد: «در این دور، گل‌های نورس خیالاتش از راه حساب در کار کمال ظهوری به نحوی پرداخته که خوانِ خلیلِ صحیفه کلام را به همدستی قلم معجز رقم، گلزارِ ابراهیم ساخته؛ قدرتِ وصافِ فکرش در علم انشاء به حدی است که جبرئیلِ دقتِ طبع باریک‌خیالانِ جهان دانش هر چند به بالِ سعی بر گردِ سپهرِ عالم لفظ محیط و محاطِ ملکِ معنی گردیده» (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۹۳-۲۹۲).

برخی پژوهشگران نیز اشاره کرده‌اند که سبک متکلف و آراسته به سجع و تعقید مشخصه عمده نثر رسمی در دوره صفوی بوده است (ثواقب، ۱۳۸۰: ۷۴). نثر وحید نه تنها از این قاعده مستثناء نیست، بلکه در پیچیدگی و صناعت‌گرایی از بسیاری نویسندگان هم‌عصر خود نیز فراتر می‌رود. در نثر او، همچون دیگر آثار ادبی دوره اسلامی ایران، حضور گسترده اشعار، آیات قرآن و احادیث نبوی مشهود است؛ عنصری که بر رنگ و بوی ادبی و دینی منشآت او می‌افزاید. از دیگر ویژگی‌های نثر او، اطناب و دراز‌گویی است؛ خصیصه‌ای که آن نیز ریشه در سبک نگارشی عهد مغول و تیموری دارد و در دوره صفوی به اوج خود رسید.

### ویژگی‌های سبک و ساختار نامه‌نگاری وحید قزوینی

در سنت منشآت‌نویسی فارسی به‌ویژه در مکاتبات دیوانی و سلطانی، دیباجه‌ها معمولاً با آرایه‌های گوناگون زبانی و ادبی آغاز می‌شوند. نویسندگان این متون به اقتضای ذوق هنری و جایگاه اداری می‌کوشیدند تا آغاز نامه‌ها را با استفاده از صنایع بدیعی چون عبارت‌پردازی‌های متوازن، قرینه‌سازی، سجع، تجنیس و آوردن مترادفات به نحوی بیارایند که نشان از قدرت انشای نویسنده داشته باشد. در ادامه و در متن اصلی نامه از شدت تکلف و تعقید کاسته می‌شد و نثر تا حدی روان‌تر و قابل‌فهم‌تر می‌شد، چنانکه خطیبی در باره این خصیصه می‌نویسد: «براز هنر در فن نویسندگی به‌ویژه در نامه‌های رسمی و دیوانی ایجاب می‌کرد که نویسنده هر یک از ارکان مختلف

مکتوب را متناسب با موضوع به شیوه‌ای مطمئن و پرآرایه بنویسد. در این میان، تعبیر از معانی واحد با الفاظ و عبارات گوناگون، بهره‌گیری از مترادفات، استعارات، کنایات، تمثیلات، تشبیهات و دیگر صنایع لفظی و معنوی و گزینش و استعمال واژگان نادر و مهجور چنان در متن گنجانده می‌شد که مخاطب از درک مستقیم معنای کلام بازماند و چنانکه باید در تأمل در مفهوم آن درنگ کند» (خطیبی، ۱۳۷۵: ۳۵۵).

در منشآت وحید، ساختار نامه‌ها- به‌ویژه مکاتبات سلطانی- از نظمی نسبتاً ثابت پیروی می‌کند. آغاز هر نامه غالباً با دیباچه‌ای مشتمل بر حمد و ستایش پروردگار، مدح پیامبر اکرم (ص) و در مواردی ذکر فضایل امامان معصوم به‌ویژه حضرت علی (ع) همراه است. سپس، متن اصلی نامه در باره موضوعات گوناگون، اعم از امور دیوانی، شکایات، درخواست‌ها یا ابلاغ اوامر نگاشته می‌شود. در ادامه، ممکن است به مشغله‌ها یا دشواری‌های نویسنده یا فرستنده نامه اشاره شود. نامه گاهی با ذکر نام حامل و گاهی فهرستی از تحفه‌ها همراه است و در پایان با دعایی برای مخاطب خاتمه می‌یابد. با این حال، نامه‌هایی که در پاسخ به نامه‌ای دریافت‌شده نوشته می‌شوند، ساختاری متفاوت دارند. در اینگونه نامه‌ها، نخست دیباچه‌ای ادبی و شاعرانه در ستایش نامۀ رسیده و وصف زمان وصول آن نوشته می‌شود. گاهی نیز ابتدا ویژگی‌های حامل نامه توصیف می‌شود، سپس نویسنده به مضمون نامه دریافتی پرداخته و محتوای آن را بیان کرده و به درخواست مطرح‌شده اشاره می‌کند. متن اصلی نامه که در واقع پاسخ به آن درخواست است، پس از این مقدمه می‌آید و مکتوب با دعایی مناسب پایان می‌پذیرد.

شاردن در سفرنامه خود در باره نامه‌نگاری‌های عصر صفوی می‌نویسد که ایرانیان در مراسلات خود، چه در مکاتبات رسمی و دولتی و چه در گزارش رویدادها و نامه‌های شخصی از القاب، عناوین و تعارفاتی بهره می‌گیرند که بسیار گسترده‌تر و سنجیده‌تر از تعارفات زبانی روزمره است. او یادآور می‌شود که ایرانیان کتابی دارند که در آن شیوه‌های نگارش انواع نامه‌ها به صاحبان مناصب و مشاغل گوناگون- از صنعتگران تا پادشاهان- گردآوری شده است و این کتاب را «ترسل» یعنی آئین و فنون نامه‌نگاری می‌نامند (شاردن، ۱۳۷۲: ۷۷۲/۲).

## بررسی مکتوبات دیپلماتیک در منشآت وحید قزوینی

### الف. دسته‌بندی کمی نامه‌های دیپلماتیک ارسالی

مجموعه مطالب دیپلماتیک منشآت وحید قزوینی مشتمل است بر مجموعه‌ای از نامه‌ها، فتح‌نامه‌ها و یک صلح‌نامه که عمدتاً خطاب به سرزمین‌های همجوار ایران همچون هند،

دولت‌های محلی ناحیه دکن، ترکستان، دولت عثمانی، اروس، چرکس و قفقاز نگاشته شده‌اند. در این اثر، هیچ نمونه‌ای از مکاتبه با کشورهای اروپایی مشاهده نمی‌شود. در جدول شماره ۲، توزیع نامه‌های ارسالی دیپلماتیک بر اساس مقصد آنها و تعداد نامه‌های ارسال شده به هر مقصد، سهم درصدی هر مقصد و همچنین تفکیک نامه‌های سلطانی و دیوانی ارائه شده است.

جدول شماره ۲. توزیع نامه‌های دیپلماتیک ارسالی بر اساس مقصد در منشآت

| مخاطبان نامه‌های ارسالی    | تعداد | درصد | سلطانی | دیوانی | نامشخص |
|----------------------------|-------|------|--------|--------|--------|
| ماوراءالنهر (ترکستان)      | ۱۷    | ۳۵.۴ | ۱۷     | ۰      | ۰      |
| هند                        | ۱۵    | ۳۱.۳ | ۱۴     | ۱      | ۰      |
| عثمانی                     | ۷     | ۱۴.۶ | ۵      | ۲      | ۰      |
| حکام منطقه‌های چرکس و قزاق | ۴     | ۸.۳  | ۲      | ۱      | ۱      |
| حکام منطقه دکن             | ۳     | ۶.۳  | ۳      | ۰      | ۰      |
| اروس                       | ۱     | ۲.۱  | ۱      | ۰      | ۰      |
| نامشخص                     | ۱     | ۲.۱  | ۱      | ۰      | ۰      |
| مجموع                      | ۴۸    | ۱۰۰  | ۴۳     | ۴      | ۱      |

### ب. تحلیل حجم نامه‌های مربوط به ماوراءالنهر

در منشآت، نامه‌ها و مکتوبات مربوط به ماوراءالنهر (ترکستان) از حیث تعداد و تنوع محتوایی، جایگاه برجسته‌تری نسبت به سایر بلاد دارند. با نگاهی به بافت سیاسی و جغرافیایی این مناطق در نیمه دوم سده یازدهم هجری قمری می‌توان دریافت که ماوراءالنهر در آن زمان در زمره حوزه‌های پراهمیت برای سیاست خارجی دولت صفوی قرار داشته است. نخست آنکه تحولات سیاسی داخلی ماوراءالنهر به‌ویژه در قلمروهایی چون بلخ، خوارزم و اورگنج حکایت از کشمکش‌های مستمر میان خاندان‌های محلی و رقابت‌های درون‌خاندانی برای تصاحب قدرت دارد و دیگر نشانی از خوانین قدرتمند سابق نیست (صفت‌گل، ۲۰۲۳: ۴۳). در چنین بستری، بسیاری از خوانین و امیران این نواحی در پی یافتن پشتوانه‌ای قدرتمند برای حفظ و تثبیت موقعیت خود برآمدند. دولت صفوی به عنوان یک نیروی مقتدر در همسایگی این نواحی، گزینه‌ای مطلوب برای اتحاد یا حمایت به‌شمار می‌آمد.

مطالعه نامه‌های موجود در منشآت نشان می‌دهد که روابط خوانین ماوراءالنهر با دولت صفوی فراتر از مناسبات دیپلماتیک صرف بوده است. برخی از این خوانین از جمله بلخ و

خوارزم در قامت نمایندگان سیاسی ایران در مناطق خود ظاهر می‌شدند و از دولت مرکزی صفوی حقوق و امتیازات مالی و نمادین دریافت می‌کردند (صفت گل، ۲۰۲۳: ۴۳؛ وحید قزوینی، کتابخانه مجلس، ش. ۲۲۶۰: ۵۶-۵۴). از سوی دیگر، این منشآت منبعی ارزشمند برای بازشناسی سیاست ایران در قبال ماوراءالنهر است؛ سیاستی که می‌توان آن را امتداد «سیاست شرقی» دولت صفوی در دوران ثبات نسبی مرزهای غربی پس از عهدنامه ذهاب دانست. در پرتو این سیاست، ایران می‌کوشید با ایفای نقشی فراتر از یک همسایه، در ساختار قدرت سیاسی و قبیله‌ای آن سوی رود جیحون نیز مداخله و اثرگذاری داشته باشد. کثرت نامه‌های مربوط به ماوراءالنهر در منشآت وحید قزوینی، نه تنها بازتاب تحولات پرفرازونشیب این ناحیه است، بلکه نشان‌دهنده تلاش فعالانه دولت صفوی برای هدایت روند سیاسی آن و گسترش دایره نفوذ خود در قلمروهای شرقی فراتر از مرزهای رسمی دولت ایران است. نمونه‌ای از نامه‌ها را در جدول شماره ۳ می‌توان دید.

جدول شماره ۳. نمونه‌ای از مکتوبات دیپلماتیک با خانات ازبک ماوراءالنهر در منشآت

| ردیف | فرستنده      | گیرنده        | عنوان نامه   | موضوع   |
|------|--------------|---------------|--|---|
| ۱    | شاه عباس دوم | عبدالعزیز خان | مکتوبی که در جواب مکتوب سلطنت پناه عبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته شده است. | این نامه پاسخی است به اعتراض عبدالعزیز خان در باره تهدید سیاسی ابوالغازی خان و نقش احتمالی او در تحریک ترکمانان استرآباد؛ شاه وعده می‌دهد که نخست با تذکر نرم مانع شود و در صورت تمرد، اقدامات سخت‌تری صورت خواهد گرفت. |
| ۲    | شاه عباس دوم | ابوالغازی     | نامه که به ابوالغازی والی اورگنج نوشته شده است.                              | نامه‌ای رسمی و ادبی به ابوالغازی خان والی اورگنج است که ضمن تحسین تلاش‌های وی، نگرانی از شورش‌ها را مطرح و بر اهمیت وحدت و اطاعت تأکید کرده و خواهان حفظ آرامش و رفاه مردم شده است.                                     |

### ج. تحلیل حجم نامه‌های مربوط به هندوستان در منشآت

پس از ماوراءالنهر و ترکستان، هندوستان جایگاه دوم را از حیث فراوانی نامه‌ها و تنوع موضوعی به خود اختصاص داده است. باید دانست از آغاز دوران حکومت صفوی، ازبکان که به منزله دشمنان مشترک صفویان و گورکانیان شناخته می‌شدند، بستر ساز پیوندهای سیاسی نزدیک و همکاری‌های نظامی گسترده میان هند و ایران شدند (قریب، ۱۳۹۷: ۴). با این حال، دولت گورکانی در تعامل با همسایگان غربی، سیاستی بی‌طرفانه در پیش گرفت و هرگز به طور عملی و جدی از ازبکان یا صفویان حمایت نکرد و یا در صورت تمایل، مجالی برای اتحاد نداشت (قریب، ۱۳۹۷: ۵؛ نوایی، ۱۳۸۵: ۴۹؛ برازش، ۱۳۹۲: ۴۳۲). درصد بالای مکتوبات با هند بی‌سبب نیست و در پرتو تحولات سیاسی و دیپلماتیک عصر صفوی و سیاست خارجی ایران پس از عهدنامه ذهاب قابل تبیین است. پس از انعقاد عهدنامه ذهاب در سال ۱۰۴۹ ق. میان ایران صفوی و امپراتوری عثمانی، جبهه غربی ایران به طور نسبی از ناآرامی‌های مرزی و درگیری‌های مداوم رهایی یافت و نوعی تعادل و ثبات در روابط میان دو قدرت شکل گرفت. این آرامش نسبی در غرب به دولت صفوی امکان داد تا توجه بیشتری به جبهه شرقی خود معطوف کند (صفت‌گل، ۲۰۲۳: ۴۰). بدین ترتیب، «سیاست شرقی» در قالب رصد، مداخله و تعامل با دولت‌های شرق ایران به‌ویژه امپراتوری گورکانی هند برجسته شد.

همچنین اوضاع داخلی هند نیز نقشی مهم در افزایش مکاتبات با آن ناحیه داشت. در اواسط قرن یازدهم هجری قمری هم‌زمان با واپسین سال‌های سلطنت شاه‌جهان، رقابت و ستیز میان پسران او بر سر جانشینی، صحنه هند را به آوردگاهی حساس و تأثیرگذار بر امنیت و منافع ایران بدل ساخت (هاردی، ۱۳۶۹: ۴۰). فرزندان شاه جهان - از جمله سلطان‌شجاع در بنگال، اورنگ زیب در دکن و مرادبخش در گجرات - هر یک در تلاش برای تثبیت قدرت بودند و در این میان، مرادبخش با اظهار علنی تشیع، سکه به نام امامان شیعه ضرب کرد و خواستار یاری نظامی از دولت صفوی شد و روابط ایران و هند را وارد مرحله‌ای تازه از مناسبات دیپلماتیک و نظامی کرد. دولت صفوی نیز با اعزام نیروهای تفنگچی به فرماندهی طمان خان به سواحل غربی هند، درگیر این نزاع جانشینی شد، هر چند سرانجام اورنگ‌زیب بر رقبا پیروز گشت و سلطنت را در دست گرفت (صفت‌گل، ۲۰۲۳: ۴۰؛ دولافوز، ۱۳۱۶: ۱۶۹). پس از استقرار کامل قدرت اورنگ‌زیب، به دلیل سیاست‌های مذهبی او و نیز پناهندگی فرزندش سلطان اکبر به دربار صفوی، روابط میان دو دولت صفوی و گورکانی رنگی از تیرگی و تنش به خود گرفت.

علاوه بر این، مسأله قندهار نیز که در حد فاصل میان قلمرو صفوی و هند گورکانی قرار داشت، از محورهای اصلی اختلاف و توجه ایران به جبهه شرق به‌شمار می‌رفت (قریب، ۱۳۹۷:

۱۷). جایگاه تجاری و راهبردی قندهار و نزاع مکرر میان دو دولت بر سر این ایالت (که گاهی گورکانیان را در مسأله کشاکش صفویان و ازبکان از سیاست بی‌طرفی خارج می‌کرد)، به‌ویژه در نیمه نخست قرن یازدهم هجری قمری، خود به تولید حجم قابل‌توجهی از مکاتبات سیاسی و نظامی انجامیده است. نزاع بر سر حاکمیت قندهار که از زمان ظهور ظهیرالدین بابر آغاز شده بود، در سراسر دوران صفویه ادامه یافت. این ولایت در دوره شاه صفی که مشغول کشاکش با عثمانی‌ها بود، از دست صفویان خارج شد و تا آنکه سرانجام در دوره شاه عباس دوم بار دیگر به تصرف صفویان درآمد. حتی می‌توان دست‌به‌دست شدن مکرر قندهار را عامل پیدایش نگرش‌های متفاوت به هندیان در منابع صفوی دید، چنانکه وحید قزوینی دیدگاهی منفی نسبت به هندیان داشت و با تعبیراتی چون «تیره‌روزان هندوستان آشیان‌زاع»، «آن قوم جغدنشان» و «گروه ظلمت‌پژوه هنود» از آنها یاد می‌کند (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۵۰). نمونه‌ای از مکتوبات میان صفویان و گورکانیان هند در باره اوضاع داخلی هند و همچنین قندهار که در منشآت وحید آمده، در جدول شماره ۴ ارائه شده‌اند.

جدول شماره ۴. نمونه‌ای از مکتوبات دیپلماتیک با هند در منشآت

| ردیف                       | فرستنده      | گیرنده    | عنوان نامه  | موضوع  |
|----------------------------|--------------|-----------|---|--|
| مربوط به منازعات داخلی هند |              |           |   |  |
| ۱                          | شاه عباس دوم | داراشکوه  | سواد مکتوبی که به سلطان داراشکوه در حینی که اراده ایران داشته، مسوده شد که در جواب نامه او نوشته شود. | ۱- از نامه طرف مقابل استقبال شده. ۲- در باره آشوب‌های سیاسی هند صحبت شده. ۳- از تصرف ناحیه‌ای به نام بهگهر سخن رفته. ۴- به ضرورت ملاقات، تحکیم روابط، آوردن کالاها و اعزام شخص مطلع اشاره شده است. |
| مربوط به مسأله قندهار      |              |           |   |  |
| ۱                          | شاه عباس دوم | اورنگ‌زیب | نامه‌ای که مصحوب شاه‌قلی بیگ در باب طلب قندهار به پادشاه هندوستان نوشته شده                           | در بخشی از نامه قندهار را در قالب یک درخواست مصلحت‌آمیز، دوستانه و حتی فرزندانه مطالبه کرده است - ۱۰۷۰ ق. بر اساس جهان‌آرای عباسی (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۴۵۰).  |

بنا بر این، نسبت تعداد بالای مکتوبات مربوط به هند در منشآت وحید قزوینی بازتابی طبیعی از تحولات مهم سیاسی، رقابت‌های جانشینی، پیوندهای مذهبی و منازعات مرزی میان ایران صفوی و امپراتوری گورکانی است که در سایه «سیاست شرقی» دولت صفوی دامنه‌ای وسیع‌تر از دیگر جبهه‌ها یافته است.

#### د. تحلیل حجم نامه‌های مربوط به عثمانی در منشآت

با توجه به حجم چشمگیر مکتوبات دیپلماتیک و اداری موجود در منشآت‌های مختلف مربوط به عصر حیات وحید قزوینی، کم‌شماری نامه‌های مرتبط با امپراتوری عثمانی در این مجموعه‌ها پرسشی مهم و تا اندازه‌ای شگفت‌انگیز را پیش می‌نهد. این کاستی هنوز از توضیحی قطعی و مستند برخوردار نیست، اما می‌توان در پرتو شواهد تاریخی و گمانه‌های مستدل، چند احتمال را در این باره مطرح کرد. نخستین احتمال، مربوط به ساختار زمانی است؛ بخش اعظم نامه‌ها و مکاتبات ثبت‌شده در منشآت مذکور به دوره پس از به تخت نشستن شاه عباس دوم تعلق دارد، یعنی دورانی که مناسبات ایران و عثمانی تحت‌تأثیر عهدنامه ذهاب وارد مرحله جدیدی از سکون، موازنه و احتیاط شد. این عهدنامه عملاً به چند دهه درگیری پی‌درپی و فرساینده در مرزهای غربی ایران پایان داد. در چنین شرایطی، کاهش مکاتبات رسمی میان دربار ایران و عثمانی و در نتیجه محدودتر شدن حضور این نوع نامه‌ها در منشآت، امری محتمل به نظر می‌رسد؛ با این حال، این تنها یکی از گمانه‌هاست. گمان دیگری که مطرح است و نمی‌توان آن را به سادگی نادیده گرفت، احتمال گم‌شدن، پراکندگی یا از میان رفتن بخش‌هایی از مکتوبات مرتبط با عثمانی است. ماهیت گسسته و گزینشی نسخه‌های خطی به‌ویژه در حوزه اسناد دیپلماتیک، همواره با خطر حذف یا مفقود شدن بخشی از مواد همراه بوده است. تعداد اندک نامه‌های مربوط به دولت عثمانی در منشآت وحید نیز برخاسته از همین موضوع است که صفت گل نیز در باره بیاض دفترخانه همایونی به آن اشاره کرده است (صفت گل، ۲۰۲۳: ۳۹-۳۸)؛ چرا که زمان نگارش این منشآت با بیاض مذکور تقریباً هم‌دوره بوده و از همان زمینه‌ها و شرایط سیاسی و دیپلماتیک تأثیر پذیرفته است.

در باره مفقودی مکاتبات و اسناد باید گفت که شدت این نابسامانی چنان بود که پس از سقوط اصفهان در ۱۳۵۱ق، هنگامی که اشرف افغان در صدد تنظیم قراردادی با عثمانی برآمد، ناگزیر از آنان خواست نمونه‌ای از مکاتبات دیپلماتیک دوره صفوی را که در بایگانی دولت عثمانی نگهداری می‌شد، در اختیارش بگذارند تا بر آن اساس تحریرات دیوانی تنظیم

شود؛ چرا که «مستند مضامین آن نامه‌ها در این اوان در دفاتر و کتب موجوده ایران مفقود و نایاب» بود (نوایی، ۱۳۶۸: ۳۶). نمونه‌ای از مکتوبات با عثمانی در این منشآت در جدول شماره ۵ آورده شده است.

جدول شماره ۵. نمونه‌ای از مکتوبات دیپلماتیک با عثمانی در منشآت

| ردیف | فرستنده      | گیرنده                                | عنوان نامه   | موضوع  |
|------|--------------|---------------------------------------|--|--|
| ۱    | شاه عباس دوم | خواندگار روم<br>(سلطان محمد<br>چهارم) | مکتوبی که با مصحوب<br>امارت پناه کلبعلی<br>سلطان سیل سَپَر به<br>خواندگار روم فرستاده<br>شد. | ۱- اعلام جانشینی شاه جدید<br>ایران ۲- اعلام پیروزی در نبرد با<br>والی هند بر سر قندهار.<br>۳- بیان دوستی با سلطان عثمانی<br>۴- ارسال هدایا به دربار عثمانی<br>۵- اعزام سفیر رسمی با پیام‌نامه<br>مودت‌آمیز |
| ۲    | شاه سلیمان   | وزیر اعظم<br>خواندگار روم             | مکتوبی به وزیر اعظم<br>خواندگار روم نوشته<br>شده است.  | نامه‌ای سیاسی از شاه ایران به<br>وزیر اعظم عثمانی در باره<br>تجاوزگری‌های حسین پاشای<br>بصره، دفاع مشروع ایران از<br>مناطق مرزی و دعوت به حفظ<br>صلح و عهد دو دولت   |

#### ه. نامه‌های صفویان به حکام قفقاز و چرکس و اروس در منشآت

در منشآت حاضر، بخشی از مکتوبات به مناسبات ایران صفوی با اقوام و حکومت‌های قفقاز و شمال دریای سیاه به‌ویژه چرکس‌ها اختصاص دارد. این نامه‌ها بازتاب ابعادی کمتر شناخته‌شده از سیاست خارجی ایران در دوره صفوی‌اند که فراتر از مرزهای شرقی و غربی به روابط فعال با قدرت‌های شمالی نیز توجه داشته است. مناسبات با تاتارهای کریمه، چرکس‌ها و دیگر طوایف قفقازی بخشی از راهبرد کلان ایران برای ایجاد موازنه در برابر نفوذ عثمانی در سواحل شمالی دریای سیاه به‌شمار می‌رفت. همچنین این ارتباطات امکان‌گرایانه می‌توانست مسیرهای تجاری تازه‌ای از طریق قفقاز و دریای سیاه به اروپا بگشاید و جایگزینی برای گذرگاه‌های سنتی در معرض تهدید عثمانی فراهم آورد. نامه‌های موجود در منشآت نشان‌دهنده تلاش دولت صفوی برای برقراری روابط گرم و حتی ائتلافی با

چرخس هاست. از خلال این مکاتبات می‌توان دریافت که دولت ایران هم‌زمان با سیاست احتیاط آمیز در قبال عثمانی، در پی یافتن شرکای سیاسی و تجاری در شمال و شمال غرب نیز بوده است (ابراهیمی، ۱۳۹۸: ۹۶). مکاتبات مربوط به این حوزه گواهی بر اهمیت ارتباطات فرامنطقه‌ای صفویان و ابزاری برای درک بهتر از چگونگی حضور فعال ایران در عرصه دیپلماسی بین‌المللی آن روزگار است.

در مجموعه حاضر، تنها یک نامه خطاب به پادشاه روسیه ثبت شده است که در منابع ایرانی با عنوان «مملکت اروس» از آن یاد شده است (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۳۰؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۱۶۳). این نامه پاسخی رسمی و آراسته به مکاتبه پیشین پادشاه روس است که در آن، پادشاه صفوی ضمن ابراز خرسندی از مناسبات دوستانه میان دو دولت به نشانه تقویت روابط سیاسی، فرستاده‌ای جدید به نام قلی‌سلطان را به دربار روسیه گسیل می‌دارد (وحید قزوینی، کتابخانه مجلس، ش ۲۲۶۰: ۵۱-۴۹) و این نامه در قالبی تشریفاتی نگاشته شده و بر حفظ پیوندهای دیپلماتیک تأکید دارد. باید گفت که روابط ایران و روسیه به اوایل برآمدن صفویان برمی‌گردد و پس از تأسیس حکومت صفوی، مناسبات ایران و روسیه گسترش یافت و در سال‌های ۹۶۰-۹۵۹ق. دو طرف اقدام به تبادل هیئت‌های رسمی کردند (کولاگینا، ۱۳۸۸: ۳-۴).

### و. نامه‌های صفویان به سلاطین دکن

در منشآت، سه نامه نیز خطاب به سلاطین دکن وجود دارد که نشان‌دهنده اهمیت روابط دیپلماتیک میان صفویان و حکومت‌های محلی شیعی این منطقه است. این روابط ریشه در اشتراک مذهب و فرهنگ، منافع سیاسی و ملاحظات امنیتی داشت (برازش، ۱۳۹۲: ۲۳۳). سلسله‌های شیعی دکن به‌ویژه قطب‌شاهیان و عادل‌شاهیان از بازماندگان قراقویونلوها بودند و سابقه طولانی تشیع آنان زمینه اعتماد و همکاری با صفویان را فراهم می‌کرد (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۲۹). دولت ایران با هدف گسترش نفوذ سیاسی در شبه‌قاره هند و تأثیرگذاری بر تحولات دکن، همواره به حفظ و تقویت مناسبات با این حاکمان محلی تمایل داشت. در سوی دیگر، حکومت‌های دکن نیز با بیم از توسعه‌طلبی و رفتار افراطی گورکانیان، روابط دوستانه با ایران را به‌منزله پشتوانه‌ای برای امنیت و تثبیت موقعیت سیاسی خود می‌دیدند. این مناسبات تا حد زیادی تابع قدرت نظامی صفویان بود و در دوره‌هایی که صفویان در اوج قدرت قرار داشتند، امکان برقرار کردن ارتباط گسترده و مؤثر با سلسله‌های شیعی دکن و بهره‌گیری از حمایت آنان در برابر گورکانیان فراهم بود، اما پس از شاه عباس

اول با کاهش قدرت صفوی و عدم حمایت آنان از سلاطین دکن و افزایش اقتدار گورکانیان، حاکمان محلی تحت فشار قرار گرفتند و برخی قلمروها مانند بیجاپور به تصرف گورکانیان درآمد (قریب، ۱۳۹۷: ۱۲). به این ترتیب، نامه‌های موجود در منشآت، نمود عینی یک دیپلماسی چندوجهی و مبتنی بر مذهب، فرهنگ، منافع سیاسی و توازن قدرت میان ایران و دکن در دوره صفوی را نشان می‌دهند.

### ز. نامه‌ای غیر صفوی در منشآت

در میان نامه‌های گردآمده در این منشآت، یک نامه دیپلماتیک نیز وجود دارد که نه از سوی دولت صفوی صادر شده و نه خطاب به آن نگاشته شده است. این نامه پاسخی از جانب سلطان اکبر شاهزاده گورکانی هند به مکاتبه‌ای از توکل خان والی قزاق است. مضمون نامه سرشار از عبارات ستایش‌آمیز و بیانگر همدلی با توکل خان، تقدیر از وفاداری او به آرمان‌های دینی، اعلام مشارکت در جهاد با کفار و نیز اعزام جنگ افزارهایی در راستای یاری‌رسانی به جبهه نبرد است (وحید قزوینی، کتابخانه مجلس، ش ۲۲۶۰: ۴۶۳-۴۶۲). این نامه را می‌توان مکتوبی در شناسایی تعاملات سیاسی- مذهبی در فضای فراتر از حاکمیت صفوی دانست.

### ح. بررسی فقدان نامه‌های دیپلماتیک دریافتی در منشآت

بررسی منشآت در باب نامه‌های دیپلماتیک که از سوی دیگر حکومت‌ها به دربار ایران ارسال شده‌اند، نشان می‌دهد که اینگونه مکاتبات در مجموعه حاضر وجود ندارد. فقدان نامه‌های دریافتی در این منشآت به‌ویژه در مقایسه با حجم گسترده مکاتبات صادره از سوی دولت صفوی می‌تواند نشانگر چند نکته باشد: نخست آنکه ساختار گردآوری منشآت وحید قزوینی به نظر می‌رسد عمدتاً بر ثبت نامه‌ها و اسنادی متمرکز بوده که از سوی دربار صفوی و نه مکاتبات وارده صادر می‌شده است؛ در حقیقت به احتمال فراوان، وحید قزوینی تنها نامه‌هایی را در مجموعه خود گنجانده که شخصاً مسئول نگارش یا تنظیم آنها بوده است. دوم آنکه احتمالاً مکاتبات دریافتی از دولت‌ها و حکام خارجی در زمان تدوین این مجموعه در دسترس گردآورنده نبوده است. سوم آنکه تأکید بر مکاتبات صادره از دربار صفوی نه تنها جلوه‌ای از برتری و اقتدار نمادین دولت مرکزی در مناسبات سیاسی آن عصر به‌شمار می‌رفته، بلکه با کارکرد اصلی منشآت در پیوند است. منشآت‌ها در سنت دیوانی ایران برخلاف دیدگاه‌های رایج، صرفاً مجموعه‌ای از مکاتبات برای الگوگیری نبوده‌اند، بلکه ابزاری برای تنظیم روابط، تثبیت ضوابط حکمرانی و بازنمایی نظم سیاسی مطلوب هر عصر

محسوب می‌شدند. از این‌رو، غلبه بر ثبت نامه‌های صادره را می‌توان نشانه‌ای از تداوم یک منطق سیاسی دانست که هدف آن، بازنمایی اقتدارِ خطاب و نظم بخشی به روابط قدرت در چارچوب دولت صفوی بوده است.

#### ط. دیگر مکتوبات دیپلماتیک

در کنار نامه‌های موجود، منشآت شامل شمار اندکی از مکتوبات دیپلماتیک دیگر نیز هست که در قالب فتح‌نامه و صلح‌نامه ثبت شده‌اند. در مجموع، چهار مکتوب از اینگونه در منشآت موجود است که در جدول شماره ۶ آمده است:

۱- سه فتح‌نامه که همگی مربوط به فتوحات یا پیروزی‌های ایران در ارتباط با منطقه هند هستند. ۲- یک صلح‌نامه که به منطقه ماوراءالنهر اختصاص دارد. هر چند شمار این مکتوبات اندک است، اما از نظر نوع و مضمون، اطلاعات ارزشمندی در باره تعاملات نظامی- دیپلماتیک ایران با قدرت‌های پیرامونی در اختیار می‌گذارند. فتح‌نامه‌ها به‌مثابه اسناد پیروزی و ابزاری برای تثبیت اقتدار و نمایش برتری به‌ویژه در قبال دربار هند کاربرد داشتند، در حالی که صلح‌نامه موجود گواهی بر تلاش دولت صفوی برای تنظیم و تثبیت مناسبات سیاسی با خوانین فرارود در چارچوب توافقنامه‌های رسمی است.

جدول شماره ۶. صلح‌نامه و فتح‌نامه‌ها در منشآت

| درصد | تعداد | صلح‌نامه‌ها و فتح‌نامه‌ها       |
|------|-------|---------------------------------|
| ۷۵   | ۳     | فتح‌نامه (همه مربوط به هند)     |
| ۲۵   | ۱     | صلح‌نامه (مربوط به ماوراءالنهر) |
| ۱۰۰  | ۴     | مجموع                           |

#### طراحی یک الگوی منطقه‌ای بر مبنای منشآت

بر پایه متون تاریخی و منشآت وحید قزوینی، ایران صفوی در عصر شاه عباس دوم و شاه سلیمان با همسایگان کوچک و بزرگ متعددی مواجه بود؛ همسایگانی که برخی قدرتمند و مستقل و برخی دیگر ضعیف و وابسته به صفویان یا دولت‌های پیرامونی بودند. در شرق، روابط با خانات ازبک، گورکانیان هند و سلاطین دکن برقرار بود؛ در غرب با دولت عثمانی؛ در شمال غرب با قفقاز و چرکس‌ها و در مجاورت دریای خزر، روسیه در حال قدرت‌گیری قرار داشت.

وجود مرز مشترک و احساس همجواری، زمینه را برای شکل‌گیری مراودات سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی صفویان با این قدرت‌ها فراهم می‌کرد. در این میان، نامه‌ها ابزار اصلی انتقال و بازتاب اهداف سیاسی و منافع نظامی و اقتصادی به‌شمار می‌آمدند. منشآت وحید قزوینی نشان می‌دهد که صفویان با شش قلمرو مجاور روابط دیپلماتیک داشته‌اند و در این مجموعه تنها نامه‌های ارسالی به این بلاد موجود است، در حالی که نامه‌های دریافتی ثبت نشده‌اند.<sup>۱</sup>

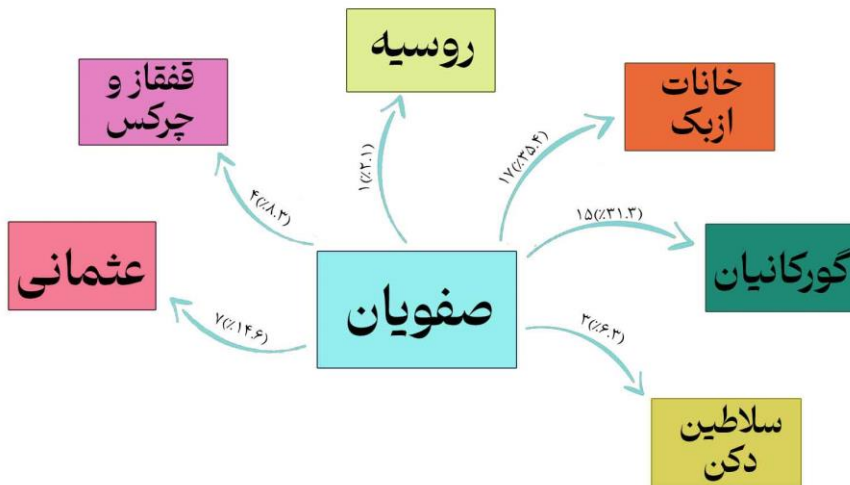
در این الگوی روابط، جهت‌گیری ایران صفوی پس از عهدنامه زهاب (۱۰۴۹ق). دگرگون شد. تثبیت مرزهای غربی و پایان درگیری‌های فرساینده با عثمانی زمینه‌ساز تمرکز دولت صفوی بر جبهه شرقی شد. این چرخش صرفاً جغرافیایی نبود، بلکه نشانه تحولی در منطق دیپلماسی صفوی بود؛ تغییری از رویکردی واکنشی و تدافعی به سیاستی فعال و نفوذی که بر سه محور استوار بود: (۱) نفوذ نرم فرهنگی و مذهبی در قلمروهای شیعی و فارسی‌زبان شرق، (۲) تضمین امنیت مرزهای شرقی از طریق جذب یا مهار خانات ازبک و (۳) ایجاد تعادل در برابر عثمانی با تکیه بر روابط با قفقاز، چرکس‌ها و روسیه. از این‌رو، منشآت وحید قزوینی را می‌توان بازتاب «سیاست شرقی» صفویان دانست که در آن، ایران به مثابه میانجی قدرت‌های منطقه‌ای ظاهر می‌شود.

الگوی مکاتبات دیپلماتیک این دوره بر پایه داده‌های منشآت وحید قزوینی و از طریق تطبیق آنها با سایر منابع هم‌عصر صفوی نشان می‌دهد که با توجه به منصب فرستندگان نامه‌ها، نهاد پادشاهی در عصر صفوی مهم‌ترین مرکز تصمیم‌گیری در سیاست خارجی بوده است.<sup>۲</sup> فقدان ساختار نهادی مشخص برای امور دیپلماتیک - تا پیش از تأسیس وزارت امور خارجه در دوره قاجار - موجب شد که شاه شخصاً نقش محوری در تعریف و تبیین مناسبات خارجی ایفاء کند (فلور، ۱۳۸۴: ۹۰). از این رو، بیشتر نامه‌های دیپلماتیک مستقیماً از جانب شاه صفوی صادر شده و تنها شمار اندکی از مکاتبات معادل چهار نامه به دست رجال بلندپایه سیاسی نگاشته شده است. نمونه این دیوانیات، پاسخ ذوالفقار خان به حاکم ملتان در هند، نامه‌ای سرشار از ادب دیپلماتیک است که با هدف پاسخ‌گویی به گلایه‌ها و درخواست‌های حاکم ملتان و تلاش برای ترمیم روابط و رفع سوءتفاهم‌ها نگاشته شده است (وحید قزوینی، کتابخانه مجلس، ش ۲۲۶۰: ۹۵-۹۱).

<sup>۱</sup> در این زمینه نک: تصویر شماره ۱

<sup>۲</sup> در این زمینه نک: جدول شماره ۱

در باب زبان دیپلماتیک نیز ۴۶ نامه از ۴۸ نامه منشآت به فارسی نگارش یافته و تنها دو استثناء<sup>۱</sup> دیده می‌شود که به ترکی نوشته شده است. در باره زبان گفتاری و نوشتاری در دربار صفوی، نوشته دلواله قابل توجه است که گرچه زبان گفتاری دربار صفوی ترکی بود، اما فرامین شاه، مکاتبات دولتی، قراردادهای و به طور کلی هر مطلب مهم به فارسی نوشته می‌شد (دلواله، ۱۳۸۴: ۷۲). غلبه مطلق نامه‌های فارسی ارسالی و دریافتی در منشآت‌های این دوره از جمله همین مجموعه بیانگر آن است که دولت‌های پیرامونی در چارچوب فرهنگی و سنتی مشترکی عمل می‌کردند که صفویان در مرکز آن قرار داشتند و دیگر حکومت‌ها پیرامون آن را شکل می‌دادند؛ همان فضایی که صفت گل از آن با تعبیر «یک بستر و چند رؤیا» یاد کرده است (صفت گل، ۱۴۰۰: ۶۲). زبان فارسی در این میان تنها ابزار ارتباطی نبود، بلکه حامل سرمایه فرهنگی و نماد اقتدار سیاسی ایران بود؛ عنصری که نقش زبان را از وسیله‌ای ارتباطی به ابزار سلطه فرهنگی ارتقاء می‌داد. پس باید گفت که منشآت وحید قزوینی نه تنها منبع شناخت روابط سیاسی، بلکه سندی از برتری فرهنگی و زبانی ایران در نظم منطقه‌ای صفوی است.



تصویر شماره ۱. الگوی منطقه‌ای موجود در منشآت وحید قزوینی بر مبنای قلمروهای سیاسی

۱. یک نامه به چرکس‌ها و یک نامه به عثمانی

برآیند داده‌های پژوهش حاضر، الگویی منطقه‌ای را آشکار می‌کند که می‌توان آن را ساختاری چندلایه با محور مرکزی در اصفهان دانست. این ساختار بر سه سطح قابل تحلیل است: ۱. محور مرکزی: شاه و دربار که مرکز تصمیم‌گیری و صدور مکاتبات بودند. ۲. پیرامون‌های فعال: دولت‌های شرقی و شمالی که در مدار نفوذ فرهنگی و سیاسی ایران قرار داشتند (دکن، ماوراءالنهر، چرکس‌ها). ۳. پیرامون‌های مستقل یا متقارن: قدرت‌هایی چون عثمانی و روسیه که رابطه‌ای مبتنی بر موازنه و احتیاط با ایران داشتند. از همین رو، منشآت وحید قزوینی نه تنها تصویرگر شبکه‌ای از روابط سیاسی است، بلکه ساختار فکری و دیپلماتیک صفویان را نیز بازتاب می‌دهد. دولت صفوی در عصر غیاب نهادهای مدرن دیپلماتیک با اتکاء به زبان فارسی، سنت‌های دیوانی و نقش محوری شاه، نظامی منطقه‌ای و بومی را بنا نهاد که هم فرهنگی و هم سیاسی بود. این نظم با فروپاشی اقتدار مرکزی در قرن دوازدهم هجری قمری از میان رفت، اما رد آن به منزله آخرین تلاش دولت صفوی برای حفظ «جهان ایرانی» در قالبی منسجم و منطقه‌محور در منشآت باقی ماند. این سه مؤلفه - نقش محوری شاه، زبان فارسی و سیاست موازنه‌گر - در مجموع شالوده نمونه‌ای از یک «نظم منطقه‌ای بومی» در تاریخ روابط خارجی ایران را شکل می‌دهند.

### نتیجه‌گیری

بررسی منشآت وحید قزوینی نشان داد که این مجموعه نه تنها بازتابی از هنر ترسّل و نشر دیوانی اواخر دوره صفوی است، بلکه یکی از مهم‌ترین منابع برای بازسازی ساختار و کارکرد سیاست خارجی صفویان در عصر شاه عباس دوم و شاه سلیمان به‌شمار می‌آید. داده‌های استخراج شده از این مکتوبات روشن ساخت که صفویان در فضایی پیچیده و چندلایه از مناسبات منطقه‌ای عمل می‌کردند؛ فضایی که در آن، روابط با عثمانی در پرتو عهدنامه ذهاب رنگی از تعادل و سکون داشت، در حالی که جبهه شرقی - شامل هند گورکانی، سلاطین دکن و خانات ماوراءالنهر - صحنه اصلی کنش دیپلماتیک و سیاسی ایران بود. غلبه نامه‌های مربوط به هند و ماوراءالنهر در منشآت گویای آن است که دولت صفوی در پی تثبیت جایگاه خود در شرق، هم به مثابه یک قدرت پناه‌دهنده و داور منازعات منطقه‌ای و هم به عنوان بازیگری فعال در تعیین موازنه‌های قدرت ایفای نقش می‌کرد. از منظر نهادی، منشآت نشان داد که نهاد پادشاهی مهم‌ترین مرجع تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی بود و شاه شخصاً در مکاتبات دیپلماتیک نقش محوری داشت. این امر فقدان یک ساختار مستقل برای روابط خارجی را در دوره صفوی آشکار می‌سازد و بیانگر آن است که دیپلماسی

ایران تا حد زیادی بر اقتدار فردی شاه و منشیان بلندپایه متکی بود. از نظر زبانی و فرهنگی نیز غلبه زبان فارسی در این مکتوبات بیانگر آن است که روابط دیپلماتیک صفویان در چارچوبی مشترک از سنت‌های ایرانی-اسلامی صورت می‌گرفت و ایران به مثابه کانون یک «جهان فرهنگی مشترک» خود را محور این ارتباطات می‌دانست. فرجام سخن اینکه منشآت با تنوع موضوعی و جغرافیایی نامه‌ها، تصویری روشن از نگرش نخبگان صفوی به مقولاتی چون قدرت، تهدید، همسایگی و دیپلماسی به دست می‌دهد. این مجموعه نشان می‌دهد که صفویان، علی‌رغم محدودیت‌های نهادی و بحران‌های رو به گسترش داخلی، همچنان در عرصه سیاست خارجی کنشگرانی فعال بودند و با بهره‌گیری از ابزار مکاتبه در پی تثبیت جایگاه خود در منظومه قدرت‌های منطقه‌ای بودند. بنا بر این، منشآت وحید قزوینی را می‌توان منبعی اصیل و کمتر کاوش‌شده دانست که ابعاد تازه‌ای از دیپلماسی صفویان را آشکار می‌سازد و می‌تواند در کنار دیگر منشآت‌ها و منابع آن عصر یکی از بنیان‌های بازنگری در فهم ما از روابط خارجی ایران در سده یازدهم و دوازدهم هجری قمری باشد.

## منابع و مأخذ

### فارسی:

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیک، ۱۳۳۷، *تذکره آتشکده*، به‌کوشش: سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه نشر کتاب.
- ابراهیمی، الهه و حمیدرضا ثنائی، نقش دریای خزر و منطقه قفقاز در مناسبات تجاری عصر صفوی، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۹۷، دوره ۲۱، شماره ۸۱، صص ۱۰۰-۸۱.
- ایرانی، نفیسه، ۱۳۹۵، *کهن‌ترین فرهنگ‌نامه فارسی دانش استیفا: تصحیح و تحلیل بخش لغات و مصطلحات المرشد فی‌الحساب*، تهران: میراث مکتوب.
- برازش، امیرحسین، ۱۳۹۲، *روابط سیاسی دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه*، تهران: امیرکبیر.
- بیانی، مهدی، ۱۳۶۳، *احوال و آثار خوشنویسان*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- تاورنیه، ژان باتیست، ۱۳۳۶، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: ابوتراب نوری، تهران: سنایی.
- ثواقب، جهانبخش، ۱۳۸۰، *تاریخ نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مأخذ*، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- حزین لاهیجی، محمدعلی، ۱۳۷۵، *تذکره المعاصرین*، به‌کوشش: معصومه سالک، تهران: نشر سایه.
- خاتون‌آبادی، سید عبدالحسین الحسینی، ۱۳۵۲، *وقایع‌السنین و الاعوام*، به‌کوشش: محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- خطیبی، حسین، ۱۳۷۵، *فن‌نشر در ادب پارسی*، تهران: زوار.

- دلاواله، پیترو، ۱۳۸۴، *سفرنامه پیترو دلاواله*، ترجمه: شعاع‌الدین شفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دولافوز، ث. ف، ۱۳۱۶، *تاریخ هند*، ترجمه: سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: نشر کمیسیون معارف.
- رستگار فسایی، منصور، ۱۳۹۵، *انواع نثر فارسی*، چاپ ششم، تهران: سمت.
- رویمر، رهانس روبرت، ۱۳۸۰، *ایران در راه عصر جدید- تاریخ ایران از سال ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰م*، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.
- سانسون، مارتین، ۱۳۴۶، *سفرنامه سانسون*، ترجمه: تقی تفضلی، تهران: ابن سینا.
- شاردن، ژان، ۱۳۴۵، *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه: محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- ، ۱۳۷۲، *سفرنامه شاردن*، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: توس.
- شاملو، ولی قلیخان، ۱۳۷۱، *قصص الخاقانی*، به کوشش: سید حسن سادات‌ناصری، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صبا، مولوی محمد مظفر حسین، ۱۳۴۳، *تذکره روز روشن*، به کوشش: محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران: انتشارات کتابخانه رازی.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۳، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: فردوس.
- صفت‌گل، منصور، ۱۴۰۰، *الگوی نوین سیاست خارجی ایران در آستانه دوره تجدد آغازین: نظم تازه منطقه‌ای صفوی و نظام جهانی*، مجموعه مقالات سومین کنفرانس تاریخ روابط خارجی ایران و مناطق پیرامونی، به کوشش: سید محمدکاظم سجادپور، تهران: وزارت امور خارجه.
- ، ۲۰۲۳، *بیاض دفترخانه همایونی دولت ایران عصر صفوی*، توکیو: دانشگاه توکیو.
- فلور، ویلم، *تاریخچه وزارت امور خارجه در ایران*، فصلنامه *تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۸۴، شماره‌های ۲۴ و ۲۵، صص ۸۹-۱۰۲.
- قریب، قاسم، عوامل مؤثر بر روابط صفویان و گورکانیان، فصلنامه *تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۷، سال ۱۹، شماره ۷۴، صص ۴۹-۲۱.
- کارری، جملی، ۱۳۴۸، *سفرنامه کارری*، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کمپفر، انگلبرت، ۱۳۶۰، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه: کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- کولاگینا، لودمیلا و لینا دونایوا، ۱۳۸۸، *تاریخ شکل‌گیری مرزهای روسیه با ایران*، ترجمه: بهرام امیراحمدیان، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- مشیزی بردسیری، محمدسعید، ۱۳۶۹، *تذکره صفویه کرمان*، به تصحیح: محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، تهران: علم.
- میرزا سمیعا، ۱۳۶۸، *تذکره‌الملوک*، به کوشش: محمد دبیرسیاقی، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
- میرزا محمدشفیع و دیگران (جمعی از کاتبان و نویسندگان دوره صفوی)، ۱۴۰۰، *منشآت و مکاتیب عصر صفوی*، به تصحیح و بررسی: غلامحسین مهربانی، تهران: میراث فرهیختگان.
- نصرآبادی، محمدطاهر، ۱۳۷۹، *تذکره نصرآبادی*، به کوشش: احمد موفق‌یزدی، یزد: انتشارات دانشگاه یزد.
- نصیری، محمدابراهیم، ۱۳۷۳، *دستور شهرباران*، به تصحیح: محمدنادر نصیری‌مقدم، تهران: بنیاد موقوفات افشار.

نوایی، عبدالحسین، ۱۳۶۳، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵* ق، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

-----  
۱۳۶۸، *نادر شاه و بازماندگانش، همراه با نامه های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری*، تهران: زرین.

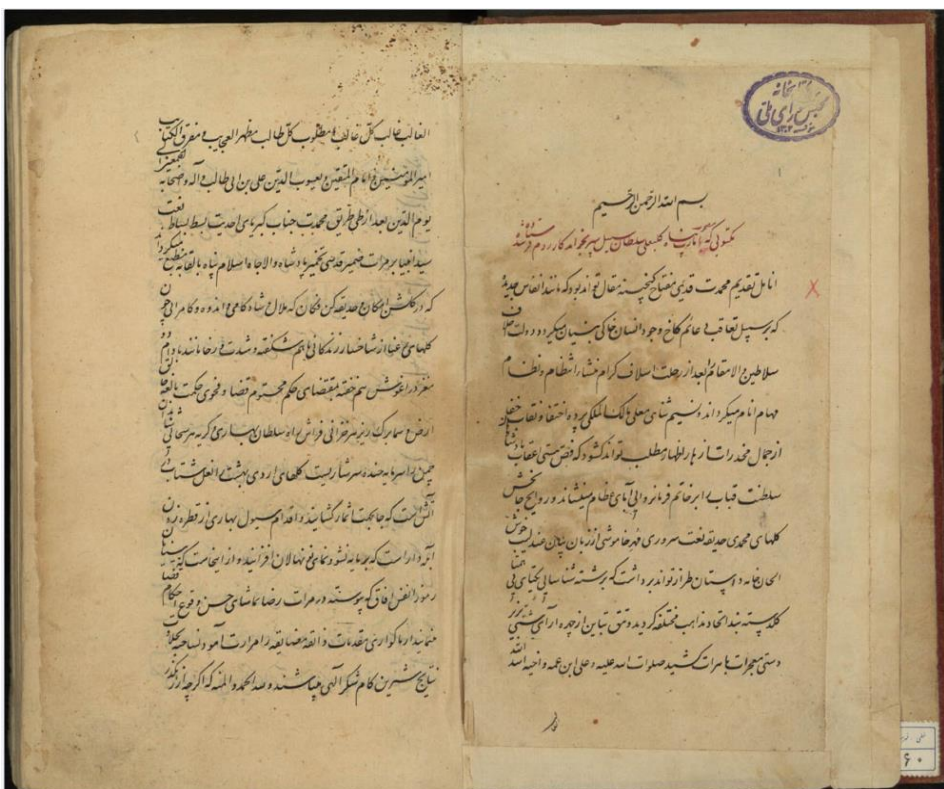
واحد، اسدالله، انشاء و ترسل و اقسام آن، *نامه پارسی*، ۱۳۸۳، شماره ۳۳.

وحید قزوینی، محمدطاهر، ۱۳۸۳، *تاریخ جهان آرای عباسی*، به کوشش: سید سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

وحید قزوینی، محمدطاهر، *مجموعه مراسلات*، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۲۲۶۰ [نسخه خطی]، تاریخ کتابت ۱۱۲۵ ق، کاتب: محمدحسین.

-----  
۱۳۲۹، *عباسنامه (شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی)*، به تصحیح: ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داوودی.

হারدی، پی، ۱۳۶۹، *مسلمانان هند و بریتانیا*، ترجمه: حسن لاهوتی، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی.



تصویر شماره ۱. بخشی از مکتوبی که امارت پناه کلبعلی سلطان سیل سِپَر به خواندگار روم فرستاده است. صفحات آغازین نسخه خطی مجموعه *مراسلات (منشآت)*، کتابخانه مجلس به شماره ۲۲۶۰



تصویر شماره ۲. بخشی از سواد فتح نامه که بعد از استیصال جماعت داراشکوه والی ولایت

هندوستان به ممالک محروسه نوشته شده است.

نسخه خطی مجموعه مراسلات (منشآت) کتابخانه مجلس به شماره ۲۲۶۰

## نخستین پرونده مورد رسیدگی در شورای امنیت شکایت ایران از اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۴۶-۱۹۴۵م.)

محمد تقی حسینی<sup>۱</sup>

### چکیده

شکایت دولت ایران از اتحاد جماهیر شوروی در خصوص مداخله در امور داخلی ایران و عدم تخلیه قوای نظامی از آذربایجان، نخستین پرونده‌ای بود که طی سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۴۵م. در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار گرفت و به آزمونی برای سنجش کارآمدی این نهاد نوپا تبدیل شد. این پژوهش با رویکردی تاریخی-تحلیلی، ضمن تبیین بستر سیاسی بحران و نقش قدرت‌های بزرگ در دوران آغازین جنگ سرد، بر ابعاد حقوقی و پیامدهای رویه‌ساز این پرونده در شورای امنیت تمرکز دارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که رسیدگی به «مسئله ایران» فراتر از حل یک مناقشه منطقه‌ای به کارگاهی عملی برای تدوین و تثبیت رویه‌های بنیادین شورای امنیت بدل گردید. بسیاری از رویه‌های جاری در کار شورای امنیت برای اولین بار در جریان رسیدگی به «مسئله ایران» ایجاد شدند و برای ادامه کار این شورا تثبیت گردیدند. دولت ایران با اتخاذ دیپلماسی بین‌المللی و مذاکرات مستقیم دوجانبه (بهره‌گیری از فشار بین‌المللی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و هم‌زمان با مذاکره مستقیم با اتحاد جماهیر شوروی) موفق به تخلیه خاک ایران از قوای شوروی و حفظ تمامیت ارضی کشور شد. شورای امنیت نیز توانست در نخستین تجربه خود با عبور از بن‌بست‌های آیین‌نامه‌ای در اولین موضوعی که در دستور کار آن قرار گرفت، نقش مؤثری ایفاء کند.

### واژگان کلیدی:

ایران، اتحاد جماهیر شوروی، پهلوی دوم، سازمان ملل متحد، شورای امنیت، بحران آذربایجان، شکایت، نخستین پرونده.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۱۹

<sup>۱</sup>مدیرکل اسبق آموزش وزارت امور خارجه، تهران - ایران. Mthosseini43@gmail.com

این مقاله به اختصار در هفتمین کنفرانس تاریخ روابط خارجی با محوریت "چندجانبه‌گرایی در تاریخ روابط خارجی" سال ۱۴۰۲ در مرکز پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ارائه شده بود.



## مقدمه

در نیمه اول قرن بیستم میلادی وقوع دو جنگ ویرانگر فراگیر، چهره جهان را تغییر داد و متعاقب این دو جنگ، سازمان‌هایی در رابطه با حفظ صلح و امنیت جهانی به‌وجود آمدند. جامعه ملل متعاقب جنگ جهانی اول و انعقاد پیمان ورسای در سال ۱۹۱۹م. پدید آمد و با پایان یافتن جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵م. سازمان ملل متحد بنیاد نهاده شد؛ هر دو سازمان با هدف حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با تکیه بر امنیت دسته‌جمعی شکل گرفتند. نکته قابل توجه این است که در هر دو سازمان اولین شکایتی که از سوی یک دولت عضو صورت پذیرفت، شکایت ایران بود و هر دو شکایت نیز علیه همسایه شمالی؛ اتحاد جماهیر شوروی بود. شکایت ایران در جامعه ملل در سال ۱۹۲۰م. در رابطه با اشغال انزلی توسط نیروهای بلشویک و اقدامات این نیروها در ارتباط گرفتن با گروه‌های شورشی و اعلام موجودیت جمهوری سوسیالیستی ایران در رشت و همچنین تشدید تبلیغات مرام کمونیستی در این بخش از کشور بود. شکایت ایران در سازمان ملل متحد به سال ۱۹۴۵م. نیز متعاقب به‌وجود آمدن غائله آذربایجان و ممانعت نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از اعزام قوای نظامی ایران به این منطقه و در ادامه عدم تمایل به خروج نیروهای شوروی از خاک ایران صورت گرفت. هم شورای جامعه ملل و هم شورای امنیت سازمان ملل متحد به این موضوع ورود کردند و اقداماتی را به انجام رساندند. قابل توجه است که شیوه رسیدگی این دو سازمان با توجه به حیطه اقتدار آنها، مقررات تنظیم‌کننده و همچنین شرایط پیرامونی تفاوت‌های آشکاری دارد. شکایت ایران در جامعه ملل پیش‌تر در مقاله دیگری مورد بررسی قرار گرفته و اما در نوشتار حاضر، موضوع شکایت ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد بررسی خواهد شد.

## پیشینه پژوهش

شکایت ایران از اتحاد جماهیر شوروی به عنوان نخستین پرونده در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل متحد، همواره از دو منظر «تاریخ دیپلماسی» و «رویه حقوقی بین‌المللی» مورد توجه پژوهشگران بوده است. ادبیات این حوزه را بر اساس منابع موجود در متن می‌توان به شرح زیر طبقه‌بندی کرد: ۱- اسناد سازمان ملل متحد و آرشیو وزارت امور خارجه ایران؛ در این بخش تمرکز بر اسناد دست‌اول و آرشیوی است. مبنای اصلی تحلیل در این نوشتار، بررسی دقیق اسناد سازمان ملل متحد، مشروح گزارش‌های جلسات شورای امنیت و

مکاتبات رسمی میان دولت‌های طرف مناقشه با دبیرکل و رئیس شورای امنیت است. همچنین بازخوانی نطق‌های ایراد شده توسط نمایندگان کشورها و واکاوی سایر اسناد مرتبط که در بایگانی سازمان ملل متحد و مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران نگهداری می‌شوند.<sup>۲</sup> - بررسی‌های تاریخی و خاطرات دیپلماتیک؛ بخشی از ادبیات موجود پیرامون موضوع شکایت ایران، بر واکاوی‌های تاریخی و خاطرات بازیگران اصلی این رویداد استوار است. سید حسن تقی‌زاده (۱۳۷۹) در کتاب "زندگی طوفانی" روایتی دست اول از فضای حاکم بر هیئت نمایندگی ایران ارائه می‌دهد. وی به طور مشخص به فشارهای سیاسی وارده بر نمایندگان، تردیدهای اولیه قدرت‌های غربی (آمریکا و انگلستان) در حمایت از طرح شکایت و تعارض میان تصمیمات مرکز (قوام‌السلطنه در تهران) و اقدامات نمایندگان ایران در نیویورک می‌پردازد. در رویکردی سندمحور، کاوه بیات (۱۳۹۶) در کتاب "روزشمار غائله" و اثر متأخر خود "آذربایجان در موج خیز تاریخ" (۱۴۰۱) با اتکاء به اسناد آرشیوی، ترتیب زمانی وقایع را بازسازی کرده است. تمرکز اصلی بیات بر تشریح ممانعت ارتش سرخ از ورود نیروهای نظامی ایران به منطقه است؛ عاملی که به زعم او محرک اصلی بین‌المللی شدن بحران و ارجاع آن به شورای امنیت بود. افزون بر این، رسول جعفریان (۱۳۷۹) در کتاب "بحران آذربایجان (سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵): خاطرات مرحوم میرزا عبدالله مجتهدی" زاویه دید متفاوتی را ارائه می‌کند. این اثر با محوریت یادداشت‌های یک شاهد عینی جزئیات دقیقی از وضعیت داخلی منطقه، نقش فرقه دموکرات و عمق نفوذ شوروی را به تصویر می‌کشد که زمینه‌های داخلی طرح شکایت ایران در مجامع بین‌المللی را تبیین می‌کند. تحلیل‌های حقوقی و رویه‌های شورای امنیت؛ دسته دوم پژوهش‌ها، بر واکاوی ابعاد حقوقی و نقش این پرونده در تأسیس رویه‌های اولیه شورای امنیت تمرکز دارند. ادوارد راسل براون (۱۹۵۱) در پژوهشی با عنوان "مسئله ایران در پیشگاه شورای امنیت" به تحلیل رویه نمایندگان شوروی (ویشینسکی<sup>۱</sup> و گرومیکو<sup>۲</sup>) و چالش حقوقی «غیبت عضو دائم» در جلسات شورا پرداخته است. استدلال براون بر این پایه استوار است که رسیدگی به این پرونده رویه‌ای را تثبیت کرد که به موجب آن غیبت یک عضو دائم (اتحاد جماهیر شوروی) مانع از مشروعیت جلسات و ادامه کار شورا نمی‌شود. از سوی دیگر، فریده شایگان (۱۳۹۹) در کتاب "ایران و شورای امنیت" جنبه‌های دیگری از این رویه‌سازی به‌ویژه مفهوم «تداوم دستور کار» را بررسی کرده است. وی تبیین می‌کند که چگونه شورا حتی پس از درخواست رسمی دولت

<sup>۱</sup>. Andrei Januaryevich Vyshinsky

<sup>۲</sup>. Andrei Andreyevich Gromyko

شاکی (ایران) مبنی بر استرداد شکایت و خروج پرونده از دستور کار با استناد به اختیارات خود تصمیم گرفت که موضوع را همچنان در دستور کار حفظ کند؛ تصمیمی که به نوبه خود یک سابقه حقوقی مهم در تاریخ شورای امنیت محسوب می‌شود. ۴- **مطالعات بین‌المللی و جنگ سرد**؛ گروه چهارم از متون، بحران آذربایجان را در چارچوب کلان‌تر روابط بین‌الملل و به عنوان نقطه آغازین جنگ سرد تحلیل کرده‌اند. پژوهشگرانی نظیر لوئیس فاوست (۲۰۲۲) و گری هس (۱۹۷۴) بر این باورند که ایستادگی شورای امنیت در صدور قطعنامه‌های ۲ و ۳ و ۵ (در سال ۱۹۴۶ م.) فراتر از یک موضوع منطقه‌ای، آزمونی حیاتی برای سنجش کارآمدی این نهاد نوپا بود و الگویی برای مداخلات سازمان ملل در بحران‌های بین‌المللی بعدی ایجاد کرد.

مقاله حاضر با تلفیق این دیدگاه‌ها و عبور از تحلیل‌های تک‌بعدی نتیجه می‌گیرد که موفقیت ایران حاصل به کارگیری هوشمندانه یک استراتژی دوگانه بود؛ بدین معنا که دولت ایران با بهره‌گیری هم‌زمان از اهرم فشار بین‌المللی (دیپلماسی چندجانبه در شورای امنیت) و تداوم مذاکرات مستقیم با مسکو (دیپلماسی دوجانبه) نه تنها موفق به وادارسازی نیروهای شوروی به خروج و حفظ تمامیت ارضی کشور شد، بلکه به تثبیت جایگاه حقوقی و اقتدار شورای امنیت در نخستین آزمون جدی خود نیز کمک شایانی کرد.

### شکل‌گیری بحران

با بروز فائله آذربایجان و شکل‌گیری حکومت خودخوانده فرقه دمکرات به رهبری جعفر پیشه‌وری در سال ۱۳۲۴ ش. بحرانی در این ناحیه مهم در شمال ایران شکل گرفت که تمامیت ارضی کشور را مورد تهدید قرار داد. دولت مرکزی در صدد برآمد تا نیروهای نظامی را برای سرکوب شورشیان راهی آذربایجان کند. اما ارتش شوروی که از شهریور ۱۳۲۰ و با اشغال ایران از سوی متفقین در ایران حضور داشت، مانع از عبور نیروهای نظامی ایران گردید و به آنها اجازه نداد که از شریف‌آباد قزوین فراتر بروند و در این منطقه متوقف شدند. سایر اقدامات روس‌ها در ارتباط با بحران آذربایجان از جمله حضور کنسول شوروی در کنگره خلق آذربایجان و کمک به استقرار دولت خودمختار پیشه‌وری به طور آشکار در جهت تضعیف استقلال و تمامیت ارضی کشور و حمایت از تجزیه این منطقه مهم از خاک ایران بود.

ایران برای حل این بحران تلاش کرد تا از همه ابزارهای دیپلماتیک استفاده کند. از جمله اینکه از دو قدرت غربی آمریکا و انگلیس به عنوان هم‌پیمانان شوروی درخواست کرد

که در این موضوع ورود کرده و به حل بحران کمک کنند. دولت‌های یادشده با ارسال یادداشت‌های دیپلماتیک به دولت شوروی خواستار آن شدند که آن دولت به فرماندهی نیروهای خود در ایران دستور دهد که مانع از حرکت قوای ایرانی به سمت آذربایجان نشود. هر دو دولت فرض را بر این گرفتند که نیروهای شوروی مستقر در خاک ایران به طور خودسرانه از حرکت نیروهای ایرانی به طرف آذربایجان جلوگیری کرده‌اند. دولت شوروی با انکار نقش خود در قضایای آذربایجان، اتفاقات رخ داده در این استان شمالی ایران را حرکتی مردمی برای احقاق حقوق دمکراتیک توصیف کرد که فاقد وصف قیام مسلحانه است. بنابراین، از نظر اتحاد جماهیر شوروی اعزام نیروهای نظامی ایران به این منطقه نه تنها سودمند نبود، بلکه موجب قتل عام مردم می‌گردید.

### نخستین دستور کار شورای امنیت سازمان ملل

ایران در عین حال که در پی حل مشکل خود با روس‌ها بود، متوجه استفاده از سازوکارهای بین‌المللی نیز گردید. در این زمان، سازمان ملل متحد در حال شکل‌گیری بود و هنوز در مراحل ابتدایی کار خود قرار داشت. برخلاف جامعه ملل که ایران از سازوکار مقدماتی تشکیل آن محروم شده بود، در مذاکرات منشور و ایجاد و سازوکارهای تأسیس سازمان ملل، ایران یکی از کشورهای بنیانگذار محسوب می‌شد. ایران تلاش کرد تا برخی از مکانیزم‌های حل‌وفصل اختلافات که پیش از آن در میثاق جامعه ملل وجود داشت، در منشور ملل متحد نیز گنجانده شوند.

در این زمان دولت حکیم‌الملک در ایران بر سر کار بود که چندان مورد عنایت روس‌ها نبود. حکیمی خواهان طرح شکایت در سازمان ملل بود و بنا به قول تقی‌زاده تا انجام آن نیز در سمت خود باقی ماند. آنطور که سید حسن تقی‌زاده در خاطرات خود نوشته است، دولت‌های انگلیس و آمریکا در ابتدا با طرح موضوع در سازمان ملل مخالف بودند و به‌ویژه انگلیسی‌ها تلاش گسترده‌ای آغاز کردند تا از این کار جلوگیری کنند، زیرا بر این باور بودند که سازمان ملل مانند یک نوزاد نوپا است و طرح این موضوع می‌تواند بحرانی به‌وجود آورد و به تعبیر وی کمر این سازمان را در همین ابتدای شکل‌گیری بشکنند. بر اساس آنچه تقی‌زاده نقل می‌کند؛ آنها در روزهای آخر ماه دسامبر ۱۹۴۵م. به تلاش‌های خود افزودند و به تهران فشار زیادی آوردند که از این کار صرف‌نظر کند. اما علیرغم این فشارها، در آخرین ساعات روز ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵م. و در زمانی که تقریباً فرصت برای ثبت موضوعات دستور کار سپری

شده بود، این شکایت ثبت شد و در دستور کار شورای امنیت قرار گرفت. حکیم‌الملک از سوی روس‌ها و حزب توده نیز تحت فشار قرار داشت و سرانجام مجبور به استعفاء گردید. اما بنا به نقل تقی‌زاده تا زمان ثبت شکایت در برابر این فشارها مقاومت کرد و بعد از اینکه از ثبت شکایت اطمینان پیدا کرد، استعفاء داد (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۸۹). روس‌ها هیچ‌گونه تمایلی به همکاری با حکیم‌الملک نداشتند و تقاضای سفر وی به مسکو را هرگز نپذیرفتند.

با وجود مخالفت‌های اولیه انگلستان و آمریکا، در پی پافشاری ایران و قرار گرفتن موضوع در دستور کار، این کشورها نیز به حمایت از مواضع ایران برخاستند. ایران تردید داشت که موضوع را در کدام ارگان سازمان ملل؛ در شورای امنیت یا مجمع عمومی مطرح کند. در این هنگام هنوز سازوکار این ارگان‌ها روشن نبود، اما دیپلمات‌های ایران تلاش‌های خود را در این زمینه شدت بخشیدند. نصرالله انتظام با پل هنری اسپاک<sup>۱</sup> رئیس مجمع عمومی (وزیر خارجه بلژیک) مشورت کرد. وی توصیه می‌کند که موضوع در مجمع عمومی مطرح شود. تقی‌زاده نیز با گلدوین جب<sup>۲</sup> دبیر اجرایی کمیسیون آمادگی سازمان ملل<sup>۳</sup> و وزیر امور خارجه آمریکا و فرانسه در این رابطه مشورت کرد. گلدوین جب در این مشورت‌ها توصیه می‌کند که ایران شکایت خود را نزد شورای امنیت ارائه کند که از سازوکار اجرایی برخوردار است (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۹۲). ایران این نظر را پذیرفت و متعاقب آن شکایت خود را به شورای امنیت ارائه کرد. ایران در عین حال از فرصت مجمع عمومی نیز در این رابطه استفاده کرد و نماینده ایران در سخنرانی خود در آنجا بحران پدید آمده را مشمول ماده ۱۴ منشور توصیف کرد و خواهان رسیدگی سازمان ملل گردید. به عبارت دیگر، این موضوع را در حیطه رسیدگی مجمع عمومی نیز ذکر کرد. به این ترتیب، موضوع شکایت ایران از شوروی در دستور کار شورای امنیت قرار گرفت و شورا به رسیدگی این موضوع پرداخت. اولین جلسه شورای امنیت روز ۱۷ ژانویه ۱۹۴۶ تشکیل شد و ایران شکایت خود را ذیل ماده ۳۵ منشور به شورا ارائه کرد.

ایران در این شکایت علاوه بر اینکه مدعی بود اتحاد جماهیر شوروی مرتکب نقض مواد مختلف منشور ملل متحد در رابطه با حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات گردیده و این اقدام تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی است، همچنین معتقد بود که پیمان اتحاد سه جانبه

<sup>۱</sup>. Paul Henry Spaak

<sup>۲</sup>. Gladwyn Jebb

<sup>۳</sup>. در این زمان هنوز سازمان شکل نگرفته بود و کمیسیون مقدماتی در حال فراهم کردن سازوکار آن بود. بنابراین دبیرکل نیز برای سازمان ملل انتخاب نشده بود و گلدوین جب دبیر اجرایی کمیسیون آمادگی سازمان ملل بود.

نیز مورد نقض قرار گرفته است. می‌دانیم که این پیمان چهار ماه پس از اشغال ایران در ۹ بهمن ۱۳۲۰/۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ بین بریتانیا، اتحاد جماهیر شوروی و ایران منعقد شد. در فصل اول این پیمان، دولت‌های متفق متعهد شدند که به طور مشترک یا انفرادی حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارند. در فصل چهارم توافق شد که نیروهای دریایی و زمینی و هوایی خود را به هر میزان که لازم بدانند و تا آنجا که مقتضیات استراتژیک اجازه دهد، در خاک ایران نگه دارند. نقاط محل استقرار این نیروها با موافقت دولت ایران تعیین گردد. به موجب این معاهده حضور نیروهای متفق در ایران اشغال نظامی محسوب نمی‌شود و ایران نیز نه به‌عنوان یک کشور اشغال شده، بلکه به‌عنوان یکی از اعضای متفقین شناخته می‌شود. امور داخلی ایران از قبیل ادارات، نظم و امنیت داخلی و مسائل اقتصادی به حضور این نیروها ارتباطی نداشت و نباید مزاحمتی از این ناحیه ایجاد می‌شد. همچنین سران سه دولت در کنفرانس تهران بر حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی ایران تأکید کرده و بر تعهد خود مبنی بر تخلیه ایران در پایان مخاصمات تأکید کرده بودند؛ این موارد در شکایت ایران مورد توجه قرار گرفته بود.

در دومین جلسه شورای امنیت (۲۵ ژانویه ۱۹۴۶) اعضاء به اتفاق آراء قرار گرفتن نامه ایران در دستور کار را تصویب کردند. ویشینسکی نماینده شوروی نیز با این موضوع مخالفت نکرد، اما بر این نظر بود که قرار گرفتن موضوع در دستور کار شورای امنیت به معنی ورود به محتوای موضوع نیست و صرفاً برای آن است که بررسی شود که آیا موضوع به لحاظ شکلی قابلیت بررسی در شورا را دارد؟

ایران نیز هنوز به این اطمینان نرسیده بود که شکایت در شورای امنیت را دنبال کند. در تمام مدت رسیدگی همواره این تردید در ادامه یا توقف پیگیری شکایت از ناحیه ایران دیده می‌شود و در موارد زیادی اختلاف نظر بین مرکز و نمایندگی بر سر ادامه یا توقف شکایت نمایان است. تقی‌زاده در خاطرات خود بیان می‌کند که: «وقتی جلسه شورای امنیت تشکیل شد و شکایت ما در آنجا طرح گردید، من نطق مفصلی با دلایل و براهین برای اثبات مدعای خودمان در آنجا کردم. ویشینسکی هم نطق مفصلی در رد آن کرد. در این بین از تهران تلگرافی از قوام السلطنه که رئیس‌الوزرا شده بود، رسید که تقاضای خودداری از طرح شکایت و مجادله شدید می‌کرد. آن تلگراف روزی به دست من رسید که بعد از ظهر آن روز می‌بایستی در شورای امنیت به مباحثه و مجادله برویم. چون همه دستور کار معین شده بود من از نصفه راه برنگشتم و به جنگ رفتم. ولی در صدد برآمدیم که اگر پیشنهاد مذاکره مستقیم بین ایران و روس به میان آمد از قبول آن خودداری نکنیم» (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۰۰).

### فرایند رسیدگی در شورای امنیت

به پیشنهاد مصر از ایران نیز دعوت شد تا بدون حق رأی در جلسه شرکت کند. این پیشنهاد منطبق با ماده ۳۱ منشور ملل متحد بود که برای کشورهای طرف دعوا این امکان را فراهم می‌کند که در جریان رسیدگی شورا حضور پیدا کرده و نظرات خود را به اطلاع شورا برسانند (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۰۰). متعاقب این تصمیم، نماینده ایران در جلسات سوم و پنجم (۲۸ و ۳۰ ژانویه ۱۹۴۶ م.) شورای امنیت حضور پیدا کرد و مطالب خود را ارائه داد. او پیش از این در ۲۶ ژانویه ۱۹۴۶ با ارسال نامه‌ای مطالب را برای توجه شورای امنیت ارسال کرده بود. دعوت از نماینده ایران برای حضور در جلسه شورای امنیت و طرح دیدگاه‌های خود به رویه‌ای تبدیل شد که تاکنون ادامه دارد و شورای امنیت در هر دعوایی که نزد آن شورا مطرح می‌شود، در انطباق با ماده ۳۰ منشور برای نمایندگان کشورهای طرف دعوا این امکان را فراهم می‌کند که در جریان رسیدگی در جلسه شرکت کنند و نظرات خود را به اطلاع شورا برسانند.

نماینده ایران طی سخنرانی خود در جلسه شورای امنیت، مقامات شوروی را به نقض حقوق بین‌الملل، اصول منشور و پیمان اتحاد سه‌جانبه و اعلامیه سران سه دولت متهم کرد و توضیح داد که اتحاد شوروی از طریق نیروهایی که در ایران مستقر هستند؛ با مداخله در امور داخلی ایران، اختلال در حیات اقتصادی کشور، رفت‌وآمد شهروندان به گونه‌ای که عبور و مرور اتباع ایران صرفاً با مجوز نیروهای شوروی ممکن است، اصول منشور و حقوق بین‌الملل و مفاد پیمان سه‌جانبه و بیانیه سران را زیر پا گذاشته است. تقی‌زاده نماینده ایران عدم اجازه تردد به نیروهای نظامی ایران توسط نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و محروم کردن دولت ایران از اعمال حاکمیت به مناطقی از خاک خود و حمایت از آشوبگران را نقض حاکمیت ایران توصیف کرد. او در مورد طی شدن مواردی که منشور برای حل و فصل اختلافات قبل از طرح آن در شورای امنیت پیش‌بینی کرده بود نیز گفت که دولت ایران همه این موارد را دنبال کرده است که در پی عدم همکاری اتحاد شوروی نتیجه‌ای در بر نداشته است. نماینده شوروی با رد همه موارد مطرح‌شده از جانب نماینده ایران، بر این نکته تأکید کرد که اعزام نیروهای نظامی ایران به آذربایجان موجب خونریزی و کشتار می‌شده است و نیروهای شوروی برای جلوگیری از این اتفاق از تردد آنها جلوگیری کرده‌اند. وی با متناقض خواندن مکاتبات و اظهارات نماینده ایران، حتی مدعی شد که نماینده ایران خودسرانه این موضوع را در شورای امنیت مطرح کرده است و دولت ایران با ارسال نامه‌ای از اینکه از تردد نیروها جلوگیری شده است، قردرانی کرده است! موضوعی که البته از سوی

نماینده ایران قاطعانه رد شد.<sup>۱</sup> همچنین نماینده اتحاد جماهیر شوروی تبادل نامه‌ها را به معنی مذاکره تلقی می‌کرد که یکی از طرق حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات است. ویشنسکی ضمن اینکه صلاحیت شورای امنیت را برای رسیدگی به این موضوع زیر سؤال برد، طرح موضوع در شورای امنیت را نیز غیرضروری و بازی سیاسی عنوان کرد و خواهان کنار گذاشته شدن موضوع از دستور کار شورای امنیت بود. این جلسه به مبادلات تند و در مواردی غیردیپلماتیک اظهارات نمایندگان شوروی و ایران تبدیل شد و به عبارتی سخنرانی‌های طولانی طرفین حوصله اعضاء را به سر می‌برد. نماینده شوروی در مواردی نزاکت دیپلماتیک را کنار نهاد و توهین‌های آشکاری به نماینده ایران و همچنین به مردم ایران روا داشت. او در جایی از سخنان خود به صراحت گفت که مردم ایران قابل اعتماد نیستند! و سخنان و اقدامات نماینده ایران را اقداماتی در اجرای خواست دیگر قدرت‌های شورای امنیت توصیف کرد. بعضی از نویسندگان با اشاره به توهین‌آمیز بودن سخنان نماینده شوروی اظهار داشته‌اند که تنها در صورتی می‌توان چنان عبارات توهین‌آمیزی را بر زبان آورد که نماینده یک کشور خود را بسیار برتر از طرف مقابل خود فرض کند (Brown, 1951: 36).

نماینده ایران هم زمان با اینکه موارد شکایت خود را از اتحاد جماهیر شوروی نزد شورای امنیت دنبال می‌کرد، در عین حال، خواهان انجام مذاکره دوجانبه با روسیه برای حل و فصل موضوع بود. برای همین منظور از نمایندگان مصر و چین تقاضا کرد که در نطق خود دعوت به مذاکره را مطرح کنند. اما آنگونه که سید حسن تقی‌زاده نماینده ایران عنوان می‌کند، آنها از این کار خودداری کردند و لذا تقی‌زاده در نطق خود این نکته را مطرح کرد که اگر روس‌ها بخواهند وارد مذاکره شوند و شورا نیز چنین توصیه نماید، ایران آمادگی دارد که در این زمینه با شوروی به طور مستقیم مذاکره کند، اما در عین حال تأکید کرد که موضوع در دستور کار شورا باقی بماند و نتایج مذاکرات ظرف مدت معقولی به شورا گزارش شود (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۰۲).

<sup>۱</sup>. نماینده ایران در رد دلایل نمایندگی شوروی مطالب زیادی عنوان کرد و از جمله در مورد ادعای ویشنسکی مبنی بر رضایت و قدردانی دولت ایران از توقف عزیمت نیروهای مسلح این کشور به تبریز استدلال‌های زیادی آورد. نماینده شوروی برای اثبات نظر خود، تصویر نامه‌ای را نشان داد که مدعی بود همان نامه ارسالی از جانب دولت ایران به سفیر شوروی در تهران است. تقی‌زاده این ادعا را قاطعانه رد کرد و گفت که چنین چیزی که دولت ایران از اقدام شوروی مبنی بر توقف نیروهایش برای رفتن به تبریز و نقض حاکمیت ایران قدردانی کرده باشد، ابدأ امکان‌پذیر و قابل باور نیست و حتی اگر چنین نامه‌ای در اختیار نماینده شوروی قرار داشته باشد، حتماً متنی مخدوش و احتمالاً ترجمه اشتباه از هر نامه ایران است. او به تأکید گفت: محال است که دولت ایران چنین کاری کرده باشد و این موضوعی است که عقل هم آن را قبول نمی‌کند.

شوروی در این زمان وضعیت مساعدی در شورای امنیت نداشت. در مقابل، ایران از حمایت سایر اعضای دائم شورای امنیت برخوردار بود. علاوه بر این، طرح شکایت به گونه‌ای بود که شوروی نمی‌توانست از حق وتو در مورد آن استفاده کند.<sup>۱</sup> نماینده شوروی تا زمانی که در جلسات حضور داشت، سعی می‌کرد که از حیثه مسائل آئین کاری عبور نکند و تأکید خود را بر غیرضروری بودن این شکایت و نیز عدم صلاحیت شورای امنیت برای رسیدگی به آن قرار داده بود. نمایندگان انگلیس و آمریکا نیز مراقب بودند که موضوع به گونه‌ای مطرح نشود که امکان استفاده از حق وتو را برای شوروی فراهم کند. در این مسیر آنان چندین بار تذکرات لازم را به نمایندگان ایران نیز دادند و آنان را از در پیش گرفتن مسیری که موجب استفاده شوروی از حق وتو می‌گردید، بر حذر داشتند (Brown, 1951: 38).

به هر حال، شورا در قطعنامه شماره ۲ (مصوب ۳۰ ژانویه ۱۹۴۶) با اشاره به بیانیه‌های طرفین و اظهارات شفاهی آنها در جریان رسیدگی و نظر به اینکه هر دو طرف آمادگی خود را برای یافتن راه حل مسالمت‌آمیزی از طریق مذاکره اعلام کرده‌اند، از طرفین خواست که شورا را از نتیجه مذاکره آگاه کنند.

شورا همچنین این حق را برای خود محفوظ داشت که: «در هر موقع، در خصوص پیشرفت مذاکرات تقاضای دریافت اطلاعات کند».<sup>۲</sup> بنابراین، شورا به ماهیت موضوع ورود نکرد و دبیرکل نیز گزارشی در این زمینه نداد.

بدین ترتیب شورا با اینکه بر انجام مذاکره بین دو کشور تأکید کرد، اما تصمیم گرفت که موضوع ایران را همچنان در دستور کار حفظ کند. اصرار نماینده شوروی برای حذف موضوع

<sup>۱</sup>. چنانچه شورای امنیت موضوع را ذیل فصل ششم منشور بر اساس بند ۳ ماده ۲۷ منشور مورد بررسی ماهوی قرار می‌داد، نماینده شوروی در رأی‌گیری نیز نمی‌توانست شرکت کند و امکان اعمال حق وتو را نیز نداشت.  
<sup>۲</sup>. در این زمینه بنگرید به متن اصلی قطعنامه شماره ۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد (۳۰ ژانویه ۱۹۴۶):

UN Security Council, Resolution ۲ (۱۹۴۶) of ۳۰ January ۱۹۴۶, S/RES/۲ (۱۹۴۶)

Resolution ۲ of ۳۰ January ۱۹۴۶

The Security Council,

Having heard the statements by the representatives of the Soviet Union and Iran in the course of its meetings of 28 and 30 January 1946,

Having taken cognizance of the documents presented by the Soviet and Iranian delegations and those referred to in the course of the oral debates,

Considering that both parties have affirmed their readiness to seek a solution of the matter at issue by negotiation, and that such negotiations will be resumed in the near future,

Requests the parties to inform the Council of any results achieved in such negotiations. The Council in the meanwhile retains the right at any time to request information on the progress of the negotiations.

Adopted unanimously at the 5th meeting

از دستور کار نتیجه‌ای در بر نداشت. نماینده بریتانیا با تأکید بر نقض پیمان سه‌جانبه از سوی مسکو، بر حفظ موضوع در دستور کار تأکید کرد. نماینده آمریکا نیز از موضع بریتانیا حمایت کرد، همچنین استرالیا و هلند نیز بر حفظ موضوع در دستور کار حمایت کردند. در این میان، موضع فرانسه تا حدودی متفاوت بود. نماینده فرانسه پیشنهاد می‌کرد که طرفین در انجام مذاکره آزاد باشند و اگر نتیجه‌ای حاصل نشد، بازگشت آن به شورای امنیت باز هم امکان‌پذیر است. این فرایند رسیدگی که اولین تجربه عملی شورای امنیت بود، رویه‌ای را در کار شورای امنیت پدیدار کرد که تاکنون حفظ شده است.

### مرحله دوم: چگونگی طرح شکایت

بر اساس بند ۵ پیمان سه‌جانبه مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ متفقین متعهد بودند که حداکثر ظرف ۶ ماه از تاریخ متارکه جنگ، خاک ایران را ترک کنند. با در نظر گرفتن زمان پایان جنگ می‌بایست در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۲۴ ش. / ۲ مارس ۱۹۴۶ م. خاک ایران از قوای بیگانه تخلیه می‌شد. نیروهای آمریکایی و انگلیسی در تاریخ معین‌شده ایران را ترک کردند. دولت شوروی یک روز قبل از تخلیه اعلام کرد که تا روشن شدن اوضاع در شمال ایران، قوای این کشور همچنان در خاک ایران باقی خواهد ماند. این موضوع مورد اعتراض دولت ایران و سایر دول متفق قرار گرفت. جنگ سرد بین دو بلوک در حال شکل‌گیری بود. از ۱۸ مارس تا ۲۰ مارس ۱۹۴۶ م. طی ۳ روز، سه نامه مهم از سوی نمایندگان ایران و شوروی به سازمان ملل ارسال شد. در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۴۶ حسین علاء نماینده ایران نامه‌ای را خطاب به دبیرکل و رئیس شورای امنیت نوشت و در آن بر اساس بند اول ماده ۳۵ منشور، اختلاف میان ایران و اتحاد شوروی را مطرح کرد و به شورا یادآوری نمود که این وضعیت می‌تواند حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره بیندازد. نمایندگی ایران تأکید کرد که این اختلاف به دلیل رویداد جدید بعد از تصویب قطعنامه ۳۰ ژانویه ۱۹۴۶ در مورد اختلاف قبلی بین دو طرف به وجود آمده است. اتحاد شوروی بر خلاف ماده ۵ پیمان سه‌جانبه نیروهای خود را همچنان در خاک ایران نگه داشته است و به مداخلات خود در امور داخلی ایران ادامه می‌دهد.

یک روز پس از ارسال نامه ایران، آندره گرومیکو<sup>۱</sup> نماینده شوروی در نامه‌ای به دبیرکل و رئیس شورای امنیت اظهار داشت که این اقدام نماینده ایران و تقاضای تشکیل جلسه شورای امنیت غیرمنتظره بوده است، زیرا مذاکرات بین طرفین در جریان است و جلسه شورا

---

<sup>۱</sup>. Andrei A. Gromyko

می‌تواند موضوع را پیچیده‌تر کند. بنابراین، تقاضا می‌کند که تاریخ تشکیل جلسه شورای امنیت از ۲۵ مارس به ۱۰ آوریل ۱۹۴۶ م. به تعویق بیفتد. متعاقباً در ۲۰ مارس ۱۹۴۶ م. نماینده ایران با ارسال نامه دیگری بر عدم تعویق جلسه اصرار ورزید. او مذاکرات را شکست خورده توصیف کرد و افزود که زمان حضور نیروهای متفقین بر اساس ماده ۵ پیمان سه‌جانبه منقضی شده است و با بروز وضعیت بحرانی، هر گونه تأخیر در تخلیه خاک ایران منافع ایران را مورد خدشه قرار می‌دهد (FRUS 1946, Vol. VII, Doc. 303).

بیست‌وپنجمین جلسه شورای امنیت در ۲۶ مارس ۱۹۴۶ تشکیل شد. در این جلسه، نماینده شوروی [آندره گرومیکو] اظهار داشت که کشورش پیرو قطعنامه ۳۰ ژانویه شورا، مذاکرات با ایران را انجام داده است و در نتیجه آن قوای شوروی از ۲ مارس ۱۹۴۶ تخلیه خاک ایران را آغاز کرده‌اند و قوای روسیه تنها در برخی مناطق، بنا بر توافق طرفین باقی مانده‌اند که در صورت عدم بروز حوادث غیرمترقبه ظرف پنج تا شش هفته به طور کامل از ایران خارج خواهند شد (S/PV.25). گرومیکو اضافه کرد که او طرح این موضوع در شورای امنیت را به «عناصر اخلاک‌گر» منتسب کرد که در پی تخریب روابط ایران و شوروی هستند. او همچنین اعمال مواد ۲۴ و ۳۵ منشور را بی‌مورد دانست، چرا که به اعتقاد وی، وضعیت موجود تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی نمی‌شد. با این حال، مخالفت او با قرار گرفتن موضوع در دستور کار شورا و استفاده از عبارت «مشروط» «عدم وقوع حوادث غیرمترقبه»، عملاً فرآیند خروج نیروها را با نوعی تعلیق و ابهام مواجه ساخت. پیشنهاد شوروی مبنی بر خارج کردن موضوع از دستور کار به رأی گذاشته شد که با ۹ رأی مثبت در مقابل دو رأی منفی (شوروی و لهستان) مورد قبول قرار نگرفت (S/PV.25).

### کنار کشیدن نماینده شوروی از جلسات

نماینده شوروی همچنان بر رسیدگی آئین کاری و یا غیرماهوی اصرار داشت. او همچنین ضمن تأکید بر تعویق جلسه تا ۱۰ آوریل ۱۹۴۶ م. بر عدم حضور نماینده ایران در جلسه شورا نیز تأکید می‌کرد و حضور نماینده ایران در جلسه شورای امنیت را به منزله ورود شورای امنیت به رسیدگی ماهوی تلقی می‌کرد. نماینده شوروی همچنین مدعی بود اطلاع موثق دارد که نماینده ایران بدون داشتن دستورالعمل از طرف دولت متبوع خود اقدام به طرح شکایت کرده است و این را نیز دلیل دیگری می‌دانست که بایستی از حضور نماینده ایران در جلسه شورای امنیت ممانعت به عمل آید. در مقابل، نماینده آمریکا علاوه بر دفاع از

پذیرش درخواست ایران، از حضور نماینده ایران در جلسه شورا بدون برخوردارگی از حق رأی دفاع می‌کرد. نظرات مختلفی در مورد چگونگی هماهنگی اقدامات شورای امنیت ارائه گردید. با این همه، هیچیک از این اقدامات نماینده شوروی را راضی نکرد و او به این بهانه که چون پیشنهاد وی رد شده است، اعلام کرد که از حضور در جلسه شورای امنیت خودداری می‌کند و جلسه شورای امنیت را ترک کرد.

در جلسه ۲۹ مارس ۱۹۴۶ به پیشنهاد آمریکا از تریگو لی<sup>۱</sup> دبیرکل وقت خواسته شد تا از وضعیت مذاکره دو دولت و اینکه آیا شوروی برای تخلیه خاک ایران شرایطی گذاشته است، گزارشی در جلسه سوم آوریل همان سال شورای امنیت ارائه کند. این پیشنهاد با توجه به غیبت نماینده شوروی به اتفاق آراء تصویب شد. ایران به استعلام دبیرکل پاسخ داد و در نامه ۲ آوریل ۱۹۴۶م. نوشت که در اجرای قطعنامه ۳۰ ژانویه ۱۹۴۶، نتیجه مثبتی حاصل نشده است. مداخله شوروی ادامه دارد و حاکمیت ایران بر آذربایجان با ممانعت روبرو است و در مورد خروج نیروهای شوروی نیز مذاکره‌ای نشده است و قابل انجام نیست. در ۳ آوریل نماینده شوروی با ارسال نامه‌ای تأکید کرد که خروج نیروها از ۲۴ مارس شروع شده و تخلیه کامل یک‌ماه و نیم طول می‌کشد. بنابراین، موضوع مطرح شده از سوی نماینده ایران با تفاهم میان دو دولت حل شده است. موضوع امتیاز نفت یا شرکت سهامی نفت ارتباطی با مسئله خروج نیروها ندارد و جدای از این مباحث از ۱۹۴۴م. مطرح بوده است. بر این اساس، شوروی به طور ضمنی خروج بدون قید و شرط را پذیرفت.

### قطعنامه شماره ۳ شورای امنیت در سال ۱۹۴۶م.

هر دو نامه نمایندگان ایران و شوروی در جلسه بیست‌ونهم در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۴۶ قرائت شد. نماینده ایران در این جلسه اظهار داشت: اگر دولت شوروی شرط مربوط به شرایط غیرمترقبه را پس بگیرد، ایران نیز در مقابل بر موضوع رسیدگی ماهوی اصرار نمی‌کند، اما همچنان خواهان حفظ موضوع در دستور کار شورای امنیت است. نماینده شوروی در این جلسه هم شرکت نکرد و قطعنامه ارائه‌شده از سوی آمریکا با ۹ رأی مثبت تصویب شد. این تصمیم نشان داد که شورای امنیت بین "مسائل آئینی"<sup>۲</sup> و "مسائل ماهوی"<sup>۳</sup> تفکیک قائل

---

<sup>۱</sup>. Trygve Lie

<sup>۲</sup>. Procedural

<sup>۳</sup>. Substantive

شده است و غیبت شوروی یا رأی منفی احتمالی نمی‌تواند مانع تصمیم‌گیری در امور آئینی (مثل درخواست گزارش یا حفظ موضوع در دستور کار) شود.

به موجب قطعنامه شماره ۳ مورخ ۴ آوریل ۱۹۴۶، شورای امنیت تصمیم گرفت که رسیدگی بیشتر به درخواست ایران تا ۶ می ۱۹۴۶م. به تعویق افتد و از دولت‌های شوروی و ایران خواست که گزارش خود را در مورد اینکه آیا خروج نیروهای شوروی انجام شده است؟ تا آن زمان به شورا ارائه کنند و متعاقب آن شورا تصمیم می‌گیرد که آیا پیگیری درخواست ایران ضرورت دارد؟ چنانچه در این مدت هر یک از اعضاء توجه شورا را جلب کند که حادثی رخ داده است که موجب تأخیر در خروج نیروهای شوروی از ایران گردیده است و یا آن را به مخاطره انداخته است، بلافاصله شورا به عنوان اولین دستور کار خود آن را مورد رسیدگی قرار خواهد داد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. در این زمینه بنگرید به قطعنامه شماره ۳ شورای امنیت (۴ آوریل ۱۹۴۶):

UN Security Council, Resolution 3 (1946) of 4 April 1946, S/RES/3 (1946)

Resolution 3 of 4 April 1946

The Security Council,

Taking note of the statements by the Iranian representative that the Iranian appeal to the Council arises from the presence of USSR troops in Iran and their continued presence there beyond the date stipulated for their withdrawal in the Tri-partite Treaty of 29 January 1942,

Taking note of the replies dated 3 April of the Government of the Union of Soviet Socialist Republics and the Iranian Government pursuant to the request of the Secretary-General for information as to the state of the negotiations between the two Governments and as to whether the withdrawal of USSR troops from Iran is conditional upon agreement on other subjects,

And in particular taking note of and relying upon the assurances of the USSR Government that the withdrawal of USSR troops from Iran has already commenced; that it is the intention of the USSR Government to proceed with the withdrawal of its troops as rapidly as possible; that the USSR Government expects the withdrawal of all USSR troops from the whole of Iran to be completed within five or six weeks ; and that the proposals under negotiation between the Iranian Government and the USSR Government "are not connected with the withdrawal of USSR troops",

Being solicitous to avoid any possibility of the presence of USSR troops in Iran being used to influence the course of the negotiations between the Governments of Iran and the USSR,

Recognizing that the withdrawal of all USSR troops from the whole of Iran cannot be completed in a substantially shorter period of time than that within which the USSR Government has declared it to be its intention to complete such withdrawal,

Resolves that the Council defer further proceedings on the Iranian appeal until 6 May, at which time the USSR Government and the Iranian Government are requested to report to the Council whether the withdrawal of all USSR troops from the whole of Iran has been completed and at which time the Council shall consider what, if any, further proceedings on the Iranian appeal are required,

Provided, however, that if in the meantime either the USSR Government or the Iranian Government or any member of the Security Council reports to the Secretary-General any developments which may retard or threaten to retard the prompt withdrawal of USSR troops from Iran, in accordance with the assurances of the USSR to the Council, the Secretary-General shall immediately call to the attention of the Council such reports, which shall be considered as the first item on the agenda.

Adopted at the 30th meeting by 9 votes

(Australia, present and not voting;

Union of Soviet Socialist Republics, absent).

به موازات اقدامات بین‌المللی در شورای امنیت، دیپلماسی دوجانبه ایران و شوروی هم توسط احمد قوام (نخست‌وزیر) و سادچیکف<sup>۱</sup> سفیر اتحاد جماهیر شوروی در تهران در جریان بود. اگر چه سفر قوام‌السلطنه به مسکو و مذاکرات او با شوروی و توافق موسوم به قوام-سادچیکف فصل دیگری از این موضوع مهم و حیاتی است که چون تمرکز اصلی این نوشتار بر فرایند شکایت ایران در شورای امنیت است، از شرح و بسط جزئیات آن خودداری می‌شود. با این حال، به طور خلاصه می‌توان گفت که مجموع این اقدامات به امضای توافقنامه‌ای در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ ش./ ۴ آوریل ۱۹۴۶ م. بین طرفین انجامید که محورهای اصلی آن عبارت بودند از خروج کامل نیروهای شوروی حداکثر تا یک‌ماه و نیم از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ که برابر با ۶ می ۱۹۴۶ بود.

- انعقاد قرارداد تأسیس شرکت نفت مختلط ایران و شوروی که پس از تصویب مجلس پنجم طی ۷ ماه از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ رسمیت و اعتبار می‌یافت.
- پذیرش اینکه بحران آذربایجان یک مشکل داخلی ایران است و اتخاذ ترتیبات مسالمت‌آمیز برای اجرای اصلاحات در آن منطقه ضرورت دارد.

متعاقب انعقاد این موافقتنامه بین دو دولت ایران و شوروی، گرومیکو نماینده شوروی در سازمان ملل متحد با استناد به آن مدعی شد که مسائل فی‌مابین حل شده است و ضمن غیرقانونی خواندن قطعنامه ۴ آوریل ۱۹۴۶ خواهان خروج موضوع از دستور کار شورا گردید. در مقابل، نماینده ایران با ارسال نامه‌ای همچنان بر حفظ موضوع در دستور کار اصرار کرد و سرانجام موضوع در دستور کار باقی ماند.

### اختلاف بر سر موضوع و دستور پس گرفتن شکایت

متعاقب این تحولات، اختلاف بین مرکز و نمایندگی دائم ایران در سازمان ملل تشدید شد. دولت قوام شدیداً تحت فشار بود و همین فشار به نمایندگی نیز وارد می‌شد. قوام با اصرار می‌خواست که ایران شکایت خود را پس بگیرد و نمایندگی تمایلی به این کار نداشت. نقش مظفر فیروز در اعمال فشار به نمایندگی قابل توجه است و از هیچ اقدامی برای تضعیف نمایندگی فروگذاری نمی‌کرد (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۲۱).

سرانجام در نتیجه فشار تهران، نماینده ایران با ارسال نامه‌ای در ۱۵ آوریل ۱۹۴۶ به رئیس شورای امنیت یادآور شد که: «به موجب توافقنامه صورت‌گرفته بین ایران و شوروی مقرر شده است که ارتش شوروی تا ۶ می ۱۹۴۶ خاک ایران را تخلیه کند. دولت ایران در اینکه این توافقنامه اجراء می‌شود تردیدی ندارد». در عین حال، نمایندگی ایران این نکته را

---

<sup>1</sup>. Ivan Sadchikov

زیرکانه در متن نامه خود اضافه کرد که «علیرغم این، دولت ایران حقی برای خود در تعیین خطمشی برای شورای امنیت قائل نیست» به تعبیر دیگر، اگر چه نمایندگی ایران از سر اجبار نامه را خطاب به رئیس شورای امنیت نوشت، اما از تقاضای خروج موضوع از دستور کار پرهیز کرد. گویا این موضوع تهران را راضی نکرد و نمایندگی در همان روز تلگرامی از تهران دریافت کرد که به موجب آن وادار شد با ارسال نامه‌ای رسماً تقاضای استرداد موضوع را از دستور کار شورای امنیت مطرح کند.

جلسه بعدی شورای امنیت در تاریخ ۸ می ۱۹۴۶ تشکیل شد و به پیشنهاد آمریکا قطعنامه دیگری که بعداً به عنوان قطعنامه ۵ (۱۹۴۶ م.) نامیده شد، به رأی گذاشته شد و با ۱۰ رأی مثبت به تصویب رسید؛ نماینده شوروی در این جلسه نیز شرکت نکرد. در این قطعنامه شورا تصمیم گرفت که اقدامات بیشتر در مورد مسئله ایران را به تعویق اندازد تا به دولت ایران از طریق نمایندگان رسمی خود مطمئن شود که آیا تمام نیروهای شوروی از همه مناطق ایران عقب‌نشینی کرده‌اند. همچنین از ایران خواسته شد با توجه به نقص گزارش مربوط به خروج نیروهای شوروی، گزارش کامل خود را تا ۲۰ می ۱۹۴۶ به شورای امنیت ارائه کند و چنانچه قادر به این کار نیست، در خصوص اطلاعات موجود تا آن زمان گزارش دهد. شورا پس از دریافت گزارش ایران بررسی می‌کند که چه اقدامی را انجام دهد.<sup>۱</sup> همچنین شورا در چهل‌وسومین جلسه خود در تاریخ ۲۲ می ۱۹۴۶ تصمیم گرفت که بحث در باره مسئله

<sup>۱</sup> در این زمینه بنگرید به قطعنامه شماره ۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد (۸ مه ۱۹۴۶):

UN Security Council, Resolution 5 (1946) of 8 May 1946, S/RES/5 (1946)

Resolution 5 of 8 May 1946

The Security Council,

Having considered the statement made by the Iranian Government in its preliminary report of 6 May, submitted in compliance with the resolution of 4 April 1946 [resolution 3 (1946)], that it was not able as of 6 May to state whether the withdrawal of all USSR troops from the whole of Iran had been completed,

Resolves:

To defer further proceedings on the Iranian matter in order that the Government of Iran may have time in which to ascertain through its official representatives whether all USSR troops have been withdrawn from the whole of Iran;

To request the Iranian Government to submit a complete report on the subject to the Security Council immediately upon the receipt of the information which will enable it so to do; and, in case it is unable to obtain such information by 20 May 1946, to report on that day such information as is available to it at that time;

To consider, immediately following the receipt from the Iranian Government of the report requested, what further proceedings may be required.

Adopted at the 40th meeting by 10 votes

(Union of Soviet Socialist Republics, absent)

ایران را تا تاریخی در آینده نزدیک که می‌تواند بنا به درخواست هر یک از اعضاء تشکیل گردد، به تعویق بیندازد (UN yearbook, 1946, First Series, Supplement No. 2, annex 2h).

## پیامدهای اجرایی و حقوقی مسئله ایران برای سازوکار سازمان ملل متحد

### الف - رویه کاری

از آنجا که موضوع ایران اولین موضوع مورد رسیدگی در شورای امنیت بود، همه موارد رسیدگی و اقدامات مرتبط با آن جدید بود و رویه پیشین در این زمینه وجود نداشت. از ابتدای طرح شکایت تا چگونگی حضور در جلسه شورای امنیت و سایر موارد مرتبط با آن، هر یک از موارد بایستی تنظیم می‌گردیدند. شورا برای هر یک از آنها رسیدگی جداگانه‌ای انجام داد و تصمیم‌گیری کرد. به عنوان مثال، چگونگی طرح شکایت و مورد پذیرش قرار گرفتن آن، چگونگی حضور نماینده کشوری که شکایت را در جلسات شورای امنیت طرح کرده است، چگونگی اعمال مقررات مربوط به مسائل آئین کاری و محتوایی و بسیاری موارد دیگر برای اولین بار در جریان رسیدگی به این موضوع تعیین گردید. در واقع، این موضوع علاوه بر اینکه به لحاظ ماهوی اهمیت داشت، برای شورای امنیت یک کارگاه عملی به منظور تنظیم روابط و مقررات آینده نیز محسوب می‌شد. اقدامات و تصمیمات صورت‌گرفته در فرایند رسیدگی به موضوع ایران، رویه کار شورای امنیت را نیز شکل داد که همچنان در رسیدگی‌های بعدی مورد استناد و استفاده قرار گرفت.

### ب - بازپس‌گیری موضوع از دستور کار شورای امنیت

تقاضای ایران مبنی بر خروج موضوع از دستور کار شورای امنیت سؤالات جدیدی را در مورد چگونگی انجام آن مطرح کرد. شورا می‌بایست به این موضوع رسیدگی کند که وقتی موضوعی را در دستور کار خود قرار داده است، چگونه می‌توان آن را از دستور کار خارج کرد؟ دبیرکل در این زمینه سندی را به شورا ارائه کرد که در آن چگونگی رسیدگی شورای امنیت به موضوعی که می‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر بیندازد را تشریح کرد<sup>۱</sup> و نتیجه گرفت که نظر به اینکه ایران شکایت خود را مسترد کرده است، شورا اقدام دیگری به

---

<sup>۱</sup>. چنانچه یک وضعیت یا اختلافی رخ دهد که ممکن است صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر بیندازد، شورای امنیت رأساً (بر طبق ماده ۳۴) یا به تقاضای هر یک از دولت‌های عضو (بر طبق ماده ۳۵) و یا به تقاضای دبیرکل (بر طبق ماده ۹۹) می‌تواند آن موضوع را مورد رسیدگی قرار دهد.

موجب مواد ۳۳، ۳۶، ۳۷ یا ۳۸ منشور نمی‌تواند انجام دهد (شایگان، ۱۳۹۹: ۴۲). همچنین دبیرکل نتیجه‌گیری کرد که با توجه به پس گرفتن شکایت از سوی ایران مسئله به خودی خود از دستور کار شورا حذف می‌شود، مگر اینکه شورا تصمیم بگیرد که آن را در دستور کار نگه دارد یا اینکه یکی از اعضاء بر اساس ماده ۳۵ منشور سازمان ملل متحد، خواهان حفظ آن موضوع شود. موضوع برای بررسی بیشتر به کمیته کارشناسان نیز ارجاع داده شد و نظر کمیته کارشناسان نیز اینگونه بیان شد که: وقتی موضوعی به شورای امنیت ارجاع می‌شود، نمی‌توان آن را بدون تصمیم شورا از فهرست موضوعات تحت رسیدگی شورا خارج کرد، به همین دلیل بود که علی‌رغم اینکه ایران و شوروی مسائل خود را در این زمینه حل کردند، اما این موضوع تا سال‌ها بعد همچنان در دستور کار شورای امنیت باقی ماند.

بحث‌های حقوقی زیادی در پی این موضوع به‌وجود آمد که در آینده کار شورا مؤثر بود و این امر نشان می‌داد سازمان جدید سازوکارهایی متفاوت با قبل دارد که در طول زمان آنها را آزمایش می‌کرد. موضوع ایران یک آزمون برای شورای امنیت بود که بسیاری از این سازوکارها و رویه‌ها را تعیین کرد.

### ج- غیبت یک عضو دائم در جلسات شورای امنیت

چنانکه گذشت، نماینده شوروی جلسات شورای امنیت را ترک کرد. غیبت شوروی از جلسات شورای امنیت بحث‌های زیادی ایجاد کرد و این پرسش به‌وجود آمد که غیبت یک عضو دائم شورای امنیت چه تأثیری بر عملکرد شورای امنیت دارد؟ شورا در نهایت به این نتیجه رسید که به اقدامات خود ادامه دهد و غیبت شوروی مانع این رسیدگی نشد. از نظر برخی دولت‌ها غیبت به معنی گریز از مسئولیت‌هاست و ممکن است قدرت شورا را کاهش دهد، اما نمی‌تواند موجب تعطیلی یا بلا تکلیفی شورا شود (Brown, 1951: 146)؛ هر چند که نماینده شوروی اگر در جلسه شورا نیز حضور پیدا می‌کرد، نمی‌توانست از حق وتو استفاده کند. در عین حال، این غیبت او از جلسات شورا دستاوردی برای شوروی در بر نداشت.

### نتیجه‌گیری

موضوع ایران به عنوان نخستین شکایتی که در شورای امنیت سازمان ملل متحد مورد رسیدگی قرار گرفت، در برگیرنده پیامدهای فراوانی بود. از یک سو، نفس موضوع اهمیت زیادی داشت و استقلال و تمامیت ارضی یک کشور عضو سازمان ملل متحد در معرض

تهدید قرار گرفته بود. همچنین شورای امنیت در برابر یک آزمون سخت قرار گرفته و نتیجه اقدامات شورای امنیت مشخص می‌کرد که سازوکار جدید تا چه میزان قابلیت رسیدگی و حل و فصل بحران‌ها را دارد و کشورهای جهان تا چه میزان می‌توانند نسبت به کارآمدی این سازوکار اعتماد کنند. شورای امنیت در این مورد کارآمدی خوبی از خود نشان داد و اعتماد فراوانی در بین کشورهای عضو به دست آورد. این موضوع البته به معنی تأیید همه موارد عملکرد شورای امنیت در دهه‌های بعدی نیست و نقد رفتار شورای امنیت نیازمند فرصت و مجال دیگری است. کتاب‌ها و مقالات زیادی در این زمینه نوشته شده است، اما در این مورد خاص که نخستین موضوع دستور کار شورا بود، عملکرد شورای امنیت مثبت بوده است. این امر نشان می‌دهد که شورای امنیت به عنوان یک ابزار بین‌المللی در اختیار دولت‌ها قرار دارد و سیاست‌ها و رهیافت‌های کشورها در چگونگی استفاده از این ابزار اهمیت فراوانی دارد. دولت ایران از این ابزار در این موضوع حیاتی به خوبی استفاده کرد و حمایت بین‌المللی را پشت سر اقدامات سیاسی خود قرار داد. تردیدی نیست که حل این بحران تنها از طریق شورای امنیت صورت نگرفت و اقدامات هوشمندانه و موقعیت‌شناسی دولت ایران در انجام مذاکره با اتحاد جماهیر شوروی بسیار مؤثر و کارساز بود. احمد قوام نخست وزیر وقت ایران برای این کار درخشان خود در پیشبرد مذاکره با مقامات شوروی همواره مورد تحسین ایرانیان قرار دارد و در مواردی در مورد اقدامات او اغراق‌هایی صورت گرفته است. در عین حال، بهره‌گیری دولت ایران از شورای امنیت و تلاش دیپلمات‌های ایرانی در این موضوع نیز به همین میزان قابل تحسین و مهم بوده است.

رسیدگی به موضوع ایران، آثار فراوانی برای خود شورای امنیت و عملکرد آینده آن نیز داشت. شورای امنیت در جریان این رسیدگی بسیاری از سازوکارها و مقررات داخلی و تنظیم‌گر خود را نیز مشخص و یا امتحان کرد. اقدامات و تصمیمات شورای امنیت در امور تنظیم‌کننده خود در جریان این رسیدگی، رویه کار این شورا را برای آینده مشخص کرد. این تصمیمات که پیش‌تر به برخی از آنها اشاره شد، شالوده "رویه‌های آئین کاری" شورا را بنا نهادند که تا به امروز به عنوان اصول پذیرفته‌شده و قطعی در فعالیت‌های این نهاد مورد استناد قرار می‌گیرند.

## منابع و مأخذ

### فارسی:

بیات، کاوه و رضا آذری شهرزائی، ۱۳۹۶، روزشمار غائله آذربایجان، تهران: شیرازه.

بیات، کاوه، ۱۴۰۱، آذربایجان در موج خیز تاریخ، تهران: شیرازه.

بیانی، خانبابا، ۱۳۷۵، غائله آذربایجان، تهران: زریاب.  
تقی‌زاده، سید حسن، ۱۳۷۹، زندگی طوفانی، (خاطرات)، تهران: فردوس.  
جعفریان، رسول، ۱۳۷۹، بحران آذربایجان (سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵) خاطرات مرحوم میرزا عبدالله  
مجتهدی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.  
ناصحی، ابراهیم، ۱۳۸۵، غائله آذربایجان در رهگذر تاریخ و چهره پیشه‌وری در آئینه فرقه دمکرات،  
تهران: نشر ستوده.  
سلیمانی امیری، محمد، ۱۳۹۹، نگاهی نو به بحران آذربایجان، نقش دولت‌های آمریکا، بریتانیا و شوروی  
در آن، تهران: پژواک فرزاد.  
شایگان، فریده، ۱۳۹۹، ایران و شورای امنیت از تخلیه آذربایجان تا جنگ ایران و عراق، تهران: سمت.

### لاتین:

Azad, Md. Abul Kalam, 2018-2020, US Policy towards the Iranian Crisis of 1945-1946, The Arts Faculty Journal (Vol. 10, No 14-15), University of Dhaka.  
Browne, Edward Russell, 1951, The Iranian Question before the United Nations Security Council 1946, Ann Arbor: ProQuest LLC.  
Fawcett, Louise, 2022, Revisiting the Iranian Crisis of 1946: How Much More Do We Know?, Cambridge: Cambridge University Press.  
Hess, Gary R., 1974, The Iranian Crisis of 1945-1956 and the Cold War, Political Science Quarterly (Vol. 89, No. 1), Oxford University Press.  
Lawson, Fred H., 1989, The Iranian Crisis of 1945-1946 and the Spiral Model of International Conflict, IJMES (Vol. 21, No. 3).

### اسناد و قطعنامه‌های بین‌المللی:

Security Council, 1946, Official Records of the Security Council, First Year, First Series, Supplement No. 2, Annex 2h.  
Security Council, 1946, Resolution 2 (1946), Adopted at its 5th meeting of 30 January 1946.  
Security Council, 1946, Resolution 3 (1946), Adopted at its 30th meeting of 4 April 1946.  
Security Council, 1946, Resolution 5 (1946), Adopted at its 40th meeting of 8 May 1946.  
United Nations, Repertoire of the Practice of the Security Council, 1946-1951, ST/PSCA/1, New York, 1954, (Committee of Experts on the Charter) Court, 3<sup>rd</sup> January 1945-46, in Saldanha, 1986: I/xxii.

## تحلیل نقش آمریکا و شوروی در بحران آب هیرمند دوره پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۲۰ش.)

سیده محمود سادات<sup>۱</sup>

محمود سرخانزاده<sup>۲</sup>

حمید نجار<sup>۳</sup>

### چکیده

مسئله پژوهش حاضر تحلیل نقش آمریکا و شوروی در بحران آب هیرمند در دوره پهلوی دوم طی سال های ۱۳۵۷-۱۳۲۰ش. است که با رویکرد تاریخی و شیوه توصیفی- تحلیلی نوشته شده و به اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و منابع کتابخانه ای اتکاء دارد. پژوهش فوق به دنبال پاسخ گویی به این پرسش است که نقش و تأثیر آمریکا و شوروی در روند تشدید بحران آب هیرمند چه بوده است؟ یافته های پژوهش حاکی از آن است که ایران در دوره پهلوی دوم با تکیه بر ابزارهای فنی حقوقی و دیپلماتیک کوشید تا در برابر بحران آب ناشی از مداخلات خارجی مقاومت کند؛ اما رقابت شوروی و آمریکا در افغانستان، نه تنها بر سر توسعه، بلکه بر سر نفوذ و سلطه بود. این رقابت ها از طریق سرمایه گذاری در سدسازی و گسترش پروژه های آبی همراه با ترس شاه ایران از نفوذ کمونیسم در افغانستان موجب شد تا از دهه ۴۰ شمسی، حکومت ایران در برابر افغان ها از خود انعطاف بیش از حد نشان دهد و میانجی گری آمریکا در حل مناقشه با تشکیل کمیسیون دلنا نیز موجب شد تا رأی کمیسیون دلنا دستاویزی برای مذاکرات آتی ایران با افغانستان باشد.

### ▪ واژگان کلیدی:

ایران، پهلوی دوم، آمریکا، شوروی، افغانستان، هیرمند، بحران آب.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵

<sup>۱</sup> دانشیار گروه تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران- ایران (نویسنده مسئول)  
m.sadat@yahoo.com

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران- ایران sarkhanmahmod@gmail.com

<sup>۳</sup> دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران- ایران najar.hamid62@gmail.com

## مقدمه

مسئله آب هیرمند از دهه‌های میانی قرن بیستم میلادی به یکی از پیچیده‌ترین چالش‌های دیپلماتیک ایران و افغانستان تبدیل شد؛ چالشی که نه تنها ریشه در کمبود منابع آب و توسعه طرح‌های آبیاری افغانستان داشت، بلکه در متن رقابت قدرت‌های بزرگ در دوران جنگ سرد شکل گرفت. در دهه ۱۳۲۰ش. هم‌زمان با بی‌ثباتی سیاسی ناشی از اشغال ایران و ضعف ساختاری دولت‌های تشکیل شده در ایران، افغانستان با حمایت مالی و فنی ایالات متحده پروژه‌های سدسازی کجکی و ارغنداب را آغاز کرد؛ طرح‌هایی که تغییرات بنیادین در رژیم آبدهی هیرمند ایجاد و عملاً ورود آب به سیستان را محدود کردند. خشک شدن مکرر رودخانه در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ش.، رد درخواست ایران برای بازدید هیئت فنی از محدوده سدسازی و گلایه رسمی سفیر افغانستان در باره گزارش‌های مربوط به کاهش آب، نقطه آغاز مرحله‌ای بود که اختلاف آبی از یک موضوع فنی به یک موضوع سیاسی و امنیتی ارتقاء یافت. در این دوره، مداخله مستقیم وزارت خارجه آمریکا در قالب تشکیل کمیسیون بی‌طرفی (کمیسیون دلتا) مسئله را وارد سطحی تازه کرد. رأی این کمیسیون که سهم ایران را ۲۲ مترمکعب بر ثانیه تعیین کرد، بی‌اعتناء به خواسته‌های تاریخی ایران و تحت‌تأثیر وزن سیاسی حمایت آمریکا از طرح‌های آبیاری افغانستان صادر شده بود.

حمایت فنی، اقتصادی و سیاسی آمریکا از افغانستان، همراه با تلاش شوروی برای افزایش نفوذ خود در کابل، ساختاری از فشار ژئوپلیتیک ایجاد کرد که قدرت چانه زنی ایران را به شدت تضعیف نمود و مسیر کاهش حقبه ایران را هموار کرد. این مسئله زمانی پیچیده‌تر شد که با رقابت این دو کشور در قالب فضای جنگ سرد و کمک در احداث پروژه‌های سدسازی افغانستان، بحران آب سیستان به یک متغیر در سیاست خارجی تبدیل شد و انعطاف بیش از حد ایران و بیم نزدیک شدن افغانستان به شوروی به از دست رفتن فرصت‌های راهبردی انجامید. این روند نهایتاً ایران را در دهه ۱۳۴۰ شمسی به پذیرش اصل «خرید آب» و در سال ۱۳۵۱ش. به امضای موافقتنامه‌ای سوق داد که سهم ایران را در سطح تعیین شده کمیسیون دلتا و بسیار کمتر از حق تاریخی ایران تثبیت کرد و حقبه ایران از هیرمند به بخشی از رابطه پیچیده ایران، افغانستان و رقابت آمریکا و شوروی در این حوزه در دوره پهلوی دوم تبدیل شد. از این رو، پژوهش حاضر تلاش دارد به این پرسش پاسخ دهد که نقش و تأثیر آمریکا و شوروی در روند تشدید بحران آب هیرمند چه بود؟ این مقاله به روش تاریخی و شیوه

توصیفی- تحلیلی و با بهره‌گیری از اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و نیز منابع کتابخانه‌ای نوشته شده است.

### پیشینه پژوهش

با وجود مطالعات ارزشمند موجود در زمینه‌های تاریخی، حقوقی، ژئوپلیتیک و هیدروپلیتیک بحران هیرمند، پژوهشگران به صورت نظام‌مند، تطبیقی، دوسویه و مبتنی بر اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران به واکاوی نقش متقابل و رقابت‌آمیز آمریکا و شوروی در ایجاد، تداوم و تشدید این بحران در دوره پهلوی دوم نپرداخته‌اند. با این حال، چند کتاب و مقاله در بخش پیشینه پژوهش معرفی خواهند شد. از جمله غلامرضا فخاری (۱۳۷۱) در کتاب *"اختلاف دولتین ایران و افغانستان در مورد رود هیرمند"* به ریشه‌یابی تاریخی اختلافات دو کشور، تحلیل زمینه‌های جدایی افغانستان از ایران، بررسی مکاتبات و مذاکرات دوجانبه و واکاوی محتوای قراردادهای منعقد شده با رویکردی تاریخی- حقوقی می‌پردازد. با این حال، نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای و تأثیر آن بر روند بحران هیرمند در این اثر مورد توجه قرار نگرفته است. پیروز مجتهدزاده (۱۳۷۴) در مقاله "هیرمند و هامون در چشم‌انداز ژئوپلیتیک خاور ایران" مؤلفه‌های جغرافیایی منطقه سیستان را تحلیل کرده و زمینه‌های شکل‌گیری و تشدید اختلافات مرزی- آبی و روند حکمیت‌های بین‌المللی را بررسی می‌کند. اگر چه تحلیل‌های ژئوپلیتیک در این مقاله ارائه شده، اما نقش بازیگران خارجی در این چارچوب تحلیل نشده است. مسعود کوهستانی‌نژاد (۱۳۸۱) در مقاله "آب هیرمند؛ منافع ملی در قربانگاه روابط منطقه‌ای ۱۳۳۰-۱۳۵۱ ش." به بررسی مداخلات ایالات متحده آمریکا در بحران هیرمند با محوریت گزارش‌های دکتر خوشبین و فعالیت‌های کمیسیون دلتا پرداخته است. این پژوهش نقش اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان یک بازیگر مؤثر در بحران نادیده گرفته است. محمدرضا حافظ‌نیا و همکاران (۱۳۸۵) در مقاله "هیدروپلیتیک هیرمند و تأثیر آن بر روابط سیاسی ایران و افغانستان" علل نوسانات آبدهی رود هیرمند، عوامل کاهش جریان آب به سوی سیستان و پیامدهای هیدروپلیتیک این رویدادها بر روابط دوجانبه را بررسی کرده‌اند. یافته‌های این مقاله برتری ژئوپلیتیک افغانستان را به دلیل کنترل سرچشمه‌ها و وابستگی شدید آن کشور به آب هیرمند نشان می‌دهد، اما تأثیر و نقش آمریکا و شوروی به عنوان متغیری مستقل در معادلات هیدروپلیتیک منطقه مورد تحلیل قرار نگرفته است. ماشاله زیدی‌پور (۱۳۹۷) در کتاب *"نقش بحران آب در روابط سیاسی ایران و"*

افغانستان در دوره پهلوی" روابط سیاسی ایران و افغانستان را در ادوار مختلف تاریخی با تمرکز بر متغیر بحران آب بررسی می‌کند. این کتاب اگر چه چارچوب زمانی گسترده‌ای را پوشش می‌دهد، اما تحلیلی چندوجهی از نقش هم‌زمان آمریکا و شوروی ارائه نمی‌دهد. یعقوب توکلی و زهرا سرگزی (۱۳۹۹) در مقاله "تأملی بر مسئله رود هیرمند در دوران پهلوی دوم" به صورت مختصر به اقدامات آمریکا در تشکیل و فعالیت‌های کمیسیون دلتا اشاره کرده‌اند. همانند برخی پژوهش‌های پیشین، این مقاله نیز تنها به یک بازیگر (آمریکا) پرداخته و نقش رقیب ژئوپلیتیک آن (شوروی) را نادیده گرفته است.

این پژوهش‌ها بیشتر بر توصیف و شرح وقایع استوار هستند و اما پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلاء، به تحلیل رابطه متقابل بحران آب هیرمند و نقش آمریکا و شوروی در ایجاد و تشدید این بحران در دوران پهلوی دوم خواهد پرداخت.

### ۳. شکل‌گیری بحران آب هیرمند در دوره پهلوی دوم: آغاز مداخلات

پس از استقلال افغانستان در سال ۱۳۰۶ ش. / ۱۹۲۷ م. عهدنامه مودتی بین دو دولت ایران و افغانستان منعقد گردید و به موجب ماده ۶ عهدنامه و پروتکل الحاقی به آن مقرر شد: «هر گونه اختلافی بین دو دولت که از طریق مذاکرات مستقیم حل نشود به حکمیت دولت ثالث و بی‌طرف واگذار گردد» (مشروح مذاکرات مجلس، جلسه ۲۳، ۱۳ مهر ۱۳۱۴). بدین ترتیب در دوره رضا شاه قدرت‌های بزرگ با توجه به توافق ایران و افغانستان و واگذاری حکمیت به طرف ثالث و بی‌طرف، تأثیری بر روند مذاکرات هیرمند نداشتند. در دوره پهلوی دوم برخلاف دوره قاجار و نقش پررنگ انگلستان، آمریکایی‌ها نقش‌آفرینی کردند. شوروی هم بعد از انقلاب ۱۹۱۷ م. به جای روسیه در افغانستان برای بسط و نفوذ کمونیسم فعال بود. افغان‌ها واقعاً توان نظامی در مقابل تهاجم شوروی نداشتند و اگر شوروی قصد داشت به خلیج فارس نزدیک شود و کمونیسم را رواج دهد، صرفاً به خاطر وضع جغرافیایی افغانستان سرعت پیشروی‌شان کاهش می‌یافت (روزنامه اطلاعات، ش. ۷۰۰۰، ۱۸/۵/۱۳۲۸: ۹).

بعد از جنگ جهانی دوم، فضای جنگ سرد مانع بزرگی برای اهداف بلندمدت نظامی بود. در انتهای دهه ۲۰ شمسی آمریکایی‌ها به درخواست افغانستان در فعالیت‌های صنعتی و کشاورزی این کشور وارد شدند. البته نظر افغان‌ها استفاده از برنامه اصل چهار ترومن بود. آنها تلاش داشتند محصولات کشاورزی خود را مانند غلات، توتون، برنج، پنبه و نیشکر افزایش دهند، به همین جهت در سدسازی و طرح‌های دیگر کشاورزی از سرمایه و

کارشناسان آمریکایی بهره گرفتند تا اراضی بایر خود را آباد کنند؛ این در حالی است که آمریکایی‌ها در ایران نیز در این برهه زمانی فعال بودند (روزنامه اطلاعات، ش. ۷۰۹۵، ۱۳۲۸/۹/۱۳: ۳).

افغان‌ها همچنین به دنبال توسعه اراضی دره هیرمند بودند و می‌خواستند که با اطلاعات فنی آمریکایی‌ها باغات میوه خود را افزایش دهند. با همین هدف وام‌های متعددی در سال ۱۳۲۹ش. از بانک صادرات و واردات آمریکا و دولت آمریکا تقاضا کردند (روزنامه اطلاعات، ش. ۷۲۲۰، ۱۳۲۹/۲/۱۸: ۷). همچنین دولت افغانستان برای پیشرفت برنامه‌های خود در خصوص توسعه صنایع و ایجاد کارخانه‌های نساجی و استخراج معادن درخواست وام ۶۰ میلیون دلاری از بانک صادرات و واردات آمریکا کرده بود (روزنامه اطلاعات، ش. ۶۹۸۱، ۱۳۲۸/۴/۲۳: ۴).

ورود آمریکایی‌ها به مسئله هیرمند از ۱۳۲۶ش. بعد از پایان جنگ جهانی دوم و ایجاد فضای جنگ سرد صورت گرفت. وزارت خارجه آمریکا پیشنهاد داوری و تشکیل کمیسیون بی‌طرف یا دلتا را داد. اگر چه در ابتدا دو طرف معتقد بودند که موضوع به صورت دوجانبه و بدون نیاز به طرف ثالث حل‌وفصل شود (انصاری، ۱۳۷۴: ۶۲۳) و حتی پیش‌تر از این در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۲۶ در دیدار علی‌اصغر حکمت وزیر خارجه ایران با محمدظاهر شاه پادشاه افغانستان نیز تأکید شده بود تا اختلافات موجود در باب آب هیرمند با اقدام مستقیم دولت ایران در این قضیه حل گردد و دولت ثالثی را مداخله ندهند (حکمت، ۱۳۷۹: ۵۹۲/۱). اما وزیر امور خارجه افغانستان در ادامه مذاکرات با انصاری، پیشنهاد مذاکره مستقیم را رد کرده و برای ایران جز اینکه به کمیسیون بی‌طرف پیشنهاد شده آمریکایی‌ها مراجعه کند، چاره‌ای باقی نمانده بود. توضیح آنکه در مهر ۱۳۲۶ش. / اکتبر ۱۹۴۷م. در نتیجه تلاش وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا، مذاکرات بین نمایندگان افغانستان و ایران در واشنگتن شروع شد. در بهمن ۱۳۲۶ / فوریه ۱۹۴۸ وزارت مزبور پیشنهاد داد یک کمیسیون فنی سه نفری بی‌طرف برای مطالعه و توصیه اساسی جهت حل موضوع توسط دو کشور ایران و افغانستان انتخاب شود. قرار بود تحقیقات و توصیه‌های کمیسیون تنها جنبه مشورتی داشته و چنانکه اطلاعات و ارقام موجود جهت توافق متقابل ایران و افغانستان در خصوص آب‌های هیرمند کافی نباشد، نظریات و توصیه‌های مذکور برنامه‌ای جهت جمع‌آوری و توسعه مدارک مهندسی لازم به‌وجود آورد (ساکما، ۳۷۰۹۵۱۹۱۲).

چندی پس از آن، پیشنهاد شد یک متخصص فنی امور آب‌ها از طرف ایالات متحده به عنوان مهندس محقق در خاک دو کشور مطالعاتی را انجام دهد و اطلاعات و ارقام را جهت استفاده کمیسیون بی‌طرف فنی تهیه نماید. به دنبال پذیرش پیشنهاد مزبور، اداره ایجاد احیاء اراضی آمریکا، یک نفر مهندس محقق به نام مالکولم جونز<sup>۱</sup> را انتخاب کرد. او با همکاری ایران و افغانستان در بهار و تابستان ۱۳۲۸ ش. / ۱۹۵۰ م. تحقیقات مقدماتی خود را انجام داد (ساکما، ۱۶۳، ۳۳۰، ۵۰۳، ۹۹۸). هیئتی از طرف ایران هم تعیین شد تا به سیستان سفر کند. هیئت بی‌طرف ابتدا به افغانستان رفت و پس از بررسی و مطالعات در محل بند کمال خان که محل تقسیم آب بود، هیئت ایرانی را ملاقات کرد. افغان‌ها که تا چند روز قبل از ورود هیئت، جلوی ورود آب به ایران را گرفته بودند، پس از اطلاع سفر هیئت بی‌طرف به افغانستان بلافاصله آب را رها کردند و تمام انهار زابل و حتی هامون هم مملو از آب شده و کنترل آن از دست خارج شد. عباس سالور به عنوان عضوی از هیئت می‌نویسد که پس از این اقدام افغان‌ها «کارشناسان حرف اولیه خود را تکرار نموده، اظهار می‌کردند در حالی که شما قادر به کنترل این مقدار آب نیستید چرا اصرار دارید آب بیشتری بگیرید و مطالبه آب اضافی می‌نمایید و اضافه نمودند شبکه آبیاری سیستان ناقص است و چنانچه چند سد روی اصول صحیح ساخته شود و کانال‌های منشعب از آن سدها و شبکه آبیاری مطابق با اصول فنی ایجاد گردد مقدار آبی که برای زراعت به منطقه می‌رسد با توجه به سطح کشت موجود کافی خواهد بود که باز هم متذکر شدیم سطح کشت فعلی بر اثر کم‌آبی به این مساحت است و در صورتی که آب کافی برسد سطح کشت و زراعت سیستان چندین برابر خواهد شد کما اینکه سیستان در گذشته انبار غله ایران بوده است» (سالور، ۱۳۸۱: ۵۷۸).

علاوه بر آنچه افغان‌ها در خصوص رهاسازی آب هیرمند انجام دادند، موضوع دیگری نیز پیروزی آنها در دعوی آب را تقویت کرد. آمریکایی‌ها هم‌زمان با مذاکرات دلتا از ۱۳۲۷ ش. در نزدیک قندهار و بعضی نقاط دیگر مشغول سدسازی و انجام سایر کارهای عمرانی بودند (روزنامه اطلاعات، ش. ۶۸۴۳، ۱۳۲۷/۱۱/۴: ۱ و ۳). افغانستان برای توسعه کشاورزی خود از سرمایه و کارشناسان آمریکایی بهره می‌گرفت تا بتوانند در شمال افغانستان حدود ۸۵۰۰۰ جریب زمین را آباد و قابل کشت و زرع نمایند. عمده هدف افغان‌ها از توسعه این اراضی جدید، توسعه کشت پنبه و نیشکر بود و افغانستان می‌خواست با این کار صادرات پنبه خود را که از سال ۱۹۱۶ م. به بعد به کلی متوقف شده بود، احیاء کند. مهم‌ترین اراضی

<sup>۱</sup>. Malcolm Jones

که دولت افغانستان مورد توجه قرار داده بود، نواحی اطراف دره هیرمند واقع در جنوب غربی آن کشور بود. افغان‌ها برای استفاده از هیرمند اقدامات مهم انجام داده بودند و ساختمان منبع بزرگی به ظرفیت ۳ میلیون جریب را آغاز کرده بودند تا آب رودخانه را هنگام زیادی در آن ذخیره کرده و در مواقع کم‌آبی از آن استفاده کنند. به علاوه کانال‌ها و نهرهای زیادی برای پخش و توزیع آب هیرمند در داخل اراضی مختلف مجاور آن احداث کرده بودند. در این اراضی با استفاده از اطلاعات فنی آمریکایی‌ها، افغانستان مقادیر زیادی درخت میوه به عمل آورده و بر صادرات میوه خود از جمله انار، سیب و انگور به هندوستان نیز افزوده بود. در زمستان ۱۳۲۸ ش. سد بزرگی که افغان‌ها بر روی هیرمند مشغول احداث بودند، به پایان رسید که حدود ۶۰۰۰ جریب اراضی بایر را که بدون سکنه بود، آبیاری می‌کرد و بدین ترتیب، این اراضی برای مهاجرت افغان‌ها به این نواحی آماده می‌شد. دولت افغانستان به واسطه افزایش زمین‌های زیر کشت می‌توانست محصول پنبه خود را ۳ برابر و نیشکر و چغندر قند خود را دو برابر نماید و این ظرفیت برای افغان‌ها که فاقد منابع نفتی بودند، جایگزین مناسبی بود (روزنامه اطلاعات، ش. ۷۰۹۵، ۱۳/۹/۱۳۲۸: ۳).

در مقابل نقشه‌های افغانستان برای بهره‌گیری از وادی هیرمند، ایران برای استفاده از آب هیرمند بندهای کهک و میانکنگی را ساخته بود که چون فاقد شبکه آبیاری بودند، کارایی نداشت. هیئت در مسیر خود ناتوانی ایرانیان در مدیریت آب را دیدند و مشاهده کردند افراد محلی با وسایل ابتدایی مانند حصیر، نی، چوب، تنه و شاخه درختان تلاش می‌کنند تا آب را به مزارع خود ببرند. در پی این مشاهدات اظهار داشتند شما از آب موجود استفاده کامل ننمودید و آن را تلف می‌نمایید. سرانجام هیئت بی‌طرف پس از مراجعت، در سال ۱۳۳۰ ش. / ۱۹۵۱ م. نظر نهایی خود را اعلام کرد که به موجب آن بیست‌ودو مترمکعب بر ثانیه از آب هیرمند به ایران اختصاص داده شد و این مقدار آب به‌هیچ‌وجه برای سیستان کافی نبود (سالور، ۱۳۸۱: ۵۸۲-۵۸۰).

دولت افغانستان در تاریخ هفتم آبان ماه ۱۳۳۱ پیشنهادهای کمیسیون مزبور را قبول کرد و آمادگی خود را جهت شروع مذاکرات بعدی بر پایه نظریات کمیسیون دلتا به دولت ایران اعلام نمود. اما دولت ایران به رأی اعتراض کرد و این موضوع را طی یادداشتی به سفارت افغانستان در تهران اعلام نمود. دولت ایران اعتقاد داشت که کمیسیون به علت کمی وقت و نداشتن وسایل کافی در بعضی موارد تحقیقات لازم را انجام نداده است و نظرات خود را در خصوص مواردی که مورد اعتراض ایران بود و نکاتی که کمیسیون در باره آنها به اظهار

نظری اجمالی پرداخته و یا اصولاً اظهار نظر ننموده بود، مشروحاً اعلام داشت و در خاتمه پیشنهاد کرد که «هر یک از دو دولت هیئتی را برای مذاکره و بررسی بیشتر تعیین نمایند تا بر اساس گزارش تهیه شده و سوابق موجود و حقوق بین الملل، راه حل عادلانه‌ای برای خاتمه دادن به موضوع اختلاف به دست آید» (فخاری، ۱۳۷۱: ۶۸). دولت افغانستان در پاسخ پیشنهاد نمود که مذاکرات طرفین بر اساس گزارش کمیسیون فنی صورت گیرد و در صورت ضرورت به گلد اسمیت<sup>۱</sup> و مک‌ماهون<sup>۲</sup> مراجعه شود. دولت ایران با این پیشنهاد موافقت کرد و بنا به پیشنهاد افغانستان آمادگی خود را برای ادامه مذاکرات در واشنگتن اعلام داشت (فخاری، ۱۳۷۱: ۶۹-۶۸).

پیش از مذاکرات واشنگتن، دولت ایران حتی به وسیله عبدالحسین مسعود انصاری سفیر خود در کابل مذاکره مستقیم با افغان‌ها داشت. افغان‌ها در مذاکرات به رأی کمیسیون استناد می‌کردند، در حالی که ایران درخواست ۳۵ تا ۴۰ مترمکعب بر ثانیه را داشت. افغان‌ها معتقد بودند اگر این میزان آب را به ایران بدهند، جواب مردم خودشان را چگونه خواهند داد؟ و در جواب اعتراض ایران به رأی کمیسیون می‌گفتند که «ما طالب این کمیسیون نبودیم و شما خودتان خواستید تا این کمیسیون بیاید و رأی بدهد و مسئله رأی کمیسیون یک حربه قوی و برنده‌ای در دست آنها شده بود» (انصاری، ۱۳۷۴: ۸۲۳-۸۲۲).

به این ترتیب، مذاکره مسعود انصاری هم راه به جایی نبرد و او تنها توانست چهار متر مکعب دیگر هم بر میزان سهم آب ایران از هیرمند بیفزاید (انصاری، ۱۳۷۴: ۸۲۴). در ادامه، مذاکرات واشنگتن نیز راه به جایی نبرد و اصرار افغان‌ها به همان رأی کمیسیون و عدد ۲۲ مترمکعب بود. جعفر شریف‌امامی که سال‌ها ریاست مجلس سنا را در حکومت پهلوی دوم برعهده داشت، تعیین این مقدار را بیش از آنکه حاصل ذکاوت افغان‌ها بداند، حاصل بی‌اطلاعی وزارت امور خارجه ایران و ضعف اطلاعات فنی این وزارتخانه می‌داند. او همچنین معتقد بود چون مک‌ماهون گفته بود که یک سوم مال ایران باشد و ملاک او مجموع آب هیرمند از سرچشمه تا پائین بود، این به نفع ایران بود و وزارت امور خارجه ایران چون اطلاعات فنی نداشتند، این حکمیت را رد کردند. در حالی که به نفع ایران بود. شریف‌امامی همچنین به فعالیت شرکت موریسون نودسن<sup>۳</sup> در بالادست بند کمال خان و اجرای طرح آبیاری در خلال مذاکرات کمیسیون بی‌طرف اشاره می‌کند (شریف‌امامی، ۱۳۸۰: ۹۴).

<sup>۱</sup>. Frederic John Goldsmid

<sup>۲</sup>. Arthur Henry McMahan

<sup>۳</sup>. Morrison knudsen

بنگاه آمریکایی «موریسون نودسن کمپانی» قسمت مهم از برنامه‌های توسعه صنایع و اصلاحات کشاورزی افغانستان را برعهده داشت و در این زمینه قراردادهایی با دولت افغانستان منعقد کرد و موضوع یکی از قراردادهای، ساختن سدی بر رودخانه هیرمند در جنوب افغانستان بود. در پائیز ۱۳۲۷ش. ساختمان نهرهای این سد به پایان رسید و به این وسیله از آب هیرمند اراضی زیادی در داخل افغانستان آبیاری شد. ساختمان سد در سال ۱۳۳۲ش. به پایان رسید و این سد موجب شد تا آب به ایران نرسد (روزنامه اطلاعات، ش. ۸۳۱۹، ۱۳۳۲/۱۲/۴: ۱ و ۴).

#### ۴. تثبیت الگوی مداخله: آمریکا و پروژه‌های آبی افغانستان

افغان‌ها بعد از رأی کمیسیون بی‌طرف در مجاورت مرزهای ایران به نقشه‌برداری پرداختند و اقدامات مقدماتی ساختمانی در دست‌اجرا داشتند. کمی بعد مشخص شد که این عملیات ساختمانی با کمک چند کارشناس آمریکایی و چهار مهندس افغان و با هدف ایجاد سدی بر روی هیرمند و هدایت آب به باتلاق گودزره انجام می‌شود. علاوه بر آن افغان‌ها طرح‌های مشترکی با دولت شوروی در شمال این کشور در دست‌مطالعه و اجراء داشتند. هر چند مشخص نبود که این طرح‌ها مربوط به رودخانه آمو یا سایر رودخانه‌های شمالی است و یا قرار است در روی هریرود اجراء شود؛ اما به یقین برای ایران مشکل‌آفرین بود (ساکما، ۳۷۰۰۰۲۲۰۷۰۱۷۹).

این طرح سرانجام در سال ۱۳۴۹ش. توسط سازمان جهانی خواروبار اجراء شد و روزنامه "تفاتی اسلام" چاپ هرات در خبری تحت‌عنوان: «سازمان جهانی خواروبار و کشاورزی در پروژه‌های ساحه هریرود-کندزوخان‌آباد با افغانستان همکاری می‌کند»، اعلام کرد: طبق اظهارات رئیس آبیاری برآورد هزینه‌های دولت افغانستان در پروژه وادی هیرمند توسط شعبه آب‌و خاک سازمان جهانی خواروبار با صرف مبلغ دو میلیون دلار به پایان رسیده (ساکما، ۳۷۰۰۰۲۲۰۷۰۱۷۹) و مطالعات مربوط به آبیاری در مسیر رودخانه کندزوخان‌آباد در جریان است. اگر چه ملاکین و زمینداران هرات از آن حمایت می‌کردند، اما ایران با آن موافقت نداشت. وزارت آب و برق اعلام کرد که «احداث هرگونه تأسیسات آبیاری بر روی رودخانه هریرود بدون در نظر گرفتن منافع و حقوق مکتسب ایران ممکن است در آینده مشکلاتی نظیر آنچه اکنون در رودخانه هیرمند با آن مواجه می‌باشیم، به وجود آورد. از این لحاظ خواهشمند است مقامات وزارت امور خارجه با استفاده از تمامی امکانات سیاسی به



سدسازی افغان‌ها با کمک کارشناسان آمریکایی و انتقال آب به باتلاق گودزره نشان می‌دهد که دولت افغانستان در نظر داشته تا سدی بر روی رودخانه هیرمند در استان نیمروز احداث نماید و از اول تیر ماه ۱۳۴۸ چند کارشناس آمریکایی و چهار نفر مهندس افغان از کارمندان وزارت کشاورزی افغانستان مشغول نقشه‌برداری جهت ساختن سد بر روی رودخانه هیرمند بودند. ظاهراً دولت افغانستان در نظر داشته است که با ساختن این سد آب را به طرف باتلاق گودزره سرازیر نماید (ساکما، ۲۰۱۷، ۲۲۰۷، ۳۷۰۰).

هم‌زمان، دولت آمریکا در ایران نیز فعالیت‌های خود را شروع کرد. الکساندر گاسیلی<sup>۱</sup> کنسول آمریکا در مشهد، در سال ۱۳۳۴ ش. از مشهد به زابل رفت. او قصد داشت در خصوص آبیاری سیستان، میزان کشت، وضع رودخانه هیرمند در ایران و همچنین اختلاف بین ایران و افغانستان از لحاظ سهم و تقسیم آب گزارشی تهیه نموده و برای اطلاع دولت آمریکا از طریق سفارت آمریکا به واشنگتن ارسال بکند. مآخذ و منبع اصلی او در جمع‌آوری و نگارش متن، گزارش مک‌ماهون بود.

او همچنین وعده داد میزانی آب برای آبیاری ۲۰۰ هزار هکتار زمین زیر کشت اعم از صیفی و شتوی، شرب ۲۵۰ هزار نفر ساکنین منطقه سیستان و در حدود هشتاد هزار گاو و یک میلیون گوسفند در نظر خواهد گرفت. (ساکما، ۲۰۱۷، ۴۸۸، ۹۹۸۰). گزارش گاسیلی اگر چه تصویری هم‌دلانه از نیازهای ایران را منعکس می‌کرد، اما هدفمند و متناسب با اهداف آمریکا تعریف می‌شد. کمی بعد بامترنر<sup>۲</sup> از جانب اداره اصل چهار، راهی سیستان شد. وی محل قرارگیری ایستگاه‌های اندازه‌گیری را تعیین کرد تا بدین‌وسیله میزان واقعی نیاز ایران به آب هیرمند مشخص شود (ساکما، ۲۰۱۵، ۲۶۵۳، ۳۷۰۰). پس از او، مهندس دوان<sup>۳</sup> کارشناس خاک میسیون آمریکایی در ایران اواخر سال ۱۳۳۵ ش. وارد سیستان شد؛ دوان برای مشخص شدن زمین‌های قابل کشت سیستان بر ضرورت عکسبرداری هوایی تأکید داشت (ساکما، ۲۰۱۷، ۲۶۵۳، ۳۷۰۰). اگر چه سازمان برنامه به دلیل کمبود بودجه انجام آن را مقدور نمی‌دانست، اما این امر مورد تأیید اداره پنجم سیاسی وزارت خارجه ایران نیز بود و این اداره در گزارشی محرمانه از نخست‌وزیر خواست به هر نحو این موضوع را حل‌وفصل کند تا هم در مراجع بین‌المللی سندی در دست باشد و هم اینکه اگر این فرصت از دست برود،

---

<sup>۱</sup>. Alexander Gasili

<sup>۲</sup>. Hoyt J.B. Turner

<sup>۳</sup>. Dovan

«امکان به دست آوردن مدارکی دال بر زیادی سطح کشت سیستان ممکن است در سال‌های بعد اصولاً میسر نباشد» (ساکما، ۲۳۰۹۲۰۵۱۳).

در حالی که دولت و سازمان‌های مسئول در ایران برنامه مشخصی برای سیستان نداشتند و هر یک از اجرای وظیفه‌شانه خالی می‌کردند، افغان‌ها در این زمان به فکر منافع تجاری خود بودند و برای اجرای یک برنامه عمرانی طولانی‌مدت با آمریکا همکاری داشتند. با اجرای برنامه عمران و آبادی هیرمند در ظرف شش تا هشت سال، سالیانه بیست و چهار میلیون دلار بر عایدات افغانستان افزوده می‌شد. اجرای این برنامه عمرانی در سال ۱۹۴۹م. آغاز شد و با اجرای آن از آب‌های رود هیرمند برای آبیاری زمین‌هایی استفاده شد که در بعضی از آنها طی چندین قرن به هیچ وجه کشت و زرع به عمل نیامده بود. این طرح در چند بخش اجراء می‌شد: اجرای بخش اول ۱۲۱۰۰۰ جریب زمین قابل کشت و زرع بر ۱۹۴۰۰۰ جریب زمین قابل کشت هیرمند می‌افزود و با اجرای بخش دوم برنامه که شش تا هشت سال پس از تکمیل بخش اول شروع می‌شد، ۲۲۴۰۰۰ جریب زمین دیگر تحت کشت و زرع در می‌آمد. بنگاه آمریکایی تلاش داشت تا بین زمانی که آب تهیه می‌شود و موقعی که از آن برای عمران اراضی استفاده به عمل می‌آید، تأخیری رخ ندهد تا بازدهی مورد نظر آمریکایی‌ها محقق شود. دولت آمریکا حتی موضوع آموزش را نیز مدنظر داشته و اعتقاد داشتند باید در امر تربیت کشاورزان و مجهز نمودن‌شان به وسایل کار توجه مخصوص مبذول شود. به باور آمریکایی‌ها اجرای کامل پیشنهادهای آنها و اجرای صحیح برنامه عمران هیرمند توسط دولت افغانستان منافع بسیار و نتایج نیکویی به طور مداوم عاید افغانستان می‌کرد (ساکما، ۳۷۰۰۰۲۶۵۳۰۰۸۶).

### راهبرد شوروی: نفوذ از طریق پروژه‌های عمرانی و نظامی

به دنبال حضور و فعالیت گسترده آمریکا در افغانستان، روس‌ها نیز به موضوع سدسازی ورود پیدا کردند. اولین اقدام آنها در خصوص ایجاد سد مربوط به دی و بهمن سال ۱۳۳۸ش. است که در منطقه شیله‌چرخ بود. این اقدام مشترک افغان‌ها و روس‌ها با مخالفت آمریکایی‌ها همراه شد و شرکت موریسون نودسن به دولت افغانستان تذکر داد که در صورت ادامه کار روس‌ها این شرکت کار ساخت بند کمال خان را متوقف خواهد کرد. دولت افغانستان به این تذکر اهمیت نداد و کار ساخت بند را به شوروی‌ها واگذار کرد (ساکما، ۳۷۰۰۰۲۲۴۴۰۳۸۹ و ۳۷۰۰۰۲۲۴۴۰۳۸۵).

در خرداد ماه ۱۳۳۹ مطابق گزارشی مشخص شد که کارشناسان امور زراعتی و آبیاری شوروی در وادی هیرمند رفت‌وآمد دارند و این گزارش نشان می‌دهد که افغان‌ها قصد گسترش تأسیسات آبیاری و ایجاد سدهای جدید را داشتند. با این هدف، یک عده ۹ نفری از کارشناسان امور روسی که ۵ تن از آنان کارشناس امور آبیاری و سدسازی بودند، به منطقه لشکرگاه وارد و با هلی‌کوپتر نواحی سفلی هیرمند را بازدید کردند و پس از بازدید اطراف چهار برجک مراجعت کرده‌اند (ساکما، ۳۷۰۰۲۲۴۴۰۴۵۳). هنوز تحقیقات در مورد این گزارش توسط ایران تکمیل نشده بود که بار دیگر گزارشی در خصوص قرارداد افغان‌ها با متخصصین روسی و آلمانی برای آبیاری منطقه‌ای به وسعت ۸۱۰۰ کیلومتر به تهران مخابره شد. این منطقه به وسیله نهر تراخون منشعب از بند کمال خان آبیاری می‌شد (ساکما، ۳۷۰۰۲۲۰۷۰۰۵۹). کمی بعد از این گزارش، تلگراف رمزی بدین مضمون رسید: «افغانستان در بند کمال خان واقع در ۵۰ کیلومتری مرز به وسیله شوروی‌ها مشغول احداث سد مقسمی بر روی هیرمند می‌باشند» (ساکما، ۳۷۰۰۲۲۴۴۰۳۹۳). در این تلگراف اشاره شده که «افغان‌ها با این سد می‌توانند کلیه آب هیرمند حتی سیلاب‌ها را به خاک خود منحرف، مازاد را به گود زره جاری کنند و آب سیستان را کاملاً قطع کنند» (ساکما، ۳۷۰۰۲۲۴۴۰۳۹۳). انتشار این گزارش در جراید تهران موجب شد که سفارت ایران در کابل موضوع را بررسی کند تا صحت و سقم آن مشخص گردد. سفارت ایران در کابل این خبر را تکذیب کرده و اعلام داشت: «در اینجا تاکنون چنین خبری شنیده نشده تا حدی هم بعید به نظر می‌آید زیرا کارهای هیرمند به وسیله آمریکائی‌ها انجام می‌شود و به همین جهت از جناب آقای میلز<sup>۱</sup> سفیر آمریکا در این باب تحقیق نمودم و ایشان این خبر را تأیید ننمودند» (ساکما، ۲۳۰۰۵۶۴۲۲۰۰۰۸). با توجه به اطلاعات سفارت ایران در کابل، شوروی‌ها در نزدیکی جلال‌آباد، جنوب‌شرقی افغانستان طرح آبیاری و سدسازی در دست داشتند که در روی رود کابل بود (ساکما، ۲۳۰۰۵۶۴۲۲۰۰۰۸). شوروی هشت سد در افغانستان ایجاد کرد که در آبیاری زمین‌ها بسیار مؤثر بود و میزان تولید محصولات کشاورزی را بالا برده بود (منیعی، ۱۳۴۴: ۶۶-۶۵).

علاوه بر فعالیت‌هایی از این دست، گزارش‌هایی از انعقاد قراردادهای نظامی شوروی با افغانستان نیز در دست بود. هر چند آنها خود انعقاد چنین قراردادهایی را انکار و ادعا داشتند که دولت افغانستان علاقه‌مند به بی‌طرفی کامل است و این سیاستی است که از ابتدای

---

<sup>۱</sup>. Sheldon T. Mills

استقلال خود تاکنون و در مدت دو جنگ بین‌المللی تعقیب نموده و می‌نماید و انعقاد قرارداد نظامی برخلاف این منظور است (ساکما، ۲۳۰۰۵۶۴۲۲۰۰۰۴).

در سال ۱۳۳۵ ش. / ۱۹۵۶ م. قراردادی نظامی بین شوروی و افغانستان منعقد شد و این قرارداد در ۳ شهریور ۱۳۳۵ / ۲۵ آگوست ۱۹۵۶ از جانب محمد داوود خان صدراعظم افغانستان اعلام شد. این قرارداد در ذیل قرارداد بزرگ اقتصادی دو کشور جای می‌گرفت و بر اساس آن تجهیزات نظامی از شوروی وارد افغانستان شد (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۴۷۳). روس‌ها به تربیت نیروی انسانی هم در افغانستان توجه داشتند و در دهه ۱۹۶۰ میلادی کلاس‌های درس روسی در کابل افتتاح شد و متخصصان فنی افغان در این کلاس‌ها درس می‌خواندند. مقامات شوروی هم دیپلم متوسطه افغانستان را به رسمیت شناخته بودند تا دانشجویان افغان برای تحصیل روانه شوروی شوند (کارر دانکوس، ۱۳۶۷: ۱۸۱).

آمریکایی‌ها نیز از طریق طرح‌های اقتصادی به دنبال جدایی افغانستان از شوروی بودند، لذا شوروی هم به توسعه پایگاه‌های لجستیک در شمال افغانستان پرداخت و این کار افغانستان را بیش از پیش به مسکو نزدیک کرد (کارر دانکوس: ۱۳۶۷، ۱۸۲). جالب است که هر دو قدرت بزرگ؛ آمریکا و شوروی در افغانستان برای نفوذ در این کشور، طرح‌های سدسازی و آبیاری انجام می‌دادند، بدون توجه به اینکه این کارها باعث کاهش میزان آب در پائین‌دست رودخانه می‌شود و این امر با توجه به نادیده گرفتن حق حاکمیت ایران و حکومت پهلوی دوم صورت گرفت که در باشگاه کشورهای طرفدار غرب بود و نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها ذره‌ای منافع ملی ایران را در سیاست کلان خود در برخورد با اردوگاه شرق در نظر نداشتند. یکی از سدهایی که آمریکایی‌ها در سال ۱۳۲۳ ش. / ۱۹۴۵ م. احداث کرده بودند، سد گرشک بود که مستقیماً روی هیرمند زده شده بود و بر میزان حقابه ایران تأثیر می‌گذاشت و ایران اعتراض می‌کرد که حقوقش به خاطر احداث این سد از بین رفته است (بارل، ۱۳۹۵: ۱۳ / ۹۴۶).

نفوذ شوروی‌ها و تلاش آنها جهت گسترش دامنه اقدامات خود در افغانستان از نظر سیاستمداران ایرانی نیز دور نبود و در گزارش‌های خود به این نفوذ اشاره کرده‌اند. شریف‌امامی که در ۸ آذر ۱۳۳۹ در رأس هیئتی به افغانستان رفته بود، در سفر خود به میزان نفوذ شوروی در افغانستان از طریق انجام طرح‌های عمرانی پی برد. او می‌نویسد: «به هر صورت آمدمیم به کابل. سه روز من آنجا بودم. در آن سه روزی که آنجا بودم کارخانجات و تأسیسات آنها را رفتم تماشا کردم. چیزی که به چشم می‌خورد این بود که شوروی در آن

موقع در آنجا شروع کرده بود به نفوذ و ورود در تمام دستگاه‌ها. مثلاً قسمتی مهم از راه را آنها می‌ساختند و راه‌هایی که می‌ساختند پرسیدم بین کجا هست؟ تمام راه‌های استراتژیکی بود که از شوروی می‌آمد به افغانستان. بعد در نزدیکی شهر یک فرودگاه بزرگی می‌ساختند که هنوز ناتمام بود و عده‌ای از افسران را فرستاده بودند به شوروی برای تحصیل و امثال این اقدامات» (شریف‌امامی، ۱۳۸۰: ۲۲۲).

از عللی که منجر به کوتاه آمدن ایران در مسئله هیرمند و رضایت به معاهده هویدا-شفیق شد، ترس حکومت پهلوی از افتادن افغانستان در دامان شوروی بود. در فضای جنگ سرد، ایران در جایگاه کشوری که هم‌پیمان غرب بود، از حق خود در حقابه هیرمند گذشت تا با حل این مسئله و کمک به دولت افغانستان بتواند جلوی نفوذ شوروی را بگیرد. فشاری را هم که اسدالله علم در خاطرات سه‌شنبه ۱۷ خرداد ۱۳۵۶ برای امضای معاهده هیرمند ذکر می‌کند، در این چارچوب می‌توان ارزیابی کرد. علم که پدرش سال‌ها متصدی مذاکره با افغان‌ها بود و حتی در مواقعی خرج سفر هیئت‌ها را هم از جیبش می‌پرداخت و نسبت به آب هیرمند حساسیت داشت، در خاطراتش می‌نویسد: «از شدت ناراحتی از دیدن خبر مبادله اسناد هیرمند خوابیده و چند بار هم استعفا نوشته و پاره کرده و ناراحت هستم که مقامات افغان فهمیده بودند که چگونه از دعوای شرق و غرب منافع خودشان را تأمین کنند. هزار بار به نعیم خان درود فرستادم و به دولت لعنت. مردی که مثل شیر آمد و تهدید کرد که اگر می‌خواهید کمک به ما را در گرو آب هیرمند نگاه دارید ما کمک نمی‌خواهیم و این بدبخت‌ها آن قدر از چپ‌گرایی افغانستان ترسیدند که همه شرایط را قبول کردند و بالاخره دیشب [ضربه] آخر را زدند کسی چه می‌داند شاید هم از ارباب‌های نامرئی دستور ارتکاب این خیانت را داشتند» (علم، ۱۳۹۳: ۴۸۱/۶).

حسین شهیدزاده که آن زمان در اداره پنجم سیاسی وزارت امور خارجه فعالیت داشت، در خاطرات خود می‌نویسد: «موقعی که آخرین طرح مورد موافقت میان هیئت ایرانی و کابل را با خود به تهران آوردم یادم هست نیمه شبی بود که با شرکت بلندپایگان حکومت مانند اسدالله علم وزیر دربار، اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه، وزیر آب و برق، دکتر غلامحسین خوشبین، عزالدین کاظمی رئیس اداره حقوقی وزارت امور خارجه، احمد میرفندرسکی معاون سیاسی و چند نفر دیگر کمیسیونی تشکیل شده بود. در این کمیسیون من مواد عهدنامه را به نحوی که تنظیم شده بود یکایک می‌خواندم و حاضران نظر خود را ابراز می‌داشتند. موقعی که به ماده‌ای رسیدیم که بنا به اصرار افغان‌ها در عهدنامه گنجانیده شده

و طی آن اعلام شده بود مواد این عهدنامه در آینده غیرقابل تغییر خواهد بود، عزالدین کاظمی رشته سخن را به دست گرفت و گفت من به عنوان مسئول اداره حقوقی وزارت امور خارجه با گنجاندن این ماده در عهدنامه مخالفم و آن را مغایر با اصول حقوق بین‌الملل و مصالح ایران می‌دانم. اسدالله علم وزیر دربار در جواب او با لحنی نصیحت‌آمیز گفت که نظر شاهنشاه این است که بیش از این در این مورد گرفت و گیر نکنیم و کار را فیصله دهیم. اصل مطلب کنار آمدن با افغانستان و بهبود روابط با آن کشور است که در جو کنونی به آن باید توجه خاص داشت. برای چند کلمه یا عبارت که این طور یا آن طور نوشته شود نباید کار را به بن‌بست کشانید» (شهیدزاده، ۱۳۷۸: ۲۳۸-۲۳۷).

سرانجام در نتیجه پیگیری نمایندگان سیستان در مجلس شورای ملی و وضعیت پیش آمده در این منطقه، لایحه معاهده راجع به آب رود هیرمند بین دولت ایران و افغانستان موسوم به قرارداد هویدا- شفیق که در ۱۳۵۱ ش. بین ایران و افغانستان امضاء شد و کلیات لایحه با نظر مساعد و بدون مخالفتی از سوی نمایندگان تأیید و برای تصویب به مجلس سنا فرستاده شد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲۳، جلسه ۱۱۸، تیر ۱۳۵۲ ش.). اگر چه این قرارداد در مجلس ایران تصویب شد، اما طرف افغان به استناد رأی کمیسیون دلالتا حاضر به پذیرش آن نبود. مخالفین قرارداد، طیف‌ها و گروه‌های مختلفی را شامل می‌شدند و حتی عده‌ای با رویکرد فرهنگی در جمع مخالفین حضور داشتند. در این میان، گروه‌های مارکسیست تحت تأثیر شوروی بیشتر از هر گروه دیگر فعالیت می‌کردند. هنگامی که محمدهاشم میوندوال صدراعظم وقت افغانستان هم به این اتحادیه ملحق شد، صف گسترده‌ای تشکیل گردید و با عنوان جبهه متحد در برابر اقدام حکومت در حل مسئله آب هیرمند قد علم کردند (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۵۲۳).

مخالفان قرارداد استدلال‌شان را بر یکی از مواد آن که بررسی مقدار آب را توسط مأموران ایرانی در داخل افغانستان پیش‌بینی می‌کرد، متمرکز ساخته و آن را ناقض حاکمیت ملی افغانستان و نامود کردند، در حالی که وظیفه مأموران مذکور تنها مشاهده و گزارش دادن بود و نه مداخله و تحکم. در عین حال، در بین عوام مسئله فروش آب را مترادف با فروش خاک جلوه داده چنین تبلیغ کردند که این اقدام مترادف با وطن‌فروشی می‌باشد (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۵۲۴).

از نگاه افغان‌ها [پروژه] آبیاری هلمند زمین‌های وسیعی را در جنوب غربی افغانستان آبیاری می‌کرد و این منطقه را یک‌بار دیگر به انبار غله افغانستان تبدیل می‌کرد. استفاده از آب هیرمند برای آبادانی جنوب غربی افغانستان از نگاه سیاسی هم اهمیت داشت، زیرا بعد از خروج

انگلیسی‌ها از هندوستان در شرق افغانستان خلائی به‌وجود آمده بود و حکومت افغانستان می‌خواست این خلأ را پر کند. افغان‌ها خواهان توجه آمریکایی‌ها به پروژه هلمند بودند تا از این رهگذر منابع خام افغانستان مورد توجه آنان قرار گیرد. عده‌ای از مردم افغانستان مخالف پروژه هلمند بودند و نظر منفی داشتند که تبلیغ روس‌ها در این زمینه بی‌تأثیر نبود (اخوان، ۱۳۸۱: ۱۳۵).

## تحلیل تطبیقی نقش آمریکا و شوروی در بحران هیرمند و سیاست هوشمند سلطه و نفوذ در فضای جنگ سرد

آمریکا و شوروی با سرمایه‌گذاری در پروژه‌های آبی افغانستان، عملاً از «دیپلماسی آب» برای افزایش نفوذ منطقه‌ای خود استفاده کردند. پروژه‌های سدسازی ظاهراً برای توسعه افغانستان طراحی شدند، اما در واقع دولت آمریکا با استفاده از بانک صادرات و واردات آمریکا به تأمین مالی سدهای کجکی و ارغنداب پرداخت و شوروی با پروژه‌های شمال افغانستان (مثل سد شيله چرخ) به دنبال ایجاد حلقه امنیتی در مرزهای جنوبی خود بود. شوروی با بهره‌برداری از هراس ایدئولوژیک و استراتژی فرصت‌طلبانه و بهره‌برداری از ترس عمیق محمدرضا شاه از سقوط دومینووار کمونیستی، با آموزش افسران افغان در شوروی و قرارداد نظامی سال ۱۹۵۶م. با افغانستان و ایجاد پروژه‌های آبی مسیر را برای پایگاه‌های لجستیک خود هموار کرد و واکنش ایران مماشات به قیمت منافع ملی بود. توافق ۱۳۵۱ش. (هویدا-شفیق) با وجود مخالفت کارشناسان، تنها به دلیل ترس از چپ‌گرایی امضاء شد. افغانستان به عنوان بازیگری هوشمند در میدان رقابت از دیپلماسی سدسازی و استفاده هوشمندانه از رقابت دو ابرقدرت به جذب وام از آمریکا و هم‌زمان قرارداد با شوروی پرداخت.

رأی دلتا<sup>۱</sup> به اهرم حقوقی دائمی علیه ایران تبدیل شد و به بازتعریف جغرافیای سیاسی در سیستان و توسعه اراضی مرزی برای تغییر الگوی جمعیتی و تقویت حاکمیت افغانستان بر حوضه آبریز هیرمند پرداخت. ایران با چهار آسیب ساختاری: ۱. فقدان استراتژی یکپارچه آبی، سازمان‌های متعدد (وزارت آب، سازمان برنامه، سازمان آبیاری و وزارت کشاورزی) بدون هماهنگی ۲. شکاف فنی-دیپلماتیک، وزارت امور خارجه فاقد کارشناسان آب ۳. واکنش انفعالی و اعتراض به رأی دلتا (۱۳۳۱ش.) بدون ارائه آلترناتیو فنی به جای آن و ۴. قربانی کردن منافع ملی به امنیت ایدئولوژیک و فروکاستن بحران آب به یک معضل طبیعی به منظور جلوگیری از نفوذ شوروی روبرو بود.

۱. کمیسیون دلتا یا Helmand River Delta Commission که در اسناد به عنوان کمیسیون بی‌طرف از آن یاد شده، یک کمیسیون بین‌المللی فنی بود که سال ۱۳۲۷ش. برای حل اختلاف حق‌آبه رود هیرمند بین ایران و افغانستان تشکیل شد.

در یک تحلیل کلی باید گفت که بحران هیرمند نه یک اختلاف فنی، بلکه نماد شکست دیپلماسی محیط‌زیستی در برابر رقابت‌های ابرقدرتی بود. آمریکا با «سرمایه‌گذاری توسعه‌ای» و شوروی با «هراس‌افکنی ایدئولوژیک»، افغانستان را به آزمایشگاه هیدروپلیتیک جنگ سرد تبدیل کردند. ایران اما با فقدان دانش فنی، استراتژی حقوقی، شجاعت دیپلماتیک عملاً به بازیگری منفعل در این تراژدی تبدیل شد که پیامدهای آن تا امروز گریبانگیر سیستان است و کمیسیون دلتا به مثابه ابزار امپریالیسم عمل کرد. بحران هیرمند نه یک فاجعه طبیعی، بلکه تجسم عینی نظم هژمونیک بین‌المللی است که در آن ابرقدرت‌ها با دیپلماسی سدسازی به دنبال تغییر در مرزهای ایران و افغانستان بودند و دولت‌های ضعیف مثل ایران پهلوی، امنیت ایدئولوژیک را بر امنیت زیستی ترجیح دادند و سیستمی‌ها به قربانیان خاموش تبدیل شدند. برای درک بهتر ماهیت نقش آمریکا و شوروی، خلاصه‌ای تاریخی - تحلیلی از ماهیت نقش آمریکا و شوروی و پیامدهای رقابت این دو کشور در فضای جنگ سرد برای افغانستان و ایران در جدول زیر گردآوری شده است.

#### جدول شماره ۱: تحلیل تطبیقی نقش آمریکا و شوروی در بحران هیرمند

| مؤلفه                      | ایالات متحده   | اتحاد شوروی  |
|----------------------------|--|--|
| نوع مداخله                 | فنی و مشورتی   | اجرائی و استراتژیک   |
| ابزار                      | استفاده از کارشناسان اصل چهار، شرکت موريسن - نودسن، فائو، ارائه راهکار برای تعیین سطح زیر کشت و میزان آب به کمک تجهیزات سنجش | استفاده از کارشناسان برای سدسازی، نقشه‌برداری و کمک تجهیزاتی به افغانستان      |
| واکنش ایران                | همکاری، استفاده حقوقی  | اعتراض و هشدار امنیتی  |
| واکنش افغانستان            | تأمین اهداف و منافع (توسعه کشاورزی)  | تأمین اهداف و منافع (توسعه کشاورزی)  |
| هدف رسمی                   | رقابت در فضای جنگ سرد  | رقابت در فضای جنگ سرد  |
| مرجع داوری                 | پیشنهاد برای تشکیل کمیسیون بی‌طرف  | نقش منفعل در داوری   |
| پیامد نهایی برای ایران     | کاهش چشمگیر حبابه ایران به ۸۲۰ میلیون مترمکعب در سال به واسطه دخالت آمریکا و تشکیل کمیسیون بی‌طرف                            | ترس از نفوذ کمونیسم، مدارای سیاسی به سود افغان‌ها و چشم‌پوشی از حق واقعی ایران |
| پیامد نهایی برای افغانستان | استقبال از تشکیل کمیسیون بی‌طرف و رأی آن، دستاویزی برای مذاکرات آتی  | درک فضای جنگ سرد توسط افغان‌ها به سود خود، نفوذ کمونیسم در افغانستان           |

## نتیجه‌گیری

بحران آب هیرمند در دوره پهلوی دوم صرفاً یک اختلاف آبی دوجانبه میان ایران و افغانستان نبود، بلکه در بستر ساختار ژئوپلیتیک جنگ سرد شکل گرفت و به میدان رقابت راهبردی آمریکا و شوروی تبدیل شد. این رقابت به گونه‌ای طراحی شد که افغانستان در مرکز توجه دو کشور قرار گرفت، در حالی که ایران به دلیل وابستگی امنیتی به آمریکا و نگرانی مداوم از نفوذ شوروی در موضعی ضعیف و آسیب‌پذیر قرار گرفت.

ایالات متحده با استفاده از سازوکارهای فنی، مالی و حقوقی از جمله تأمین وام‌ها، اعزام کارشناسان مهندسی و هدایت مذاکرات به شکلی آشکار در تعریف رژیم حقوقی جدید آب هیرمند نقش‌آفرینی کرد. کمیسیون دلتا که به ظاهر یک نهاد بی‌طرف معرفی شد، بر اساس منطق سیاسی و منافع شرکت‌های فعال آمریکایی در پروژه‌های عمرانی افغانستان عمل کرد و سهم ایران را به صورت بی‌سابقه‌ای پائین تعیین نمود. این تصمیم، بدون توجه به نیاز واقعی حوضه سیستان و بدون لحاظ کردن آثار سدهای کجکی، ارغنداب و بند بغرا اتخاذ شد و مسیر حقوقی بحران را منحرف ساخت. در مقابل، شوروی با حضور فنی، نقشه‌برداری مهندسی و انعقاد قراردادهای نظامی و آموزشی، افغانستان را به یکی از پایگاه‌های راهبردی خود در جنوب آسیا تبدیل کرد. این نفوذ مضاعف سبب شد تا ایران در مذاکرات مربوط به هیرمند از اتخاذ موضع سختگیرانه فاصله بگیرد، زیرا سیاست خارجی پهلوی دوم بر پایه جلوگیری از نفوذ کمونیسم در مرزهای شرقی استوار بود. همین هراس باعث نرمش بیش از حد ایران، پذیرش اصل خرید آب و سرانجام امضای معاهده ۱۳۵۱ ش. شد و عدد ۲۶ مترمکعب بر ثانیه را بر ایران تحمیل نمود و شکاف میان حق تاریخی و سهم واقعی ایران را تثبیت کرد. از سوی دیگر، افغانستان توانست با بهره‌گیری هوشمندانه از رقابت قدرت‌های بزرگ، طرح‌های توسعه آبیاری و افزایش زمین‌های زیر کشت و نیز تثبیت موقعیت سیاسی خود را دنبال کند. بهره‌برداری از شکاف میان آمریکا و شوروی، کابل را قادر ساخت که از هر دو طرف امتیاز بگیرد و از فشار ایران نگران نباشد؛ زیرا می‌دانست توان برخورد سخت یا حتی پیگیری حقوقی قاطعانه را ندارد. نقش آمریکا و شوروی در بحران هیرمند نه حاشیه‌ای، بلکه محوری و ساختاری بوده است. آمریکا با پوشش فنی و حقوقی و شوروی با حضور میدانی و نفوذ امنیتی زمینه‌ای ایجاد کردند که افغانستان به صورت یک بازیگر قدرتمند ظاهر شود و ایران در موقعیتی منفعل قرار گیرد. در نتیجه، امنیت آبی ایران در سیستان و حقایق تاریخی آن در طول دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰ شمسی، نه بر اساس معیارهای حقوقی،

بلکه بر اساس توازن قوا در نظام بین‌الملل تعریف شد. این مطالعه نشان می‌دهد که در منازعه آبی در چارچوب ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ، نتیجه بیشتر تابع منطق سیاسی و راهبردی است تا اصول حقوق بین‌الملل یا معیارهای فنی و همین امر سبب شد که ایران در موضوع هیرمند به یکی از نخستین قربانیان فضای جنگ سرد و رقابت آمریکا و شوروی بدل شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که میانجی‌گری آمریکا بی‌طرفی نبوده، بلکه مبتنی بر منافع شرکت‌های سدساز آمریکایی و راهبرد سیاسی آن کشور طراحی شده است. کمیسیون دلتا (کمیسیون بررسی اختلافات آب هیرمند) به عنوان ابزار حقوقی، سهم ایران را با ملاحظات سیاسی کاهش داد. شوروی از طریق پروژه‌های فنی و قراردادهای نظامی، نفوذ خود را در افغانستان گسترش داد و این نفوذ موجب هراس ایران از قدرت‌گیری شوروی در همسایگی شرقی شد. ترس از نفوذ شوروی باعث عقب‌نشینی ایران در مذاکرات با افغانستان شد و افغانستان از رقابت بین دو ابرقدرت (آمریکا و شوروی) به عنوان اهرم فشار علیه ایران استفاده کرد و توانست حداکثر امتیاز را در مذاکرات به دست آورد. قرارداد سال ۱۳۵۱ ش. حاصل ترکیبی از فشارهای خارجی، ضعف نهادهای ایرانی و برتری موقعیت افغانستان در فضای جنگ سرد بود و بحران هیرمند در دوره پهلوی دوم را می‌توان به عنوان یک نمونه کلاسیک از تأثیر ساختار بین‌المللی بر منازعات محیط‌زیستی و ناتوانی کشور ضعیف‌تر در دفاع از حقوق آبی خود قلمداد کرد.

## منابع و مأخذ

### اسناد:

آرشیو اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)

ساکما: شماره سند: ۳۷۰۹۵۱۹۱۲

--- شماره سند: ۹۹۸۰۰۵۰۳۳۰۱۶۳

--- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۲۰۷۰۱۷۹

--- شماره سند: ۲۲۰۴۷۱۹۶۱

--- شماره سند: ۲۲۰۴۷۱۹۶۵

--- شماره سند: ۳۷۰۰۱۰۴۱۵۰۰۷۵

--- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۲۰۷۰۲۱۷

--- شماره سند: ۹۹۸۰۰۴۸۸۱۰۰۲۷

- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۶۵۳۰۱۵۰
- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۶۵۳۰۱۷۶
- شماره سند: ۲۳۰۹۲۰۵۱۳
- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۶۵۳۰۰۸۶
- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۲۴۰۳۸۵
- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۲۴۴۰۳۸۹
- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۲۴۴۰۴۵۳
- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۲۰۷۰۰۵۹
- شماره سند: ۳۷۰۰۰۲۲۴۴۰۳۹۳
- شماره سند: ۲۳۰۰۵۶۴۲۲۰۰۰۸
- شماره سند: ۲۳۰۰۵۶۴۲۲۰۰۰۴

#### کتاب‌ها و مقالات:

- اخوان، صفا، ۱۳۸۱، *تاریخ شفاهی افغانستان ۱۹۰۰-۱۹۹۲*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- مسعود انصاری، عبدالحسین، ۱۳۷۴، *خاطرات سیاسی و اجتماعی (مروری بر پنجاه سال تاریخ)*، تهران: علمی
- بارل، آرام، ۱۳۹۵، *یادداشت‌های سیاسی ایران (۱۳۲۴-۱۳۳۰)* بخش دوم، جلد ۱۳، ترجمه: مهدی رحمانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- حکمت، علی اصغر، ۱۳۷۹، *رهاورد حکمت*، جلد ۱، به اهتمام: سید محمد دبیرسیاقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سالور، عباس، "رود هیرمند و اختلاف حقابه"، فصلنامه تاریخ معاصر، بهار و تابستان ۱۳۸۱، سال ششم، شماره ۲۱ و ۲۲، صص ۵۸۶-۵۷۸.
- شریف‌امامی، جعفر، ۱۳۸۰، *خاطرات جعفر شریف‌امامی: نخست‌وزیر ایران (۱۳۴۰-۱۳۳۹ و ۱۳۵۷)*، ویراستار: حبیب لاجوردی، تهران: سخن.
- شهیدزاده، حسین، ۱۳۷۸، *رهاورد روزگار*، تهران: نشر البرز.
- علم، امیراسداله، ۱۳۹۳، *یادداشت‌های علم*، جلد ششم، ویرایش: علینقی عالیخانی، تهران: کتابسرا.
- عبده، جلال، ۱۳۶۸، *چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان*، جلد ۱، به کوشش: مجید تفرشی، تهران: رسا.
- فخاری، غلامرضا، ۱۳۷۱، *اختلاف دولتین ایران و افغانستان در مورد رود هیرمند*، چاپ اول، تهران: وزارت امور خارجه.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق، ۱۳۷۱، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم: دارالتفسیر.
- کارردانکوس، هلن، ۱۳۶۷، *نه صلح نه جنگ*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تهران: نشر البرز.

منیعی، حسن، ۱۳۴۴، سیاست دولت روسیه در خاورمیانه (۱۹۶۵-۱۷۰۰)، تهران: چاپخانه ارتش.  
مجلس شورای ملی، مهر ۱۳۱۴، مشروح مذاکرات دوره دهم مجلس شورای ملی، جلسه ۱۳.  
مجلس شورای ملی، تیر ۱۳۵۲، مشروح مذاکرات دوره بیست و سوم مجلس شورای ملی، جلسه ۱۱۸.

#### نشریات:

- روزنامه اطلاعات، شماره ۶۸۴۳، دوشنبه ۴ بهمن ۱۳۲۷.  
-----، شماره ۶۹۸۱، پنجشنبه ۲۳ تیر ۱۳۲۸.  
-----، شماره ۷۰۰۰، سهشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۲۸.  
-----، شماره ۷۰۹۵، یکشنبه ۱۳ آذر ۱۳۲۸.  
-----، شماره ۷۲۲۰، دوشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۹.  
-----، شماره ۸۳۱۹، سهشنبه ۴ اسفند ۱۳۳۲.

## روابط فرهنگی ایران و ایتالیا طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ش.

### مطالعه‌ای بر پایه دیپلماسی فرهنگی و تبادلات علمی و آموزشی

علی اصغر رجبی<sup>۱</sup>

نسا گنجی<sup>۲</sup>

#### چکیده

روابط فرهنگی ایران و ایتالیا طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ش. یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های دیپلماسی فرهنگی ایران در جهان غرب بود. این پژوهش با روش تاریخی-تحلیلی و بر اساس اسناد دیپلماتیک و فرهنگی سازمان‌های اسناد ایران و ایتالیا، موافقتنامه‌ها و دیگر منابع کتابخانه‌ای به بررسی ابعاد و جلوه‌های این مناسبات پرداخته است. سؤال اصلی پژوهش این است که روابط فرهنگی دو کشور و نقش آن در سیاست فرهنگی و دیپلماسی عمومی این دوره چگونه بود و فرضیه آن است که این روابط فراتر از تشریفات، در خدمت نوسازی فرهنگی و مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی حکومت قرار داشته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که این روابط شامل امضای موافقتنامه فرهنگی ۱۳۳۷ش. و تشکیل کمیسیون‌های مشترک، فعالیت‌های گسترده مؤسسه ایزمئو در باستان‌شناسی و مرمت بناهای تاریخی ایران، تأسیس مؤسسات فرهنگی در تهران و رم، برگزاری نمایشگاه‌های هنر ایرانی در اروپا و نمایشگاه‌های ایتالیایی در ایران، همکاری‌های علمی و دانشگاهی در رشته‌هایی مانند معماری و زبان، حضور هنرمندان و گروه‌های موسیقی و اپرای ایتالیایی در ایران، ساخت تندیس مشاهیر ایرانی در رم و تولید آثار سینمایی مشترک بود. این فعالیت‌ها علاوه بر معرفی هنر و تمدن ایران به تثبیت موقعیت بین‌المللی حکومت پهلوی نیز کمک کرده است.

#### واژگان کلیدی:

ایران، ایتالیا، پهلوی دوم، روابط فرهنگی، دیپلماسی فرهنگی، تبادلات علمی، تبادلات آموزشی.

## مقدمه

روابط ایران و ایتالیا از دیرباز بر بستری تاریخی و تمدنی استوار بوده است و دو کشور، هر یک وارث دو امپراتوری بزرگ شرق و غرب، طی قرون متمادی در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و فرهنگ با یکدیگر ارتباط داشته‌اند. این روابط که تا دوره معاصر نیز استمرار یافته است، در عصر پهلوی دوم در سال‌های پس از کودتای ۱۳۳۲ ش. تا سال ۱۳۵۷ ش. وارد مرحله‌ای تازه شد؛ مرحله‌ای که هم‌زمان با سیاست‌های نوسازی و غرب‌گرایی حکومت پهلوی، مناسبات فرهنگی ایران با اروپا به‌ویژه ایتالیا را ابعاد گسترده‌تری داد. چنانکه محمدرضا شاه در سخنرانی خود به سال ۱۳۵۳ ش. بر رابطه ممتد و فراتر از روابط عادی میان ایران و ایتالیا تأکید کرده بود که خود‌گویی اهمیت این تعاملات در نگاه رسمی حاکمیت است (اطلاعات، ۱۳۵۳/۹/۲۵، ش. ۱۴۵۸۶).

در همین چارچوب، از اواخر دهه ۱۳۳۰ ش. به بعد، روابط فرهنگی دو کشور عمیق‌تر شد. امضای موافقتنامه همکاری فرهنگی (۱۳۳۷ ش./ ۱۹۵۸ م.)، تأسیس مؤسسه فرهنگی ایتالیا در تهران (۱۳۴۲ ش./ ۱۹۶۳ م.) و افزایش اعزام دانشجویان ایرانی به دانشگاه‌های ایتالیا از مهم‌ترین پیامدهای این همکاری بودند. همچنین حضور فعال باستان‌شناسان ایتالیایی در ایران به‌ویژه مأموریت مؤسسه شرق‌شناسی ایتالیا<sup>۱</sup> برای باستان‌شناسی از سال ۱۹۵۷ م. و برگزاری نمایشگاه‌ها و رویدادهای هنری مشترک به پیوندهای فرهنگی دو کشور عمق بخشید. افزون بر این، برگزاری کنگره‌های ایران‌شناسی در رم، ترجمه شاهنامه به زبان ایتالیایی و نام‌گذاری میدان و نصب تندیس فردوسی در رم، همگی نشان از جایگاه ویژه ایران در فضای فرهنگی کشور ایتالیا داشت.

بنابراین، بررسی روابط فرهنگی ایران و ایتالیا طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ ش. نه‌تنها از منظر تاریخ فرهنگی و دیپلماسی عمومی اهمیت دارد، بلکه می‌تواند ابعدی از سیاست نوسازی و تعاملات بین‌المللی ایران در عصر پهلوی دوم را آشکار سازد و باید خاطرنشان کرد که تا پیش از سال ۱۳۳۲ ش. به‌خاطر وقایع متعدد سیاسی داخلی، تمرکز بر اینگونه روابط نبوده است. سؤال پژوهش حاضر این است که ابعاد و جلوه‌های اصلی روابط فرهنگی ایران و ایتالیا در دوره پهلوی دوم طی بازه زمانی ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ ش. چه بوده است و این روابط چه نقشی در چارچوب سیاست فرهنگی و دیپلماسی عمومی حکومت پهلوی ایفاء کرده‌اند؟ فرضیه پژوهش این است که روابط فرهنگی ایران و ایتالیا در دوره پهلوی دوم صرفاً در سطح

<sup>۱</sup>. Istituto italiano per il Medio ed Estremo Oriente (IsMEO)

نمادین و تشریفاتی باقی نمانده، بلکه در راستای سیاست‌نوسازی فرهنگی حکومت پهلوی عمل کرده، از یک سو به بازنمایی هویت فرهنگی ایران در عرصه بین‌المللی کمک کرده و از سوی دیگر در خدمت مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی و فرهنگی حکومت قرار گرفته است. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی با تکیه بر اسناد تاریخی در آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و سازمان اسناد ریاست جمهوری ایتالیا، توافقی‌نامه‌ها و منابع کتابخانه‌ای در پی آن است که تصویری جامع‌تر از این مناسبات ارائه دهد و سهم آنها را در روند کلی سیاست فرهنگی ایران آشکار نماید.

### پیشینه پژوهش

مطالعات موجود در باره روابط ایران و ایتالیا تنها در قالب چند اثر مستقل دنبال شده است. از مهم‌ترین آثار می‌توان به دو کتاب اشاره کرد: نخست، کتاب *تاریخ روابط ایران و ایتالیا (مناسبات سیاسی - فرهنگی ۱۳۵۷-۱۳۳۰ش.)* تألیف عمادالدین فیاضی (۱۳۹۳) که از سوی دانشگاه آزاد اسلامی منتشر شده است. این اثر عمدتاً به بررسی کلیات روابط و مناسبات با تکیه بر روابط سیاسی پرداخته و جزئیات مناسبات هنری را بررسی نکرده است. دوم، کتاب *روابط فرهنگی ایران و ایتالیا* به قلم مجید نجات‌پور، شادی جمالی و افشین کرمی (۱۳۹۶) با رویکردی گسترده‌تر، سیر روابط را از روزگار باستان تا دوره معاصر دنبال کرده است که مطالبی بیش از کتاب پیشین برای ارائه ندارد و حجم بخش مربوط به روابط فرهنگی دوره پهلوی در این اثر کم‌دامنه است. با وجود ارزش علمی این آثار، هر دو کتاب دارای محدودیت‌هایی هستند. نخست آنکه تکیه اصلی آنها پژوهش‌های پس از عصر مذکور است و در حوزه اسناد، تمرکز عمدتاً بر اسناد وزارت امور خارجه ایران بوده است. دیگر آنکه این پژوهش‌ها از بهره‌گیری منابع و اسناد آرشیوی ایتالیایی غفلت کرده‌اند و بدین ترتیب، نگاه دوسویه و تطبیقی به روابط فرهنگی ایران و ایتالیا کمتر دیده می‌شود. همچنین استفاده از اسناد داخلی نیز به شکل محدود و پراکنده صورت گرفته و گاه به طرح مباحث ناقص، زائد و تکراری انجامیده است.

پژوهش حاضر در پی آن است که این خلأها را تا حد امکان برطرف سازد. بر این اساس، علاوه بر اسناد آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران، از مجموعه اسناد آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

و نیز اسناد دیپلماتیک سازمان اسناد ریاست جمهوری ایتالیا بهره گرفته شده است. همچنین با پرهیز از مباحث زائد و تمرکز بر اسناد و رویدادهای کلیدی، تلاش شده تا تصویری دقیق تر و مستندتر از روابط فرهنگی ایران و ایتالیا در دوران پهلوی دوم طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ ش. ارائه شود.

### زمینه تاریخی روابط ایران و ایتالیا از آغاز سلطنت پهلوی دوم تا سال ۱۳۳۲ ش.

با اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ ش. از سوی متفقین و پیوستن کشور به پیمان سه‌جانبه با انگلستان و شوروی در ۸ بهمن ۱۳۲۰ ش. روابط سیاسی ایران با آلمان و ایتالیا به عنوان دو عضو اصلی محور در جنگ جهانی دوم، قطع گردید و حتی اعلان جنگ علیه آنان صادر شد. این گسست پیامدهای سنگینی برای ایران در پی داشت؛ از جمله اخراج مستشاران و کارشناسان اروپایی به‌ویژه کارشناسان آلمانی و ایتالیایی (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: س ۴-پ ۸۱-ک ۷۴-۱۳۲۰ ش.). که موجب شد اختلال جدی در روند نوسازی و توسعه کشور به وجود آید.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ایران و ایتالیا تمایل به ازسرگیری روابط نشان دادند. در تیر ماه ۱۳۲۵ ش. روابط سیاسی دو کشور مجدداً برقرار گردید و سفارت ایران در رم بازگشایی شد (ازغندی، ۱۳۹۲: ۴۳۸) و اندکی بعد، همکاری‌های فرهنگی نیز شکل گرفت. در سال ۱۳۲۸ ش. عباس اقبال آشتیانی به عنوان نخستین رایزن فرهنگی ایران در ایتالیا منصوب شد و مأموریت یافت تا علاوه بر پیگیری مناسبات فرهنگی، پژوهش‌هایی در کتابخانه واتیکان در باره ایران انجام دهد (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: س ۲/۲۷-پ ۵۵-ک ۱۶-۱۳۲۸ ش.); اقدامی که نقطه آغاز جدی روابط فرهنگی میان دو کشور تلقی می‌شود.

گام بعدی در این مسیر، انعقاد عهدنامه مودت در سال ۱۳۲۹ ش. / ۱۹۵۰ م. بود. این عهدنامه که در یک مقدمه و شش ماده تنظیم شده بود (رستمی، ۱۳۹۷: ۶)، ضمن تسهیل روابط سیاسی و کنسولی، بر گسترش مبادلات فرهنگی، علمی و هنری نیز تأکید داشت و به منزله نقطه عطفی در توسعه مناسبات دو کشور شناخته شد. پیامدهای فرهنگی آن در ایران و ایتالیا آشکار بود: افزایش شمار دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های ایتالیا، رشد علاقه به فراگیری زبان فارسی در ایتالیا و ترجمه و انتشار آثار کلاسیک و معاصر ادبیات ایتالیایی به فارسی (ساکما، سند ش. ۲۲/۴۸۰/۲۹۷).

در حوزه سیاسی و اقتصادی نیز روابط دو کشور در این دوره روندی رو به گسترش یافت. در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت (۱۳۳۲-۱۳۳۰ ش.)، ایتالیا برخلاف بسیاری از متحدان غربی از

خواست ملت ایران حمایت کرد. در مجموع، روابط ایران و ایتالیا در فاصله سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ش. هر چند با گسستی ناشی از جنگ جهانی دوم آغاز شد، اما در مدتی کوتاه ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یافت و زمینه‌ساز شکل‌گیری روابط گسترده‌تر و ساختاری‌تر در دهه‌های بعدی شد.

### روابط فرهنگی با ایتالیا در دهه ۱۳۳۰ش.

#### الف. زمینه‌های سیاسی و بین‌المللی روابط

دهه ۵۰ میلادی برای هر دو کشور ایران و ایتالیا دوره‌ای سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده به‌شمار می‌آمد. ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تثبیت حاکمیت پهلوی دوم به یکی از متحدان اصلی ایالات متحده در خاورمیانه تبدیل شد. عضویت در پیمان بغداد (که بعدها به سنتو<sup>۱</sup> تغییر نام داد) نشان‌دهنده قرار گرفتن ایران در جبهه غرب علیه نفوذ کمونیسم بود (کدی، ۱۳۷۵: ۲۳۶). سیاست خارجی ایران در این مقطع بر پایه دکترین «ناسیونالیسم مثبت» شکل گرفت (پهلوی، ۱۳۵۵: ۲۳۴-۲۳۳)؛ رویکردی که هدف آن گسترش و تحکیم روابط با کشورهای غربی، فراتر از چارچوب سنتی ایالات متحده و بریتانیا برای متنوع‌سازی متحدان خارجی و تسریع فرآیند توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور بود.

در مقابل، ایتالیا در همین دهه، تجربه دوره «معجزه اقتصادی» را از سر گذراند. این کشور که پس از فروپاشی فاشیسم در پی بازسازی و جبهه بین‌المللی خود بود، تلاش می‌کرد جایگاهی فعال‌تر در عرصه سیاست جهانی بیابد (Toniolo & Crafts, 1996: 441). دولت‌های ایتالیا به‌ویژه تحت رهبری دموکرات-مسیحیان و شخصیت‌هایی چون آمینتوره فانفانی<sup>۲</sup> (از جمله امضاءکنندگان موافقتنامه فرهنگی) ضمن حفظ تعهد به پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)<sup>۳</sup> به دنبال برقراری پیوندهای نوین با کشورهای در حال توسعه و قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران بودند.

#### ب. نقش سفرهای رسمی در گذار از روابط تشریفاتی به همکاری‌های عملیاتی

نخستین سفر رسمی یک مقام عالی‌رتبه ایتالیایی به ایران در شهریور ۱۳۳۶ش. صورت گرفت. در پی دعوت شاه، جیووانی گرونچی<sup>۴</sup> رئیس‌جمهور وقت ایتالیا به همراه همسرش کارلا<sup>۵</sup> و وزیر امور خارجه، جوزپه پلا<sup>۶</sup> طی روزهای ۱۶ تا ۲۱ شهریور همان سال به ایران

<sup>۱</sup>. Central Treaty Organization

<sup>۲</sup>. Amintore Fanfani

<sup>۳</sup>. North Atlantic Treaty Organization

<sup>۴</sup>. Giovanni Gronchi

<sup>۵</sup>. Carla Gronchi

<sup>۶</sup>. Giuseppe Pella

سفر کردند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۶/۶/۱۷، ش. ۹۴۱۰). برنامه این سفر شامل دیدارهای متعدد گرونیچی با شاه، وزراء، برخی شخصیت‌های دربار و شهردار تهران بود. افزون بر این، ملاقات با جامعه ایتالیایی مقیم ایران، بازدید از موزه‌های باستان‌شناسی و مؤسسات نظامی و نیز انجام سفری کوتاه به شهر تاریخی اصفهان در دستور کار قرار داشت.

اطلاعیه صادر شده در جریان سفر رئیس‌جمهور ایتالیا به ایران در شهریور ۱۳۳۶ ش. از منظر روابط بین‌الملل، واجد اهمیت چند وجهی است. نخست، تأکید اطلاعیه بر «تأیید رسمی حُسن روابط» میان ایران و ایتالیا را می‌توان در چارچوب دیپلماسی نمادین ارزیابی کرد؛ چرا که این سفر نه تنها به منزله رویدادی دوجانبه، بلکه به‌عنوان پیامی آشکار به افکار عمومی بین‌المللی تلقی می‌شد. بدین‌سان دو کشور می‌کوشیدند تصویری از ثبات، دوستی و همگرایی ارائه دهند که فراتر از سطح روابط دوجانبه باشد و وجهه آنها را در عرصه جهانی تقویت کند. دوم، تأکید بر «اراده برای توسعه روابط متقابل و همکاری‌های عملی‌تر» نشان‌دهنده گذار از سطح روابط تشریفاتی به سمت مناسبات کارکردی بود (ساکما، سند ش. ۲۳۰/۳۳۲۷۸). این نکته از منظر تاریخی حائز اهمیت است، زیرا ایران دهه ۳۰ شمسی در پی گسترش روابط با اروپا به‌ویژه کشورهای مدیترانه‌ای بود تا از این طریق توازن بیشتری در مناسبات بین‌المللی خود ایجاد کند. برای ایتالیا نیز که پس از جنگ جهانی دوم در حال تثبیت موقعیت خویش به عنوان یک قدرت میانه در اروپا و مدیترانه بود، توسعه روابط با ایران در حکم دسترسی به بازاری رو به رشد و نیز تثبیت جایگاه سیاسی‌اش در خاورمیانه ارزیابی می‌شد.

این سفر بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های ایتالیایی داشت. حدود ۱۰ سردبیر از نشریات مهم و شماری از خبرنگاران برجسته برای پوشش این رویداد به ایران آمدند تا افکار عمومی ایتالیا را در جریان اهمیت تاریخی آن قرار دهند (ASPR<sup>1</sup>, 1957, August 31). در همین چارچوب، به پیشنهاد دکتر احمد فرهادمتمد رئیس وقت دانشگاه تهران، اعطای دکترای افتخاری حقوق به رئیس‌جمهور گرونیچی در دانشگاه تهران پیش‌بینی شده بود (ASPR, 1957, February 15).

در پاسخ به سفر گرونیچی، محمدرضا شاه از ۶ آذر تا ۱۰ آذر ۱۳۳۷ ش. به ایتالیا سفر کرد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۷/۹/۶، ش. ۹۷۷۴ و ۱۳۳۷/۹/۱۰، ش. ۹۷۷۷). در این سفر، شماری از چهره‌های برجسته سیاسی و فرهنگی ایران شاه را همراهی می‌کردند، از جمله می‌توان به علی‌اصغر حکمت وزیر امور خارجه، موسی نوری اسفندیاری سفیر ایران در رم، شجاع‌الدین

<sup>1</sup>. Archivio Storico della Presidenza della Repubblica

شفا مشاور فرهنگی و مطبوعاتی در دربار سلطنتی و همچنین رناتو گاردینی<sup>۱</sup> سفیر ایتالیا در تهران اشاره کرد که نقشی مهم در هماهنگی و پیشبرد ابعاد دیپلماتیک این سفر برعهده داشتند. شاه در سخنرانی خود در کاخ کوریناله<sup>۲</sup> رم بر توسعه همکاری‌های فرهنگی و علمی میان ایران و ایتالیا تأکید ویژه‌ای کرد و روابط فرهنگی و مدنی را نه به منزله حوزه‌ای مستقل، بلکه به مثابه مکمل همکاری‌های اقتصادی و صنعتی دانست. به نظر او، چنین روابطی اهمیت و ارزش بیشتری می‌یافتند، هنگامی که با کشوری مانند ایتالیا که همچون ایران از میراث تمدنی و هنری غنی برخوردار است، برقرار شود (ASPR, 1958, October 4؛ روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۷/۹/۸، ش. ۹۷۷۵).

### ج. نهادهای همکاری‌های فرهنگی از طریق موافقتنامه ۱۳۳۷ش.

حاصل این سفر برای هر دو کشور توافقی بر پایه روابط فرهنگی بود که در تاریخ ۸ آذر ۱۳۳۷ش. در رم میان وزرای امور خارجه ایران و ایتالیا، علی‌اصغر حکمت و آیمنینتوره فانفانی به امضاء رسید. برای ایتالیا، این نخستین پیمان فرهنگی با یک کشور خاورمیانه به‌شمار می‌رفت (La Stampa, 1958). موافقتنامه شامل یک مقدمه و سیزده ماده بود و لایحه آن در تاریخ اردیبهشت ۱۳۳۸ش. به مجلس سنا ارائه گردید و به مجلس شورای ملی ایفاد شد (کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۳۸، شماره مدرک: ۱۹/۵۵/۲/۱/۲۹۸ق؛ همان، ۱۳۳۹-۱۳۳۷، شماره مدرک: ۶۳۱۵-۱۱۴۱).

قرارداد فرهنگی سال ۱۳۳۷ش. میان ایران و ایتالیا را می‌توان نمونه‌ای روشن از هم‌پوشانی فرهنگ و سیاست در روابط بین‌الملل دانست. این موافقتنامه با هدف نهادهای همکاری‌های فرهنگی، علمی و هنری تنظیم شد و فراتر از یک توافق اجرایی صرف به مثابه ابزاری راهبردی برای هر دو کشور عمل کرد. تشکیل «کمیسیون مختلط فرهنگی» و ایجاد مؤسسات مشترک نشانگر تلاشی برای تثبیت یک سازوکار پایدار بود که روابط را از سطح رویدادهای نمادین به سطحی کارکردی ارتقاء می‌داد. برای ایران پهلوی، همکاری نهادی با کشوری که در ادبیات رسمی، «کانون تمدن غرب» معرفی می‌شد، نوعی تأیید بین‌المللی بر روند مدرنیزاسیون و ابزاری برای تحکیم جایگاه خود در بلوک غرب به‌شمار می‌آمد.

بخشی مهم از این قرارداد به تبادل استادان و دانشجویان و ایجاد کرسی‌های دانشگاهی اختصاص یافته بود؛ مفادی که در راستای برنامه‌های توسعه ایران عمل کرد و به پرورش

<sup>۱</sup>. Renato Gardini

<sup>۲</sup>. Palazzo del Quirinale

نیروی انسانی متخصصی انجامید که هسته اصلی ساختار بوروکراتیک و تکنوکراتیک حکومت را تشکیل دادند. اگر چه رابطه نامتقارن بود، اما برای هر دو طرف سودمند محسوب می‌شد: ایران به علوم و فناوری غربی دست یافت و ایتالیا با نفوذ در نسل آینده نخبگان ایرانی جایگاهی پایدار برای خود ایجاد کرد. ابعاد دیگری از قرارداد به دیپلماسی عمومی تعلق داشت. ترجمه آثار، برگزاری نمایشگاه‌ها و تبادل محصولات فرهنگی ابزارهایی برای بازنمایی هویت ملی دو کشور بودند. ایران می‌کوشید تصویری از «تمدنی کهن و پویا» ارائه دهد و از نقش صرفاً نفتی فاصله گیرد، در حالی که ایتالیا با صدور فرهنگ و سبک زندگی خود، چهره‌ای مدرن و جذاب عرضه می‌کرد که به طور غیرمستقیم زمینه‌ساز گسترش نفوذ اقتصادی آن نیز می‌شد.

موافقتنامه فرهنگی میان ایران و ایتالیا با انتقاداتی نیز مواجه شد. منتقدان بر این باور بودند که محتوای آموزشی ارائه‌شده در مدارس تابع اینگونه توافقات می‌تواند بر هویت ملی و روند تربیت دانش‌آموزان تأثیرگذار باشد و از این رو، ضرورت نظارت جدی وزارت فرهنگ ایران بر فعالیت این مدارس اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. برای مثال، تدریس تاریخ و فرهنگ ایتالیا در مدارس خارجی ایران - که برای دانش‌آموزان ایتالیایی اجباری است، اما برای کودکان ایرانی ضرورتی ندارد - می‌توانست باعث انحراف نظام آموزشی و کم‌توجهی به نیازهای بومی شود. بر همین اساس تأکید می‌شد که مفاد اینگونه موافقتنامه‌ها باید طوری تنظیم و اجراء شود که منافع آموزشی و فرهنگی ملت ایران را تأمین کند. با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از مدارس خارجی در ایران برنامه‌هایی را ارائه می‌کردند که لزوماً با نیازهای جامعه ایران سازگاری نداشت، ضرورت داشت که محتوای درسی آنان متناسب با شرایط و مصالح کشور اصلاح شود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نوزدهم، جلسه ۳۶۳). گزارش کمیسیون فرهنگ در خصوص موافقتنامه فرهنگی ایران و ایتالیا تصویب شد و ماده واحده‌ای در این باره به دولت ابلاغ شد (همان، جلسه ۳۹۷). افزون بر آن، مقرر شد برای اجرای مؤثر این قرارداد، امکانات لازم جهت اعزام محصلان و دانشجویان ایرانی به مؤسسات علمی و فنی ایتالیا فراهم شود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نوزدهم، جلسه ۲۴۷). در نهایت، این قرارداد یک معامله استراتژیک بود: ایران با پذیرش نفوذ فرهنگی غرب از آن برای تسریع مدرنیزاسیون و کسب مشروعیت بین‌المللی بهره گرفت و ایتالیا با اتکاء به سرمایه فرهنگی خود مسیر نفوذ اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه را هموار ساخت.

#### د. همکاری‌های باستان‌شناسی و مرمتی در چارچوب قرارداد فرهنگی ۱۳۳۷ش.

##### ۱. نقش ایزمئو در باستان‌شناسی و مرمت آثار تاریخی ایران

یکی از شاخص‌ترین حوزه‌های همکاری ایران و ایتالیا در دوره پهلوی بر پایه قرارداد فرهنگی سال ۱۳۳۷ش. در عرصه باستان‌شناسی بود. مهم‌ترین مؤسسه باستان‌شناسی ایتالیایی که در ایران به فعالیت پرداخت، "مؤسسه ایتالیایی برای خاورمیانه و خاور دور"<sup>۱</sup> به اختصار ایزمئو<sup>۲</sup> است؛ این مؤسسه در سال ۱۹۳۳م. به ابتکار جوزپه توجی<sup>۳</sup> و با فرمان سلطنتی تأسیس شد. نخستین رئیس این مؤسسه جووانی جنتیله<sup>۴</sup> فیلسوف و وزیر فرهنگ دولت موسولینی بود که با پشتیبانی او، توجی در منصب نایب‌رئیس اجرایی قرار گرفت. هدف رسمی مؤسسه نیز گسترش روابط فرهنگی ایتالیا با آسیا و تقویت حضور سیاسی و اقتصادی آن کشور عنوان شد (Panaino, 2007).

فعالیت‌های اصلی مؤسسه ایزمئو در ایران عمدتاً بر مأموریت‌های باستان‌شناسی و مرمتی متمرکز بود. دولت ایران، از طریق سازمان ملی حفاظت از آثار تاریخی و بخش باستان‌شناسی وزارت فرهنگ و هنر، مطالعه و مرمت شماری از مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین بناها و یادمان‌های تاریخی کشور در سیستان، اصفهان و تخت جمشید را به این مؤسسه واگذار کرد (ساکما، سند ش. ۲۹۷/۴۸۰۲۲: ۶). تمرکز اصلی مأموریت‌های ایتالیایی‌ها سه حوزه جغرافیایی سیستان، فارس و اصفهان را در بر می‌گرفت.

##### ۲. کاوش‌های ایزمئو در سیستان و کشف میراث تمدن هیرمند

در سیستان، پژوهش‌ها عمدتاً به سرپرستی جوزپه توجی، ج. گولینی<sup>۵</sup> و شرآتو<sup>۶</sup> انجام شد (ساکما، سند ش. ۲۴۰/۱۲۶۳۳۲: ۵). آنان با اتکاء به سنت پژوهش‌هایی که از آغاز قرن بیستم میلادی توسط اورل اشتاین<sup>۷</sup> و ارنست هرتسفلد<sup>۸</sup> شکل گرفته بود، کاوش‌های گسترده‌ای را سامان دادند. مهم‌ترین دستاورد این فعالیت‌ها کاوش در محوطه‌هایی چون شهر سوخته، دهانه غلامان، کوه خواجه، قلعه‌سام، قلعه‌تپه، تپه شهرستان و بی‌بی‌دوست بود.

<sup>1</sup>. Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente

<sup>2</sup>. IsMEO

<sup>3</sup>. Giuseppe Tucci

<sup>4</sup>. Giovanni Gentile

<sup>5</sup>. Giorgio Gullini

<sup>6</sup>. Umberto Scerrato

<sup>7</sup>. Sir Marc Aurel Stein

<sup>8</sup>. Ernst Herzfeld

کوه خواجه در هامون هیرمند یکی از نخستین مکان‌هایی بود که مورد توجه قرار گرفت. کاوش‌ها نشان داد که این مجموعه کاخ-معبد، افزون بر ریشه‌های احتمالی هخامنشی، عمدتاً به دوره هلنیستی-پارتی تعلق دارد. کشف کتیبه‌های یونانی بر روی اُستراکاهای به‌دست‌آمده از قلعه‌سام نیز به تعیین تاریخ این دژ در سده‌های سوم و دوم پیش از میلاد کمک کرد (Genito, 2007). اهمیت دیگر فعالیت‌های باستان‌شناسان ایتالیایی در سیستان بررسی قلعه‌تپه بود که تداوم استقراری آن از دوره پارتی تا سده‌های میانه اسلامی آشکار شد (Genito, 2023: 2-4).

در میان محوطه‌های کاوش شده به سرپرستی توجی شهر سوخته جایگاهی ممتاز یافت (ساکما، سند ش. ۲۳۰/۳۹۲۰۹: ۱۰). این مرکز پیشاتاریخی که از اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد شکل گرفته بود، شبکه‌ای پیچیده از روابط فرهنگی با ترکمنستان جنوبی، قندهار، بلوچستان، بَمپور و حتی مراکز ایلامی آغازین خوزستان و فارس داشت. در دوره‌های بعدی نیز پیوندهای این مرکز با فرهنگ‌های پیش‌هاراپایی دره سند و همچنین با منطقه بدخشان در تجارت لاجورد گسترش یافت، تا جایی که پژوهشگران از «تمدن هیرمند» به عنوان یکی از کانون‌های مهم فرهنگی منطقه یاد کرده‌اند. در دوره‌های سوم و چهارم استقرار شهر، تحولات معماری، تمرکز صنایع دستی به‌ویژه کارگاه‌های تراش سنگ‌های نیمه‌قیمتی و نشانه‌های تمایزات اجتماعی-اقتصادی در نظام تدفین آشکار شد. افزون بر این، کشف مجموعه‌ای غنی از مصنوعات چوبی، شهر سوخته را به یکی از منحصربه‌فردترین نمونه‌های مطالعات شهری در خاورمیانه پیشاتاریخی بدل ساخت (Genito, 2007).

کشف محوطه دهانه غلامان در سال ۱۹۶۲م. نیز افق تازه‌ای در مطالعات هخامنشی گشود. این شهر که در شمال شرق شهر سوخته شناسایی شد، به عنوان پایتخت باستانی زرنگ (ذکرشده در کتیبه‌های هخامنشی) شناخته شد (Scerrato, 1966: 11). ویژگی برجسته دهانه غلامان، طراحی شهری آن با خیابان‌های منظم، خانه‌ها و بناهای عمومی است که نمونه‌ای کم‌نظیر از شهرسازی دوره هخامنشی به‌شمار می‌رود. وجود ساختمان شماره ۳ با بقایای تأسیسات آتش‌محور، احتمال وجود یک مرکز آئینی مرتبط با سنت‌های اولیه آتش‌پرستی را تقویت کرد (Gnoli, 2015). کارکردهای متنوع این شهر مذهبی، اقتصادی، نظامی و مدنی، نشان‌دهنده فرآیند ادغام تدریجی سیستان در ساختار اداری-سیاسی شاهنشاهی هخامنشی بود.

### ۳. پروژه‌های مرمتی ایزمئو در تخت جمشید و اصفهان

اهمیت مأموریت‌های ایزمئو صرفاً به کاوش‌های سیستان محدود نمی‌شد، در فارس و اصفهان نیز این مؤسسه نقشی مهم در پروژه‌های مرمت ایفاء کرد. از سال ۱۹۶۰م. برنامه‌ای نظام‌مند برای حفاظت و بازسازی میراث فرهنگی بسیاری از کشورها در دستور کار ایزمئو قرار گرفت و ایران نیز جایگاهی برجسته در این برنامه داشت. در این چارچوب، پروژه‌های مرمت در تخت جمشید و اصفهان به اجراء درآمد. فعالیت‌های مرمتی در تخت جمشید نه تنها به تثبیت و حفاظت از آثار معماری انجامید، بلکه زمینه‌ای برای شناخت بهتر ساختارهای ساختمانی و تزئینی مجموعه فراهم آورد، از دیگر جنبه‌های مهم این پروژه آن بود که جوزپه تیلیا<sup>۱</sup> سرپرست تیم حفاظت و مرمت، گروهی از استادکاران ایرانی را در فنون حفاظت و مرمت آموزش داد، این آموزش‌ها سبب شد که طرح‌های وی حتی پس از ترک محوطه در سال ۱۳۵۸ش. نیز ادامه یابد (Tilia, 1978). در اصفهان نیز تمرکز بر مرمت ابنیه تاریخی به‌ویژه بناهای صفوی بود که در بازشناسی ارزش‌های هنری این شهر سهمی چشمگیر داشت (جبل عاملی، ۱۳۹۲: ۶۵-۶۳).

### ۴. انتشار علمی و بازتاب جهانی مأموریت‌های ایزمئو

نتایج فعالیت‌های علمی مذکور از سال ۱۹۶۰م. به بعد از طریق مجموعه‌های علمی تازه‌ای منتشر شد که «گزارش‌ها و یادداشت‌ها» در دو مجموعه بزرگ و کوچک و نیز «مرمت‌ها» در دو قالب مشابه از آن جمله بودند. این انتشارات بستری برای انتقال یافته‌های میدانی به جامعه علمی بین‌المللی فراهم ساخت و جایگاه ایران را در نقشه باستان‌شناسی جهانی بیش از پیش برجسته کرد.

با گذشت زمان، مأموریت‌های ایتالیایی در ایران، افزون بر غنای علمی خود، نقشی مؤثر در معرفی میراث ایران به جامعه جهانی ایفاء کردند. برآیند این فعالیت‌ها، روشن‌سازی جایگاه سیستان در تاریخ فرهنگی و سیاسی ایران، بازشناسی شهرسازی هخامنشی و ارائه الگوهای تازه در فهم تمدن‌های هزاره سوم پیش از میلاد بود. افزون بر آن، برنامه‌های مرمت در فارس و اصفهان سهم اساسی در صیانت از میراث تاریخی ایران داشت. این همکاری‌ها نه تنها جلوه‌ای از دیپلماسی فرهنگی میان ایران و ایتالیا محسوب می‌شد، بلکه در گسترش مرزهای دانش باستان‌شناسی و حفاظت میراث جهانی نیز نقشی ماندگار ایفاء کرد.

---

<sup>۱</sup>. Giuseppe Tilia

## ۵. ایزمئو و معرفی هنر و تمدن ایران در اروپا

ایزمئو نقشی مهم در گسترش مطالعات تاریخ و فرهنگ ایران در ایتالیا ایفاء کرد. از جمله ابتکارات شاخص این مؤسسه، برگزاری دو نمایشگاه بزرگ بود: نخست در سال ۱۹۵۶م. در رم با عنوان «نمایشگاه هنر ایرانی» و سپس در سال ۱۹۶۳م. در میلان با عنوان «هفت هزار سال هنر ایرانی». این اقدامات به‌ویژه با مدیریت جوزپه توجی که از ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۸م. ریاست ایزمئو را برعهده داشت، به ثمر رسید. توجی از سال ۱۹۴۹م. در قالب پژوهشی در باره تاریخ روابط فرهنگی ایتالیا با شرق، مطالعات خود را بر ایران متمرکز کرده بود. توجی به عنوان مدیر ایزمئو، نقش چشمگیری در سازماندهی نمایشگاه‌ها، تدوین دانشنامه‌ها، انجام مطالعات تاریخی و نیز انتشار و ترجمه آثار مرتبط با ایران ایفاء کرد. به همین دلایل، نخستین کنگره اروپایی ایران‌شناسی در سال ۱۹۸۳م. در ایزمئو برگزار شد که ریاست آن برعهده گرادو نیولی<sup>۱</sup> بود. در آنجا اولین انجمن اروپایی ایران‌شناسی تأسیس شد و همین انجمن میزبان اولین کنفرانس اروپایی مطالعات ایران از ۷ تا ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۷م. در تورین بود (Piemontese & Keddie, 1987: 109).

## ۵. مراکز فرهنگی ایرانی - ایتالیایی

### ۱. همکاری و دوستی شفا و توجی: محور تازه روابط فرهنگی

در چارچوب فعالیت‌های فرهنگی دوجانبه، جوزپه توجی، رئیس مؤسسه ایزمئو در سفری چهار روزه به ایران آمد؛ سفری که از جنبه‌های نمادین و عملی اهمیت فراوان داشت. او در این سفر مدال افتخار جمهوری ایتالیا، اهداء شده از سوی جیوانی لئونه را برای شجاع‌الدین شفا - مشاور فرهنگی دربار ایران و نخستین مترجم فارسی کمدی الهی دانته - همراه آورد؛ مدالی که روز بعد طی مراسمی در سفارت ایتالیا در تهران به وی اعطاء شد (ساکما، سند ش. ۲۶۴/۲۴۷۴۶: ۴۰). شفا نخستین ایرانی بود که این نشان رسمی جمهوری ایتالیا را دریافت کرد و این امر نمادی از اهمیت متقابل فرهنگ و دیپلماسی در مناسبات دو کشور محسوب می‌شد.

اهمیت این رویداد را می‌توان از منظر فرهنگی و دیپلماتیک در دو محور اصلی بررسی کرد. نخست آنکه، اعطای مدال به شجاع‌الدین شفا بیانگر ارج‌گذاری به نقش شخصیت‌های فرهنگی به‌عنوان واسطه‌های مؤثر در گسترش مناسبات فراملی بود. شفا در سال‌های بعد به

<sup>۱</sup>. Gherardo Gnoli

یکی از چهره‌های محوری در تقویت همکاری‌های فرهنگی ایران با دیگر کشورها به‌ویژه ایتالیا بدل شد. علاقه عمیق او به فرهنگ ایتالیا و آشنایی گسترده با متون ادبی و فلسفی آن، توانایی‌اش را در ایجاد پیوندهای فرهنگی ثمربخش دوچندان ساخت. دوم آنکه، دوستی و همکاری نزدیک میان شفا و توچی، سطح تازه‌ای از تعاملات فرهنگی ایران و ایتالیا را پدید آورد که پیش‌تر سابقه نداشت (ساکما، سند ش. ۲۶۴/۲۴۷۴۶: ۲). در حالی که انریکو ماتئی<sup>۱</sup> به عنوان شخصیت کلیدی احیای همکاری‌های اقتصادی شناخته می‌شود (نعمتی و داودوندی، ۱۴۰۴: ۱۵۱)، شفا و توچی می‌توانند به عنوان محورهای اصلی احیای روابط فرهنگی بین دو کشور تلقی شوند (ساکما، سند ش. ۲۶۴/۲۷۱۷۲: ۴-۵).

## ۲. فعالیت‌ها و توسعه مؤسسات فرهنگی ایران و ایتالیا

در سال ۱۳۳۹ش. مرکز فرهنگی ایتالیایی تهران به دست جوزپه توچی تأسیس شد. دو سال بعد، این مرکز به مؤسسه فرهنگی ایتالیا تبدیل شد. در ۱۲ آبان ۱۳۴۶ش. انجمن ایتالیایی-ایرانی نیز تأسیس شد (ASPR, n.d). مؤسسه فرهنگی ایتالیا با هدف «ایجاد تأثیر سازمان‌یافته در جهان ایرانی»، راهبرد همکاری مؤثر را برگزید و نه تبلیغات صرف را (ASPR1, 1970 settembre) و در همین زمینه چنین آمده است که: «مؤسسه فرهنگی تلاش می‌کند تا برنامه‌های خود را با همکاری شایسته‌ترین نهادهای ایرانی ترویج کند و سعی دارد فعالیت خود را نه در سطح تبلیغات صرف فرهنگی، بلکه به عنوان مشارکت در یک فعالیت پژوهشی و تلاش برای پیشرفت مشترک ارائه دهد که می‌تواند مورد علاقه فرهیختگان هر دو کشور باشد. از این رو، همدلی ایرانیان با ابتکارات مختلف ما، از نمایش‌های فیلم گرفته تا نمایشگاه‌های هنر باستانی و مدرن، از سمینارها تا کنفرانس‌ها و کنسرت‌ها ناشی می‌شود» (ASPR1, 1975 dicembre).

در میانه دهه ۱۳۵۰ش. / ۱۹۷۰م. مؤسسه ایتالیایی خاورمیانه و شرق دور (ایزمئو) دامنه فعالیت‌های خود را فراتر از حوزه‌های باستان‌شناسی و مرمت گسترش داد و به تقویت همکاری‌های علمی-آموزشی با مراکز دانشگاهی ایران روی آورد. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های این همکاری، دانشکده معماری دانشگاه تهران بود که در آن، استادان ایتالیایی به تدریس مباحث تخصصی مرتبط با معماری و حفاظت آثار تاریخی می‌پرداختند. در کنار این تعامل علمی، ایزمئو از طریق اعزام مدرسان زبان، مسئولیت آموزش زبان ایتالیایی را نیز در

<sup>۱</sup>. Enrico Mattei

همان دانشگاه برعهده گرفت (ASPR2, 1975 dicembre). این ابتکار، نه تنها به تقویت پیوندهای علمی میان ایران و ایتالیا یاری رساند، بلکه بستر مناسبی برای انتقال دانش تخصصی و گسترش دیپلماسی فرهنگی فراهم آورد.

در مقابل، در دهه ۱۹۶۰ میلادی بر اساس توافق فرهنگی فوق‌الذکر، مؤسسه فرهنگی ایرانی در رم تأسیس شد که در ساختمان سفارت واقع شده بود (Casari, 2007). بر پایه اسناد، گرچه تأسیس رسمی آن با تنظیم سند دفترخانه‌ای در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۷۵ م. تحقق یافت، اما فعالیت‌های واقعی و مستمر آن از مدتی پیش و به طور مستقیم تحت حمایت مالی و اداری سفارت ایران در رم آغاز شده بود. این مرحله مقدماتی شامل تأمین کامل هزینه‌های زیرساختی از جمله اجاره مقر در خیابان آلستاندرو تورلونیا<sup>۱</sup>، پرداخت حقوق کارکنان (یک کارشناس ایرانی، دو منشی و یک فراش) و تهیه تجهیزات اداری از سوی سفارت ایران بود (ساکما، سند ش. ۲۶۴/۲۶۷۶۳).

مرکز با آغاز مدیریت رسمی از اول اکتبر ۱۹۷۵ م. وارد مرحله‌ای جدید شد و ساختارهای مالی و برنامه‌ریزی آن تثبیت یافت. افتتاح حساب رسمی مرکز در بانک رم و تخصیص بودجه‌ای بالغ بر بیش از ۱۵ میلیون لیره از سوی دولت ایران، همراه با مشارکت نمادین محافل فرهنگی ایتالیا (از جمله کمک شخصی رئیس مرکز مطالعات لاتزیو)، بیانگر شکل‌گیری نوعی همکاری مالی و معنوی مشترک میان دو کشور بود (ساکما، سند ش. ۲۶۴/۲۶۷۶۳).

کارکردهای اصلی مرکز طی این دوره را می‌توان در سه محور عمده دسته‌بندی کرد:

۱. **برگزاری دوره‌های آموزش زبان فارسی:** با مشارکت مستقیم سفارت ایران، دوره‌های آموزش زبان فارسی با پشتیبانی مالی ماهانه برگزار شد و برنامه‌های منظم شامل آزمون کتبی و شفاهی و اهدای انتشارات فارسی به دانشجویان داشت. این فعالیت نه تنها به ترویج زبان فارسی در ایتالیا کمک کرد، بلکه بُعد آموزشی مرکز را ارتقاء داد.
۲. **تبادل و توزیع منابع علمی و ادبی:** مرکز نقشی فعال در انتقال نشریات و مجلات هنری و ادبی فارسی به کتابخانه‌ها، مؤسسات تخصصی و ایران‌شناسان برجسته ایتالیایی همچون جوزپه توچی و الساندرو بائوزانی<sup>۲</sup> ایفاء کرد؛ این اقدام زمینه‌ساز تقویت مطالعات ایران‌شناسی در ایتالیا شد.
۳. **سازماندهی رویدادهای فرهنگی و علمی:** نشست‌های تخصصی، نمایش فیلم‌ها و مستندها، معرفی دستاوردهای علمی و تاریخی ایران و نیز برنامه‌ریزی برای

<sup>۱</sup>. Alessandro Torlonia Street

<sup>۲</sup>. Alessandro Bausani

برگزاری نمایشگاه‌های هنری از جمله نمایشگاه قالی‌های لری و بختیاری، بخشی از تلاش‌های مرکز در جهت معرفی تمدن ایران به جامعه ایتالیایی بود.

مدیریت مرکز در ارزیابی عملکرد خود با وجود محدودیت‌هایی مانند کوچکی سالن اصلی، بر این نکته تأکید می‌کرد که فعالیت‌ها باید هدفمند، منظم و بر پایه استقلال نهادی تداوم یابند. همچنین پیشنهاد گسترش فعالیت‌ها به خارج از رم و همکاری با نهادهای فرهنگی شهرهای دیگر ایتالیا مطرح شد که نشان از نگاه راهبردی مرکز به آینده داشت (ساکما، سند ش. ۲۶۴/۲۶۷۶۳).

### و. همکاری‌های بین‌المللی در مرکز فرهنگی ایران و ایتالیا در دهه ۱۳۵۰ش.

فعالیت‌های مرکز فرهنگی ایران و ایتالیا در دهه ۱۳۵۰ش. (۱۹۷۷-۱۹۷۰م.) نمونه‌ای برجسته از همکاری میان ایران و ایتالیا در حوزه فرهنگ، آموزش و پژوهش‌های ایران‌شناسی و تاریخ ادیان بود. این مرکز با حمایت مالی مستقیم دولت ایران و همکاری سفارت ایران در رم توانست نقش کلیدی در گسترش مطالعات بین‌المللی ایران‌شناسی و معرفی میراث فرهنگی ایران در اروپا ایفاء کند.

یکی از محورهای اصلی فعالیت‌های مرکز، برگزاری سمینارها و کنفرانس‌های بین‌المللی با موضوع ایران‌شناسی و مطالعات میترایی بود. نمونه مهم آن، سمینار «ویژگی‌های تاریخی-مذهبی اسرار میترایی با تمرکز بر منابع مستند رومی و اوستی» در رم بود که اعضای انجمن مطالعات میترایی و پژوهشگران برجسته اروپایی در آن حضور داشتند. کتابخانه پهلوی ضمن تأمین هزینه‌های اجاره فضا، چاپ و توزیع مقالات، کمک‌هزینه اقامت شرکت‌کنندگان و حمل‌ونقل آنان، نقش سازمان‌دهنده و حامی مالی اصلی را ایفاء کرد. مکاتبات موجود نشان می‌دهد که مدیریت کتابخانه پهلوی با دقت و هماهنگی با سفارت شاهنشاهی، فرآیند تخصیص بودجه و هماهنگی اجرایی را به طور کارآمد مدیریت کرد (ساکما، ۱۳۵۶، سند ش. ۲۶۴/۲۶۷۶۳).

علاوه بر حمایت مالی، کتابخانه پهلوی نقش واسطه علمی را نیز برعهده داشت و از طریق ایجاد شبکه‌ای بین‌المللی، ارتباط میان محققان ایرانی و اروپایی را تسهیل کرد. این مرکز با انتشار بولتن‌های علمی، چاپ مقالات و تأمین منابع پژوهشی، زمینه‌ای برای تبادل علمی و ارتقای مطالعات میترایی فراهم ساخت و همچنین با کمک به ترجمه و چاپ متون کلاسیک فارسی، نقشی مهم در انتقال دانش ایران‌شناسی به زبان ایتالیایی ایفاء کرد.

فعالیت‌های آموزشی مرکز نیز قابل توجه بود. دوره‌های زبان فارسی شامل کلاس‌های مقدماتی، پیشرفته و مکالمه با تدریس اساتید مجرب برگزار شد و توانست دانشجویان و پژوهشگران را برای مطالعات میدانی در ایران آماده سازد. هر چند محدودیت فضا و نیروی انسانی، امکان گسترش بیشتر فعالیت‌ها را محدود می‌کرد، کیفیت دوره‌ها و توجه به آموزش جوانان همواره حفظ شد. مرکز فرهنگی همچنین با برگزاری سلسله کنفرانس‌های هفتگی و نمایشگاه‌های تخصصی، موضوعات متنوع ایران‌شناسی، تاریخ ادیان، معماری ارمنی در ایران، هنرهای سنتی و متون کلاسیک فارسی را پوشش داد. حضور شخصیت‌های علمی و فرهنگی ایران و ایتالیا از جمله اساتید دانشگاه‌ها و مقامات سفارتخانه‌های دو کشور، اهمیت این فعالیت‌ها را نشان می‌دهد.

بخش مهم دیگر مربوط به مطالعات زبان، فرهنگ و تاریخ ایران در ایتالیا (ایران‌شناسی) بود. آکادمی ملی لینیچی<sup>۱</sup> در طول دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی کنگره‌های بین‌المللی بسیار مهم را سازماندهی کرد: اولین کنگره به موضوع روابط تاریخی بین ایران و جهان یونانی-رومی پرداخت؛ در حالی که کنگره دیگری به وضعیت ایران در دوره ساسانی و در طول قرون وسطی اسلامی اختصاص داشت. همچنین در طول دهه ۷۰ میلادی، جلسات بین‌المللی اختصاص داده شده به شاعران کلاسیک فارسی در بنیاد کامیلو کائتانی<sup>۲</sup> که با آکادمی لینیچی<sup>۳</sup> نیز مرتبط بود، برگزار شد که از آن جمله نشست‌هایی با محوریت مولوی (۱۹۷۴م)، نظامی (۱۹۷۵م)، حافظ (۱۹۷۶م)، عطار (۱۹۷۷م) و سنایی (۱۹۷۸م) بود (Piemontese & Keddie, 1987: 109). در ترویج این ابتکارات، انریکو چرولی<sup>۴</sup>، معاون وقت رئیس آکادمی و سفیر سابق ایتالیا در تهران نقشی مهم داشت.

از منظر مدیریتی، مرکز با چالش‌های بودجه‌ای و محدودیت فضا مواجه بود، اما با مدیریت دقیق و هماهنگی میان سفارت و کارشناسان فرهنگی، برنامه‌ها به طور مستمر و با کیفیت اجراء شد. بودجه اصلی از سوی دولت ایران تأمین می‌شد و کمک‌های مکمل امکان پاسخگویی به نیازهای فوری و چاپ متون را فراهم ساخت. مرکز فرهنگی ایران و ایتالیا و حمایت کتابخانه ملی پهلوی نمونه‌ای موفق از همکاری فرهنگی بین‌المللی بود که علاوه بر گسترش مطالعات ایران‌شناسی و میترائیسم در اروپا، شبکه‌ای پایدار از ارتباطات علمی و فرهنگی میان دو کشور ایجاد کرد و زمینه را برای معرفی و ترویج فرهنگ و تاریخ ایران در سطح بین‌المللی فراهم آورد.

1. Accademia Nazionale Dei Lincei

2. Fondazione Camillo Caetani

3. Accademia Dei Lincei

4. Enrico Cerulli

## ز. مدارس ایتالیایی در ایران

حضور مدرسین و معلمان ایتالیایی در ایران به دوره قاجار بازمی‌گردد؛ چندین معلم ایتالیایی در دارالفنون، مدرسه‌ای که در سال ۱۸۵۱م. به دست میرزا تقی خان امیرکبیر در تهران تأسیس شد، تدریس می‌کردند. از جمله این افراد می‌توان به کاپیتان زاتی<sup>۱</sup> مدرس مهندسی و فوجتی<sup>۲</sup> مدرس فیزیک و شیمی اشاره کرد که از تأسیس دارالفنون تا سال ۱۸۶۲م. در آنجا فعالیت می‌کردند. فوجتی همچنین در مأموریت فرخ خان غفاری به ایتالیا در سال ۱۸۵۸م. او را همراهی کرد. برخی از مدرسین نظامی ایتالیایی از جمله میکله ماترازو<sup>۳</sup> و برادرش فرانچسکو ماترازو<sup>۴</sup>، لوئیچی پشه<sup>۵</sup> و انریکو آندره‌ینی<sup>۶</sup> نیز گاه‌به‌گاه در دارالفنون تدریس می‌کردند (Casari, 2007).

شکل‌گیری هسته‌های آموزشی ایتالیایی در ایران به فعالیت‌های مبلغان سالیسی بازمی‌گردد که از سال ۱۹۳۶م. در ایران حضور و فعالیت داشتند. بیشتر این مدارس به کلیسا وابسته باقی ماندند و ابعادشان متناسب با کوچکی جوامع مذهبی محلی بود. این مدرسه هم‌زمان با ورود مبلغان به پایتخت و در ابتدا به عنوان بخشی از کلیسای کنسولاتا<sup>۷</sup>، کلیسای جامع کاتولیک رومی تأسیس شد. مدرسه در جریان جنگ جهانی دوم تعطیل شد، اما در سال ۱۹۴۴م. دوباره بازگشایی شد و پس از چند جابه‌جایی، سرانجام در سال ۱۹۵۸م. در ساختمانی ویژه بر روی تپه اندیشه تهران مستقر شد. این مرکز آموزشی به نام کالج دون بوسکو<sup>۸</sup> شهرت یافت (Casari, 2007).

پروژه‌های گسترده عمرانی و همکاری‌های اقتصادی در این دهه موجب شد تا جمعیت ایتالیایی مقیم ایران از اندکی بیش از یک هزار نفر در سال ۱۹۷۰م. به حدود پانزده هزار نفر در سال ۱۹۸۷م. برسد. این رشد چشمگیر، ساختار اجتماعی جامعه ایتالیایی ایران را نیز تغییر داد؛ بدین معنا که ترکیب آنان از مدیران، تکنسین‌ها و کارگران شرکت‌های بزرگ صنعتی و نفتی شکل می‌گرفت که در پروژه‌های مشترک ایران و ایتالیا از جمله در حوزه نفت و گاز مشارکت داشتند. در همین چارچوب، مقامات ایرانی در دیدارهای دیپلماتیک با

1. Zatti

2. Fuccti

3. Michele Matarazzo

4. Michele & Francesco Matarazzo

5. Luigi Pesce

6. Enrico Andreini

7. Cathedral of the Consolata

8. Don Bosco

آرنالدو فورلانی<sup>۱</sup> وزیر امور خارجه ایتالیا حتی با پخش برنامه‌هایی به زبان ایتالیایی از رادیو و تلویزیون ایران موافقت کردند تا بخشی از نیازهای فرهنگی جامعه مهاجران پاسخ داده شود (ASPR, 1978).

افزایش جمعیت ایتالیایی‌های مقیم ایران، ضرورت تأسیس یک نهاد آموزشی رسمی برای فرزندان آنان را بیش از پیش آشکار کرد. این مسئله پس از سفر رسمی جیووانی لئونو<sup>۲</sup> رئیس‌جمهور ایتالیا به ایران در سال ۱۳۵۳ش. (ساکما، ۱۳۵۳، سند ش. ۲۶۴/۲۴۵۰) و در پی توافق دو دولت عملی شد. در این راستا، کمیته‌ای به ریاست آنتونیو آنجلوچی<sup>۳</sup> مدیرعامل شرکت نفت ایران و ایتالیا<sup>۴</sup> تشکیل شد تا ساخت مدرسه ایتالیایی تهران را پیش ببرد (ASPR2, 1970 settembre). تأسیس این مدرسه نه تنها پاسخی به نیاز جامعه مهاجران بود، بلکه در عمل، حضور شرکت‌های بزرگ ایتالیایی همچون شرکت سراسری نفت ایتالیا<sup>۵</sup> را تسهیل می‌کرد. با وقوع انقلاب ۱۳۵۷ش. و متعاقب آن جنگ ایران و عراق، بخش عمده‌ای از جامعه ایتالیایی ایران ناگزیر به ترک کشور شد. بدین ترتیب، دوره‌ای که با رشد و گسترش حضور مهاجران ایتالیایی در ایران شناخته می‌شد، به پایان رسید.

## ح. همکاری در زمینه سینما، تئاتر، موسیقی و نمایشگاه‌ها

### ۱. حضور سینماگران ایتالیایی و بازنمایی فرهنگی ایران

در دوره پهلوی دوم، حضور سینماگران ایتالیایی در ایران و برگزاری جشنواره‌ها و مناسبت‌های متعدد هنری، زمینه آشنایی آنان با فرهنگ، فضای اجتماعی و تاریخی ایران را فراهم ساخت و موجب تولید چندین اثر برجسته سینمایی ایتالیا در این کشور شد. پیرپائولو پازولینی<sup>۶</sup> دو بار به ایران سفر کرد و بخشی از فیلم *گل هزار و یک شب*<sup>۷</sup> را در سال ۱۳۵۳ش. در اصفهان و مورچه‌خورت فیلمبرداری کرد (Reeves, 2001:37). فیلم جنجالی پازولینی دربرگیرنده صحنه‌های غیراخلاقی بود، این رویکرد با کارنامه سینمایی جنجالی او که خشم عمومی را برمی‌انگیخت، کاملاً سازگار بود. بر اساس گزارشات، اعتراضات علیه فیلم در زمان تولید آن در مسجد جامع اصفهان شکل گرفت (مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)، ۱۳۵۲:۷۱).

1. Arnaldo Forlani

2. Giovanni Leone

3. Antonio Angelucci

4. Societe Irano-Italienne des petroles (SIRIP)

5. General Italian Oil Company (AGIP)

6. Pier Paolo Pasolini

7. Arabian Night (1974)

استفاده پازولینی از موسیقی ایرانی در فیلم *مده*<sup>۱</sup> و نیز نگاه انتقادی‌اش به روند نوسازی شهرهای ایران نشانگر عمق این ارتباط است. حضور چنین سینماگرانی بیانگر جایگاه ویژه ایران در نگاه هنرمندان ایتالیایی و نقش آن در تاریخ تبادلات فرهنگی و سینمایی است. نمونه دیگر این تعامل فرهنگی، فیلم «بیابان تارتارها»<sup>۲</sup> تولید سال ۱۳۵۴ش. به کارگردانی والریو زورلینی<sup>۳</sup> است که اقتباسی سینمایی از رمان مشهور دینو بازاتی محسوب می‌شود. انتخاب ارگ بم در جنوب شرقی ایران به عنوان لوکیشن اصلی فیلم، فراتر از یک تصمیم صرفاً عملی برای فیلمبرداری بود و همخوانی عمیقی با مضامین فلسفی و ادبی رمان داشت (Rekabtalaei, 2019: 277). همانگونه که قلعه فرضی فورتر باستانی در رمان بازاتی نماد انتظار بی پایان و مواجهه با پوچی وجود انسانی است، ارگ بم نیز با پیشینه‌ای بیش از ۲۵۰۰ سال، فرسایش تدریجی، انزوا و گذر زمان را به صورت عینی و ملموس بازنمایی می‌کند. این هم‌پوشانی میان مکان و روایت، علاوه بر غنابخشی بصری، موجب تقویت ابعاد نمادین و مفهومی فیلم شده و آن را به نمونه‌ای ممتاز از تعامل میان هنر سینما و تاریخ مادی تبدیل می‌کند.

همچنین بر اساس مرحله دوم قرارداد فرهنگی ۱۳۵۷-۱۳۵۶ش. که بین ایران و ایتالیا منعقد شد، در ماده ۳ این قرارداد به صراحت در باره حضور در جشنواره‌های سینمایی هر دو کشور اشاره شده است و همین موجب تبادل آثار سینمایی در سطح پخش در سینه‌کلوب<sup>۴</sup> تهران شد (ساکما، سند ش. ۲۲/۴۸۰/۲۹۷).

## ۲. مستندسازی

روابط سینمایی ایران و ایتالیا صرفاً به تولید آثار داستانی محدود نمی‌شد، بلکه در حوزه مستندسازی نیز نمودهایی برجسته داشت. در سال ۱۳۴۳ش. / ۱۹۶۵م. برناردو برتولوچی<sup>۵</sup>، کارگردان برجسته ایتالیایی به ایران سفر کرد تا مستند سه قسمتی «راه نفت»<sup>۶</sup> را برای شرکت نفتی انی<sup>۷</sup> بسازد (Archivio storico di ENI, fascicolo 31B7, busta 216). این

۱. Medea (1969)

۲. *Il deserto dei Tartari* (1976)

۳. Valerio Zurlini

۴. «سینه‌کلوب» در سال ۱۳۳۷ش. به ابتکار هوشنگ کاووسی در تهران شکل گرفت و با برگزاری جلسات هفتگی در سینماهای نیاگارا و سپس امپایر، زمینه نمایش، نقد و گفت‌وگوی جمعی در باره فیلم‌ها را فراهم ساخت (شعاعی، ۱۳۵۴: ۳۷۸).

۵. Bernardo Bertolucci

۶. La via del petrolio

۷. Ente Nazionale Idrocarburi (ENI)

پروژه در چارچوب دیپلماسی فرهنگی و صنعتی ایتالیا انجام شد و هدف آن نمایش فرآیند استخراج، حمل و توزیع نفت ایران و پیام توسعه صنعتی بود. برتولوچی با استفاده از زبانی شاعرانه و هنری، تضاد میان تاریخ و سنت با توسعه مدرن را به تصویر کشید و لوکیشن‌هایی مانند بازار تهران، اصفهان و ارتفاعات زاگرس را انتخاب کرد. این مستند تعامل سینماگران ایرانی به‌ویژه عباس کیارستمی را در شناسایی لوکیشن‌ها نشان داد (بهارلو، ۱۳۷۹: ۹۸) و بر تأثیر سینمای ایتالیا بر نسل جوان سینماگران ایرانی تأکید داشت.

شبکه تلویزیونی رای<sup>۱</sup> به مناسبت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، اقدام به ساخت مستندی با موضوع ایران باستان و ایران مدرن کرد (ساکما، ۱۳۵۰، سند ش. ۲۶۹۷/۲۶۹۷۹). در طی سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ ش. گروهی از مستندسازان ایتالیایی اقدام به تولید فیلمی با عنوان "سیاه زن" کردند. موضوع این مستند بر مبنای زندگی شمس‌الملوک مصاحب نماینده چهار دوره مجلس سنا (از دوره چهارم تا هفتم) و مشاور و سرپرست امور فرهنگی بنیاد پهلوی شکل گرفت و بدین‌سان، جلوه‌ای دیگر از تعاملات فرهنگی-هنری میان دو کشور را بازتاب داد (ساکما، سند ش. ۲۶۴/۲۵۸۱۶).

### ۳. تالار رودکی و حضور هنرمندان ایتالیایی

در حوزه موسیقی و هنرهای نمایشی، تأسیس تالار رودکی در سال ۱۳۴۶ ش. نقطه عطفی به شمار می‌رفت. این تالار به سرعت به مرکزی برای اجرای برنامه‌های هنری، چه توسط گروه‌های داخلی و چه هنرمندان بین‌المللی تبدیل شد. در فاصله سال‌های ۱۳۴۸ ش. تا ۱۳۵۷ ش. تالار رودکی میزبان اجراهای متنوعی از هنرمندان ایتالیایی بود که عمدتاً شامل اپرا و کنسرت‌های ارکستر سمفونیک می‌شد (ساکما، سند ش. ۲۶۴/۲۳۲۵۸، سند ش. ۲۶۴/۲۱۶۹۲، سند ش. ۲۶۴/۲۲۰۱۸، سند: ۲۶۴/۲۲۹۴۵، سند ش. ۲۶۴/۲۱۹۶۴؛ سند ش. ۲۶۴/۲۳۳۷۳ و سند ش. ۲۶۴/۲۲۷۴۰). حضور مداوم این گروه‌ها و اجراها بازتابی از گسترش تعاملات فرهنگی ایران با ایتالیا بود، جدول ۱ بخشی از این اجراها را در خود جای داده است.

<sup>۱</sup>. Radiotelevisione Italiana (Rai)

جدول ۱. فهرست برخی اجراهای هنرمندان ایتالیایی در تالار رودکی

| ردیف | نام اجرا  | مشخصات اجرا   |
|------|---|---|
| ۱    | اجرای اپرای لایبوم                              | اجرای اپرای لایبوم توسط هنرمندان داخلی و خارجی در تالار رودکی با آهنگسازی جاکومو پوچینی، ۱۳۴۸ش.   |
| ۲    | اپرای ایتالیایی لوجیا                           | بیژن آصف‌جاه (سرپرست اپرای تهران)، ۱۳۵۶ش.   |
| ۳    | اجرای اپرای مادام باترفلای                      | توسط گروه اپرای تهران در تالار رودکی با موسیقی جاکومو پوچینی و کارگردانی یوشیو آئویاما، ۱۳۵۳-۱۳۵۲ش.   |
| ۴    | اجرای اپرای آدریانا لکورو                       | اثر فرانچسکا چپله‌آ آهنگساز ایتالیایی، منیر وکیلی سولیست اپرا، ۱۳۵۳ش.   |
| ۵    | اجرای اپرای توسکا در تهران                      | با موسیقی پوچینی، رهبری مانریکو وتورا و هنرمندی سودابه تاجبخش، جووانی جی‌بین و لینیوبل بی‌زی، ۱۳۵۳ش.  |
| ۶    | اجرای اپرای ریگولتو                             | اثر جوزپه وردی آهنگساز ایتالیایی توسط هنرمندان گروه اپرای تهران به رهبری جیمس کوتراد خواننده و کارگردان و وینچنز جانیی آهنگساز ایتالیایی، ۱۳۵۵ش.  |
| ۷    | اجرای اپرای دون پاسکواله                        | با موسیقی گائتانو دونیزتی آهنگساز ایتالیایی، ۱۳۵۰ش.   |
| ۸    | اجرای اپرای فالستاف                             | بیژن آصف‌جاه و موسیقی جوزپه تاده‌ای، ۱۳۵۶ش.   |
| ۹    | اجرای اپرای فاوست                               | اثر شارل گونو توسط گروه اپرای تهران با کارگردانی کارل هانیس‌هابرلند، رهبر ارکستر جان لوئیچی جلمتی و هنرنمایی سزار سیه‌پی خواننده ایتالیایی، ۱۳۵۳ش.  |
| ۱۰   | اجرای اپرای کارمن                               | با موسیقی ژرژ بیزه، ۱۳۵۶ش.  |
| ۱۱   | اجرای اپرای نابوکو                              | اثر جوزپه وردی آهنگساز ایتالیایی با هنرمندی گروه اپرای تهران و هنرمندان خارجی، ۱۳۵۳ش.   |
| ۱۲   | اجرای ارکستر سمفونیک تهران                      | جان لوئیچینی جلمتی رهبر ایتالیایی ارکستر سمفونیک تهران و آندر فولدر پیانیست مجازی، ۱۳۵۲ش.   |
| ۱۳   | اجرای برنامه‌های موسیقی در ارکستر سمفونیک تهران | اجرای آثار بزرگان موسیقی جهان در ارکستر سمفونیک تهران به رهبری فرهاد مشکوه و برخی از رهبران و نوازندگان مدعو ارکستر سمفونیک‌های سایر کشورها از جمله ایتالیه، انگلستان و آلمان، ۱۳۵۴ش.   |
| ۱۴   | برنامه‌های ارکستر سمفونیک تهران                 | اجرای آثار هوشنگ استوار و غلامرضا مشایخی (اقتباسی از بوف کور صادق هدایت) به رهبری فرهاد مشکوه توسط ارکستر سمفونیک تهران در تالار رودکی و آلن دوبو آویوزف شیوو، بیژن خادم میثاق تک‌نواز ویولن و جان لوئیچی جلمتی موسیقیدان ایتالیایی، ۱۳۵۲ش. |
| ۱۵   | برنامه اجرای اپراهای ایل تابارو و جانی اسکیکی   | اجرای اپراهای ایل تابارو و جانی اسکیکی اثر جاکومو پوچینی آهنگساز ایتالیایی توسط گروه اپرای تهران و هنرمندان خارجی، برخی هنرمندان: رنا توکاپکی، جوزپه جیزموند و منیر وکیلی، ۱۳۵۱ش.   |

#### ۴. دیپلماسی فرهنگی در قاب نمایشگاه‌ها و جشنواره‌ها

برگزاری نمایشگاه "هنر ایرانی در رم" که با هدف ارائه تصویری جامع از دستاوردهای هنری ایران از دوران پیشاتاریخ تا قرن هجدهم میلادی انجام گرفت (ساکما، سند ش. ۹۹۸/۱۳۸۱)، فصلی مهم در معرفی میراث فرهنگی ایران در ایتالیا به شمار می‌رفت. بررسی اسناد دیپلماتیک ایتالیایی نشان می‌دهد که به دلیل فاصله جغرافیایی و هزینه‌های سنگین، تا اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی هیچ رویداد فرهنگی برجسته از سوی ایتالیا در ایران برگزار نشد. با این حال، از آغاز این دهه ابتکارات فرهنگی متعددی از سوی ایتالیایی‌ها با استقبال جامعه هنری ایران روبه‌رو گردید. از جمله می‌توان به برگزاری "نمایشگاه برنزه‌های معاصر ایتالیا" در سال ۱۹۷۰م، حضور سالانه سینمای ایتالیا در "جشنواره بین‌المللی فیلم تهران" و "جشنواره بین‌المللی فیلم کودکان" اشاره کرد (ASPR1, 1970: p.2; ASPR2, 1975: p.7). افزون بر این، به درخواست ایران نمایشگاه‌هایی همچون "پمپی"، "مرمت آثار هنری در فلورانس و ونیز" و "تئاتر کلاسیک" نیز از سوی ایتالیا سازماندهی شد و در ایران به نمایش درآمد.

#### ط. دیگر روابط فرهنگی: نصب تندیس مشاهیر ایران در رم

یکی دیگر از نمودهای برجسته همکاری فرهنگی و هنری میان ایران و ایتالیا در دهه ۱۳۳۰ش. ساخت و نصب تندیس مشاهیر ایرانی در رم بود. پس از برگزاری جشن‌های هزاره فردوسی در ایران، مراسم مشابهی نیز در پایتخت ایتالیا برگزار شد و به افتخار این شاعر ملی ایران، میدانی در پارک معروف "ویلا برگز" رم به نام او نامگذاری شد. مأمور ساخت تندیس فردوسی، ابوالحسن صدیقی مجسمه‌ساز برجسته ایرانی بود. این تندیس که از سنگ مرمر یک پارچه تراشیده شده و با ابیاتی از شاهنامه مزین بود، در هشتم آذر ماه ۱۳۳۷ش. با حضور شخصیت‌های فرهنگی، شهردار رم، وزیر خارجه ایران و جمعی از ایران‌شناسان پرده‌برداری شد (روزنامه/اطلاعات، ۱۳۳۷/۹/۲۲، ش. ۹۸۷۸). صدیقی علاوه بر تندیس فردوسی، مجسمه خیام را نیز در ایتالیا خلق کرد که بازتاب گسترده‌ای در محافل هنری آن کشور داشت و روزنامه‌های ایتالیایی از آن با شور و تحسین یاد کردند (Il Messaggero, 1958, November 21). استقبال جامعه هنری و مردم ایتالیا از این آثار نشان‌دهنده جایگاه ویژه مشاهیر ایران در افق فرهنگی اروپا و نیز عمق روابط هنری میان دو کشور بود.

## ی. توافق دوم فرهنگی

مرحله دوم قرارداد فرهنگی ایران و ایتالیا (۱۳۵۷-۱۳۵۶ش. / ۱۹۷۹-۱۹۷۸م.) یکی از آخرین نمودهای سیاست فرهنگ‌محور حکومت پهلوی در عرصه دیپلماسی به شمار می‌رفت. این توافق در هفت زمینه: فرهنگ و هنر، باستان‌شناسی، آموزش عالی و علوم، آموزش و پرورش، پرورش فکری کودکان و نوجوانان، رسانه‌ها و ورزش تنظیم شد (ساکما، سند ش. ۲۲/۴۸۰/۲۹۷).

مهم‌ترین بخش آن همکاری‌های باستان‌شناسی و میراث فرهنگی بود که شامل اعطای بورس‌های تخصصی برای مرمت نسخ خطی و حفاظت آثار تاریخی و نیز تداوم فعالیت‌های مشترک در تخت جمشید و اصفهان با مشارکت ایزمئو می‌شد. در حوزه هنر نیز تبادل گروه‌های موسیقی و تئاتر، اعطای بورس به هنرجویان و برگزاری نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های سینمایی پیش‌بینی شده بود؛ از جمله حضور گروه‌های تئاتر ایتالیایی در جشن هنر شیراز ۱۹۷۹م. که با هدف نمایش چهره‌ای مدرن و سکولار از ایران سازمان یافت، اما با وقوع انقلاب اسلامی ناتمام ماند. همکاری‌های علمی و آموزشی نیز بر تبادل استادان و دانشجویان در رشته‌هایی چون معماری، شهرسازی و فلسفه، همراه با بورس‌های تحصیلی و منابع آموزشی متمرکز بود و همکاری پژوهشی میان مؤسسات دانشگاهی دو کشور را دنبال می‌کرد. در کنار آن، برنامه‌هایی برای آموزش کودکان و نوجوانان، همکاری‌های رسانه‌ای و برگزاری جشنواره‌های فرهنگی نیز پیش‌بینی شده بود. در مجموع، این توافق بیانگر واپسین تلاش‌های حکومت پهلوی برای تلفیق توسعه علمی و فرهنگی با تأکید بر میراث باستانی و الگوی مدرنیته غربی بود.

## نتیجه‌گیری

بررسی روابط فرهنگی ایران و ایتالیا در دوره پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۳۲ش.) نشان داد که این مناسبات ابعادی بسیار فراتر از روابط نمادین و تشریفاتی داشت و به صورت ساختاری و کارکردی در چارچوب سیاست نوسازی فرهنگی و دیپلماسی عمومی حکومت پهلوی عمل کرد. امضای موافقتنامه فرهنگی ۱۳۳۷ش. فعالیت‌های گسترده ایزمئو در باستان‌شناسی و مرمت، تأسیس مراکز و مؤسسات فرهنگی دو جانبه، برگزاری نمایشگاه‌ها و کنگره‌های ایران‌شناسی و حضور هنرمندان و سینماگران ایتالیایی در ایران، همگی نشانگر این است که روابط فرهنگی در سطحی عمیق و پایدار جریان داشت. از یک سو، این روابط به بازنمایی و تقویت هویت فرهنگی ایران در عرصه بین‌المللی کمک کرد و ایران را به منزله وارث تمدنی

کهن و در عین حال کشوری در حال مدرن شدن معرفی کرد. از سوی دیگر، برای رژیم پهلوی کارکردی سیاسی-دیپلماتیک داشت و در خدمت مشروعیت بخشی به سیاست خارجی و فرهنگی آن قرار گرفت. در همین حال، ایتالیا نیز با بهره گیری از این روابط توانست نفوذ فرهنگی و علمی خود را گسترش دهد و از آن به منزله ابزاری برای تقویت جایگاه اقتصادی و سیاسی خود در خاورمیانه استفاده کند. بنا بر این، فرضیه پژوهش که بر این نکته تأکید داشت که روابط فرهنگی ایران و ایتالیا در دوره پهلوی دوم صرفاً در سطح نمادین باقی نمانده، بلکه در راستای نوسازی فرهنگی و دیپلماسی عمومی رژیم عمل کرده است، تأیید می‌شود. در واقع، اسناد و شواهد نشان دادند که این روابط نه تنها ابعاد فرهنگی و هنری داشت، بلکه در پیوندی تنگاتنگ با سیاست های کلان حکومت پهلوی دوم و اهداف بین‌المللی آن شکل گرفت و تداوم یافت.

## منابع و مأخذ

### اسناد:

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (ساکما):

ساکما: سند ش. ۲۶۴/۲۴۷۴۶.

-----سند ش. ۲۹۷/۴۸۰۲۲.

-----سند ش. ۲۴۰/۱۲۶۳۳۲.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۳۲۵۸.

-----سند ش. ۲۳۰/۳۹۲۰۹.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۱۶۹۲.

-----سند ش. ۲۹۷/۲۶۹۷۹.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۲۰۱۸.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۷۱۷۲.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۲۹۴۵.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۴۵۰.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۳۳۷۳.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۱۹۶۴.

-----سند ش: ۲۶۴/۲۲۷۴۰.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۶۷۶۳.

-----سند ش. ۲۳۰/۳۳۲۷۸.

-----سند ش. ۲۶۴/۲۵۸۱۶.

-----سند ش. ۹۹۸/۱۳۸۱.

### وزارت امور خارجه:

آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: سند ۴، پوشه ۸۱، کارتن ۷۴، سال ۱۳۲۰ ش.  
-----: سند ۲/۲۷، پوشه ۵۵، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۸ ش.

### کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی:

مدرک ش. ۱۱۴۱-۶۳۱۵.

مدرک ش. ۱۹/۵۵/۲/۱/۲۹۸ ق.

### کتاب‌ها و مقالات:

ازغندی، علیرضا، ۱۳۹۲، *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: قومس.  
بهارلو، عباس، ۱۳۷۹، *سینماگران ایران: عباس کیارستمی*، تهران: نشر نوروز هنر.  
پهلوی، محمدرضا، ۱۳۵۵، *بسوی تمدن بزرگ*، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی با همکاری کتابخانه پهلوی.  
جبل‌عاملی، عبدالله، ۱۳۹۲، *تاریخ تحولات مسجد جامع اصفهان*، فصلنامه علمی *اثر*، ۱۳۹۲، ش. ۳۴ (۶۱)، صص. ۲۹-۶۶.  
رستمی، پروین، بررسی ماهیت روابط ایران و ایتالیا بر پایه مذاکرات مجالس شانزدهم تا نوزدهم شورای ملی (با تأکید بر قرارداد نفتی ایران و شرکت آجیب میناریا)، فصلنامه *تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۲، سال نوزدهم، ش. ۷۴، صص ۱۰۸-۷۹.  
شعاعی، حمید، ۱۳۵۴، *فرهنگ سینمای ایران*، تهران: شرکت تعاونی تهیه و توزیع ناشران و کتابفروشان.  
فیاضی، عمادالدین، ۱۳۹۳، *تاریخ روابط ایران و ایتالیا (مناسبات سیاسی - فرهنگی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷)*، شهر ری: دانشگاه آزاد واحد شهر ری.  
کدی، نیکی آر، ۱۳۷۵، *ریشه‌های انقلاب ایران*. ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.  
مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نوزدهم. جلسات ۲۴۷ و ۳۶۳ و ۳۹۷.  
مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)، *فیلم بدآموز هزارویکشب در مسجد شاه اصفهان*، نشریه درس‌هایی از مکتب اسلام، تیر ۱۳۵۲، سال چهاردهم، ش. ۶، ص. ۷۱.  
نجات‌پور، مجید، شادی جمالی و افشین کرمی، ۱۳۹۶، *روابط فرهنگی ایران و ایتالیا*، تهران: دانش نگار.  
نعمتی، نورالدین و امیرحسین داودوندی، *قرارداد مشارکت نفتی با ایتالیا در دوره پهلوی دوم، تحقیقات تاریخ اقتصادی ایران*، ۱۴۰۴، دوره چهاردهم، ش. ۱، صص. ۱۷۲-۱۳۹.

### نشریات:

- روزنامه اطلاعات. شهریور ۱۳۳۶، ش. ۹۴۱۰.  
 ----- آذر ۱۳۳۷، ش. ۹۷۷۴.  
 -----، ش. ۹۷۷۵.  
 -----، ش. ۹۷۷۷.  
 -----، ش. ۹۷۸۷.  
 ----- آذر ۱۳۵۳، ش. ۱۴۵۸۶.

### لاتین:

#### Documents/ Archival Sources

- ASPR (Archivio Storico della Presidenza della Repubblica). 1957, August 31. *Telegramma n.10846, da Roma a Teheran, Visita di Stato in Iran (7-12 settembre 1957)* (Affari Diplomatici, b.11, f.2, sotto cartella 3). Roma.
- \_\_\_\_\_, 1957, February 15. *Telegramma n.3435, da Teheran Assegnaz. CERIM., Visita di Stato in Iran (7-12 settembre 1957)* (AD, b.11, f.2, sotto cartella 2). Roma.
- \_\_\_\_\_, 1958, October 4. *Restituzione Visita S.M. Scià, Appunto, Brindisi Signore Presidente per pranzo Stato Scià, Roma* (AD, b.22, f.3, Visita dello Scià Iran a Roma, 27 Nov.–1 Dec. 1958). Roma.
- \_\_\_\_\_, 1978, maggio 1-4. *Visita ufficiale in Iran del Ministro Forlani* (AD, b.127). Roma.
- \_\_\_\_\_, (n.d). Iran, b.797, f.7. *Documentazione per la visita del Ministro degli Affari Esteri Aldo Moro in Iran: Rapporti culturali e di assistenza tecnica tra Italia e Iran*, p. 1. Roma.
- \_\_\_\_\_, 1970, Settembre 16-18. *Visita in Iran del Ministro degli Affari Esteri Aldo Moro: Rapporti culturali Italo-Iraniani* (b.797, f.B7), p. 1. Roma.
- \_\_\_\_\_, 1975, dicembre 15-19. *La visita di stato in Iran del Presidente della Repubblica Leone: Rapporti culturali e di cooperazione scientifica e tecnica* (b.483, f.B/1), p. 4. Roma.
- \_\_\_\_\_, 1970, Settembre 16-18. *Visita in Iran del Ministro degli Affari Esteri Aldo Moro: Collettività italiana in Iran* (AD, b.797, f.B7), p. 1. Roma.
- \_\_\_\_\_, 1975, dicembre 15-19. *La visita di stato in Iran del Presidente della Repubblica Leone: Cooperazione culturale, scientifica e tecnica* (AD, b.482, f.14), p. 7. Roma.
- Archivio storico di ENI. 1965. "La via del petrolio". *La documentazione sul film si trova nel fondo Relazioni esterne*, fascicolo 31B7, busta 216.

#### Books and Articles

- Casari, Mario, 2007, *Italy iii. CULTURAL RELATIONS*. Encyclopedia Iranica.
- Genito, B. 2007, Italy vi. ITALIAN EXCAVATIONS IN IRAN: Excavations in Sistān. Encyclopedia Iranica.
- Genito, B. *EXCAVATIONS AND MATERIALS FROM QAL'A-YE TEPE, SISTAN (IRAN): AN ARCHAEOLOGICAL PROJECT OF THE 60S OF THE LAST CENTURY*. Journal of Sistan and Baluchistan Studies, 2023, 3(1), 1-37.
- Gnoli, G. 2015, *DAHAN-E ĠOLĀMĀN*. Encyclopedia Iranica.

- Panaino, Antonio, 2007, *Italy xv: IsMEO*, Encyclopedia Iranica.
- Piemontese, A. & Keddie, N. R. Italian scholarship on Iran (An outline, 1557-1987). *Iranian Studies*, 1987, 20(2/4), 99-130. Cambridge University Press.
- Reeves, Tony, 2001, *The Worldwide Guide to Movie Locations*, United States: A Cappella.
- Rekabtalaei, Golbarg, 2019. *Iranian Cosmopolitanism: A Cinematic History*, United Kingdom: Cambridge University Press.
- Scerrato, U. "Excavations at Dahaneh-e Gholaman (Sistan-Iran), First Preliminary Report (1962-1963)," *East and West*, n.s. 16, 1966. 9-30.
- Tilia, A. 1978, *Studies and Restorations at Persepolis and Other Sites of Fārs. II* (IsMEO Reports and Memoirs 18), Rome, 1978.
- Toniolo, Gianni and N.Crafts, 1996, *Economic Growth in Europe since 1945*. Cambridge: Cambridge University Press.

#### **Newspapers/ Periodicals**

- Il Messaggero*, 1958, November 21. Roma.
- La Stampa*, 1958, November 30. Roma.



## فرم اشتراک فصلنامه تاریخ روابط خارجی

خوانندگان محترم می‌توانند در صورت تمایل به اشتراک فصلنامه، فرم زیر را تکمیل نموده و به همراه فیش پرداخت حق اشتراک در بانک ملت، حساب شماره ۲۱۲۶۷۳۹۱۴۴ نزد شعبه انقلاب کد (۶۷۰۳۳) به نام خانم زهرا آهنی، به نشانی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه واقع در تهران، خیابان شهید باهنر خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ارسال نمایند.

نام و نام خانوادگی: ..... تحصیلات: .....

شغل: .....

آدرس: .....

کدپستی / صندوق پستی: .....

تلفن: ..... نمابر (فاکس): .....

## نشریه مورد درخواست:

دفتر مرکزی: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی، اداره چاپ و انتشارات، تلفن: ۲۲۲۹۷۰۲۹ دورنگار: ۲۲۸۳۲۵۶۵

فروشگاه شماره ۱: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ ناشران، طبقه همکف، پلاک ۱۶/۲۲

تلفن و فاکس: ۶۶۹۵۲۲۹۰، همراه فروشگاه: ۰۹۳۵۹۶۴۹۰۲۷

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، جنب مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

